

دمکریست جبری بود و عقیده داشت که ضرورت جبری در سراسر طبیعت حکمفرماست و جهان را جانی برای ظهور اتفاقات و تصادفات نیست او جهان را قابل شناسائی تشخیص میدهد ولی عقل را بگانه وسیله حصول معرفت می شمارد و میگوید از طریق مدرکات حسی حصول علم کامل ممکن نیست و در عین حال معتقد است که تعقل و ادراک عقلی اشیاء بدون محسوسات امکان ناپذیر است چون حواس برای عقل مواد تهیه میکنند و عقل نیز بوسیله ربط و اتصال این مواد بساهیت فضا یا اشیاء پی میبرد، دمکریست محسوسات را به تنهایی قابل اعتبار نمیداند و از این جهت مانند یک راسیونالیست فکر میکند، این جنبه ضعف همواره مورد استفاده و استناد ایده آلیست ها و مرتجعین جهان قرار گرفته است. دمکریست میگفت «احتیاج، همه چیز را به مردم آموخت ما از راه تقلید و تاسی مهمترین کارها را از حیوانات یاد گرفته ایم و بخصوص شاگردان عنکبوت هستیم زیرا بافتندگی و خیاطی را از او گرفته ایم، شاگردان چلچله ایم چون طرز ساختن خانه را از او تقلید کرده ایم، شاگرد مرغان هستیم زیرا خواندن آواز را از مرغانی نظیر قو و بلبل یاد گرفته ایم. دمکریست وجود خدا را انکار میکرد و هیچ چیز را مخلوق و مصنوع نمیدانست.

آشفته گی وضع اقتصادی، جنگهای دائمی برای ظهور تصوف و جلب غلامان، تنگ بودن کار برای طبقه آزاد و ایده آلیسم در یونان تحمیل هزینه زندگی این طبقه بدولت، روز بروز اختلاف طبقاتی و ورشکستگی رژیم اقتصادی را در یونان قدیم تشدید مینمود، آن در نتیجه همین مشکلات اقتصادی از اهمیت و مقام دیرین افتاد و اسپارت مقام اول را احراز نمود ولی اسپارت نیز تحت تأثیر همین عوامل اقتصادی پس از چندی بسر نوشت آن دچار گردید.

شکستی که در اوضاع اقتصادی آن پدید آمده بود بنیان عقاید و افکار مادی و منطقی قدیم را که مولود شرائط مساعد اقتصادی آن عصر بود سست گردانید و عجز و بیچارگی اکثریت سبب گردید که روح تصوف

و ایده آلیسم در افکار عمومی و آراء فلاسفه و متفکرین زمان منعکس گردد و تفکرات مادی و منطقی قدیم جای خود را به تصوف و خیال بافی و سفسطه و جدل بسپارد.

فلاسفه ایندوره چون از کشف علل تیره بختی و فساد جامعه عاجز بودند ناچار برای تسکین هیجان عمومی و تحکیم موقعیت خود و طبقه حاکمه زمان باشاعه تصوف کمک کردند و کوشش کردند با داروی نصیحت و اندرزهای اخلاقی دردهای اجتماعی را درمان کنند.

برای آنکه آراء سفسطه آمیز این عصر آشنا شویم نظریه پروتاگور Protagores (۴۱۷-۴۸۰ ق-م) را راجع بدرك و تشخیص حقیقت ذکر میکنیم پروتاگور میگفت اساساً حقیقتی وجود ندارد زیرا انسان برای درك حقیقت از حواس خود استمداد میطلبد و ادراک حواس هم در اشخاص یکسان نیست، در نتیجه هر کس هر چه را حس میکند معتبر میدانند در حالیکه خود میدانند که دیگران همان را طور دیگری حس میکنند از طرفی اموری هم که بحس درمیآید ثابت و بی تغییر نیست بلکه ناپایدار و متحول میباشد، این است که یک جا ذهن را باید میزان همه امور بدانیم و در جای دیگر باید قبول کنیم که آنچه درك میکنیم حقیقت نیست و در نتیجه به حقیقتی قائل نباشیم، یکی دیگر از سوفسطائیان گورگیاس Gorgias است (۳۷۵-۴۸۳ ق-م) که وی نیز در سفسطه مهارت فراوان دارد از جمله گفته های او یکی این است که وقتی ما قبول کردیم که عدم موجود و وجود نیز موجود است در حقیقت بین وجود و عدم فرقی قائل نشدیم بنا بر این اگر وجود را لا وجود بدانیم مرتکب اشتباه نشده ایم.

سقراط (۳۹۹-۴۶۹ ق-م) از جمله کسانی که در اثر انحطاط تمدن یونان و آشفته گی وضع اقتصادی برای درمان دردها متوجه تعلیم مسائل اخلاقی شده و کوشش کرده است که از این راه مشکلاتی را که در نتیجه غلط بودن سازمان اقتصادی حاصل شده درمان نماید، سقراط متفکر و خطیب معروف یونان است.

از سقراط نوشته ای برجای نمانده؛ این حکیم همه وقت خود را مصروف آن میداشت که در بازار و باغ های عمومی و چهارراه ها و میدانهای ورزش با سئوالان اسنادات ای که طرح مینمود شنوندگان را از عهده

باسخ گفتن عاجز سازد و خودپسندی و ادعای بیجای آنان را آشکار کند. باین ترتیب آزارشان دهد در نتیجه همین روش بود که عوام فریبان، لاف زنان و زورمندان او را به پیدینی متهم ساختند تا عاقبت ناچار شد در سن هفتاد و یک سالگی پیش از میلاد جام شوکران را بنوشد و جان تسلیم کند.

سقراط کلامی نافذ و مؤثر داشت و شنونده را تحت تأثیر میگرفت افلاطون در وصف او مینویسد «... هنگامیکه من سخنان او را میشنوم قلبم بشدت بتپش مبادند و اشک از دیدگانم جاری میشود و می بینم گروه کنیری از مردمان دیگر همان تأثرات را درخود حس میکنند...»

سقراط برای آنکه مفهوم عدالت، نیکی و یا خیر را تشریح نماید بروش زایمان متوسل میشد یعنی یکنفر را مخاطب قرار میداد و از او میپرسید «خیر» چیست پس از گفت و شنود و انتقاد گفته های طرف بالاخره بفرمولی که تا حدی جامع و قابل قبول باشد میرسید، وی میگفت من مانند مادرم فن مامائی دارم او کودکان را در زادن مدد میکرد و من نفوس بشری را برای درک حقیقت باری و کمک میکنم.

او باروش استهزائی خود مردم را وادار میکرد که هنگام قضاوت اشتباه نکنند و بدانند آنچه از روی وهم و خیال بآن علم و ایمان دارند در واقع نسبت بآن بصیرت و اطلاعی ندارند.

وی معتقد بجاودانی بودن روح بود و بهترین راه اصلاح جامعه را در تزکیه نفس و تشخیص خوب از بد میدانست و میگفت چون خوبی دانستی است آموختنی هم میباشد و عقیده داشت هیچ کس آگاهانه پیرامون شرو فساد نمیگردد، سقراط گمان میکرد که اگر امراء و مدیران جامعه خوب تربیت شوند تمام درد ها درمان خواهد شد و از این معنی غافل بود که امراء ترتیب شده نیز هدفی جز حفظ موقعیت طبقاتی و تأمین منافع مادی در سر ندارند و مادام که راحت اقلیت در رنج اکثریت است یعنی ستمگران و ستمکشان در برابر هم قرار گرفته اند مشکلات اقتصادی و اجتماعی از طریق انترز و نصیحت حل نخواهد شد.

بحث و گفتگو در مسائل مختلف اجتماعی سبب گردید که سقراط متوجه مسائل منطقی گردد او عقیده داشت که تعریف صحیح نقش مهمی در

فهم مطالب بازی میکنند بهمین علت بکلیات مسائل منطقی نظیر نوع، جنس، تصور، تصدیق، برهان و قیاس پی برد - ارسطو با استفاده از کلیاتی که توسط سقراط در زمینه مسائل منطقی طرح و پی ریزی شده بود علم منطقی را وضع کرد. سقراط از طریق استقراء و استنتاج بتوضیح و تشریح مسائل اخلاقی و اجتماعی مشغول میشد و کوشش میکرد تا از این راه امور مختلف را مطالعه و توضیح نماید.

با اینکه سقراط اطاعت از قوانین شهر و مدینه را وظیفه هر کس میدانند و معیذا در مکالمات خود با همپسای توضیح داده است «... عدالت واقعی برتر از قانون میباشد و در مقام بالاتری واقع شده، همچنانکه حقیقت برتر از عرف و عادت میباشد...»

افلاطون (۳۴۷-۴۲۷ ق-م) افلاطون از شاگردان معروف سقراط بود و مدت ده سال در مکتب او بتحصیل حکمت و استماع مناظرات اشتغال داشت، پس از مرگ سقراط افلاطون بسیر و سیاحت پرداخت و پس از مراجعت بآتن باغی را که خارج از شهر داشت برای ترویج عقاید خود برگزید این باغ که بنام آکادمی Académig معروف شده مرکز اجتماع پیروان او بود، افلاطون خود از جناح اشراف و اریستوکراتهای یونان و وابسته به ارتجاعی ترین معافل حا کمه زمان بود، وی تحت تأثیر شرائط بحرانی عصر خود متوجه معنویات و تحلیلات و عالم «مثل» گردید، و از توجه و تحقیق در عالم محسوسات اعراض نمود، بنظر او فیلسوف حقیقی کسی است که برای کشف اسرار عالم در خود فرورود و روح خویش را پرورش دهد، او محسوسات و آنچه بکمک حواس انسان قابل تشخیص است اصیل و واقعی نمیدانست، و فقط معقولات و معنویات را دارای حقیقت و اعتبار میشمرد.

مثل افلاطونی
افلاطون برای موجودات، دو عالم قائل بود، که یکی را عالم مثل یا معقولات و دیگری را عالم محسوسات با اشباح میخواند، بنظر او عالم مثل عالمی است حقیقی و واقعی و عالم اشیاء عالمی است مجازی و فناپذیر، آنچه حقیقی و ابدی است همان معقولات است، افلاطون برای توضیح نظریه خود و اثبات اینکه عالم جسمانی

پرتو و اثری از عالم مثل است میگوید «کسانی را بنظر آورید که در غاری مجوسند و روی آنها بدیواری است که مقابل در غار قرار گرفته ، این اشخاص چون پشت بدر غار ایستاده اند قادر نیستند آنچه را که خارج از غار تحقق میپذیرد مشاهده نمایند ، و بنابراین با اشیاء حقیقی سر و کار ندارند ، اشخاصی که در بیرون غار و با محمولات گوناگون درحرکتند و قتیکه با بارهای خود از مقابل غار میگذرند سایه آنها از روزنه بدیوار مقابل میافتد و زندانیان این اشباح را می بینند ولی از حقیقت این سایه ها بی خبرند و به غلط با خود گمان میکنند که سایه ها حقیقتاً دارای شخصیتی هستند ...»

افلاطون از این مقدمه نتیجه ایده آلیستی بزرگی میگیرد و میگوید که کلیه محسوسات و مدرکات بشری از حقیقت عاری است و مردم روی زمین مانند زندانیان غار آنچه را که حس میکنند و حقیقت می پندارند در حقیقت مانند همان سایه هائی است که از روزنه غار بدیوار میافتد و تمام مدرکات حسی انسان جز سایه و شبیح چیز دیگری نیست .

باین ترتیب «اساس حکمت افلاطون باین است که افلاطون مشهودات و محسوسات را حقیقت نمیدانست و محسوسات ظواهر اند نه حقایق و گذرنده اند ، نه اصل و باقی، و علم بآنها تعلق نمیگیرد بلکه محل حدس و گمانند و آنچه که علم بآن تعلق میگیرد عالم معقولات است ، باین معنی که هر امری از امور عالم چه مادی باشد مانند حیوان و نبات و جماد و چه معنوی مانند زشتی ، خردی ، شجاعت ، عدالت و غیره اصل و حقیقتی دارند که بحواس درک نمیشوند و تنها عقل آنها را درک میکنند و آن حقیقت صورت با مثال اشیاء است باین ترتیب افلاطون میگفت حقیقت کبوتر خود کبوتر که حیوانی پرنده، مرئی و محسوس است نمیباشد بلکه مثال یا (ایده Ideé) را حقیقت کبوتر میدانست - افلاطون میگفت روح انسان قبل از آنکه در زندان جسم اسیر شود کلیه حقایق را در عالم مجردات درک نموده و به حقیقت زیبایی و نیکویی پی برده است - بنظر او محسوسات ما در این عالم فقط وسیله تذکر است و نقش مهمی در معرفت اشیاء ندارد روح انسان جاودانی و پس از مرگ از بدنی به بدن دیگر منتقل میشود، علم اکتسابی نیست بلکه ذاتی روح است.

بسیاری از نظریات ایده آلیستی افلاطون بشدت مورد اعتراض ارسطو شاگرد او قرار گرفت ارسطو با رد نظریه مثل ثابت کرد که نه تنها با قبول «مثل» مشکلی حل نمیشود بلکه بر تعداد مشکلات افزوده خواهد شد - ارسطو در یکی از آثار خود گفت : «با اینکه هم افلاطون وهم حقیقت را دوست دارم ولی وظیفه مقدس بن فرمان میدهد که حقیقت را ارجح بدانم».

پیر روسو در کتاب خود میگوید «افلاطون رابطه های ظریف و حساسی را که ما بین فکر علمی و حقیقت در حال پیداشدن بود قطع کرد و چون برخلاف اراده خود شاگرد سوفسطائیان بود بعلم جنبه عرفانی داد و آنرا وارد در ظلمات مسائل غیر منطقی نمود، و علم چه رنجها و زحمتهای دید تا خود را از این ظلمت رهائی بخشید. که میدانند که اگر قوانین قطعی برای علم وضع نمیکردند ترقی آن تا چه اندازه پیشرفت میکرد ، این دانشمند اصرار داشت منجمین را به بیان حرکات دورانی سیارات با سرعتهای ثابت وادار نماید... تا وقتیکه کپلر Kepler جرئت کرد و امریه او را باطل نمود...»

باینکه افلاطون در کتاب جمهوریت و قوانین، سخنی از زندگانی اشتراکی بیان آورده و در طرحی که برای اصلاح زندگانی مردم ریخته پیشنهاد کرده

نظریات اجتماعی افلاطون

است که شعراء تبعید و عموم مردم تحت تربیت سخت قرار گیرند و ثروت و زنان از انحصار عده ای معدود خارج شود ، معذک باید وی را طرفدار جدی اختلاف طبقاتی شمرد، او در باره دولت میگفت هدف دولت باید این باشد که مناسبات بین اصناف و طبقات مختلف را حفظ کند و نگذارد غلامی در صف پیشه وری وارد شود و یا پیشه وری در صف تجار درآید ، افلاطون طرفدار جدی حکومت اشراف قدیم و اریستوکراتها بود و در راه تجدید قدرت آنان کوشش بسیار کرد بعقیده او هیئت حاکمه در حکم سر، سپاهیان و قوای تأمینیه بمنزله سینه، و پیشه وران و کشاورزان که برای رفع حوائج مادی کار میکنند مانند شکم میباشند .

با وجود کوشش های عملی که افلاطون برای حفظ اوضاع موجود عصر خود کرده است و با تناقضاتی که در آراء او موجود است، نظریات

ایده آلیستی وی راجع به جامعه اشتراکی (در کتاب جمهوری) نیز قابل توجه است.

فلیسین شالای Felicien Challaye در کتاب تاریخ مالکیت، نقشه ایده آلی افلاطون را راجع بیک اجتماع نوین، منظم و هم آهنگ به این نحو تلخیص میکند «حکومت برای برآوردن نیازمندیهای مردم بوجود میآید، فرد برای ادامه زندگی خود بدیگران نیاز دارد تا یاری آنان منزل داشته باشد، غذا بخورد، لباس داشته باشد حمایت و حفاظت بشود و بطور کلی اداره شود، تمام افراد از روز تولد خود باخصائیس واستعداد های مختلف بوجود میآیند. دولت باید بادر نظر گرفتن این صفات مختلف کارها را میان اهالی شهر تقسیم کند، مردم باید سه طبقه قسمت شوند: کشاورزان و صنعتگران، جنگجویان، و کارمندان دولت. طبقه اول باید تابع طبقه دوم و طبقه دوم زیر نظر طبقه سوم باشد.

در این اجتماع که از نظر سیاسی هر طبقه زیر نظر و تسلط طبقه دیگر است نباید تسلط اداری بتسلط اقتصادی تبدیل شود، بلکه منافع مادی باید میان مردم بطور تساوی تقسیم شود - در مورد کشاورزان و صنعتگران افلاطون معتقد نیست که اموال آنان بفرزندانشان به ارث برسد ولی بآنان اجازه میدهد که از دسترنج خود آزادانه استفاده کنند، مشروط بر آنکه مقداری نیز برای کمک بزندگی دیگران بدولت پردازند.

جنگجویان باید در مورد دشمن کشور خویش بسیار بیرحم باشند ولی بهموطنانشان بهیچوجه جور و ستمی روا ندارند، البته چنین مردم وظیفه شناسی، فقط در سایه آموزش و پرورش درست، بوجود میآیند و آن مردم تربیت شده را مقررات منطقی و صحیحی باید اداره کند»

در کتاب سوم جمهوری، قسمت اصلی نظریه افلاطون راجع بزندگانی اجتماعی مردم است:

«من قبل از همه چیز معتقدم که این مردم نباید چیزی داشته باشند که فقط بخودشان تعلق گیرد، هیچ خانه یادگانی نباشد که کسی حق ورود بآنها نداشته باشد، همه سر یک میز باهم غذا بخورند و باهم بدون تکلف زندگی کنند.

سربازان باید زیر چادر و درخیمه ها بطور تساوی باهم بسربرند برای سربازان، نگهداشتن پول زیر سقف منزل خود و تزئین لباس خویش با طلا و نقره، غذا خوردن در ظرفهای قیمتی و حتی دست زدن بیول ممنوع است.

مردم برای آنها غذا حاضر میکنند و وسائل زندگی را مهیا مینمایند، زیرا اگر جنگجویان صاحب پول و طلا و نقره باشند، حتی به صرفه جوئی و نگهداری آن نیز علاقمند میشوند، حس جمع آوری تمول و رقابت و حسادت و بیشتر خواهی در آنان تقویت می یابد و در اینصورت بجای اینکه مدافع دولت باشند، مخالف و مبارز با هیئت حاکمه میشوند.

جنگجویانی که ابراز لیاقت کرده باشند، پس از سن معینی وارد طبقه سوم شده و بمضویت دولت و هیئت حاکمه در میآیند:»

افلاطون معتقد است: همانطور که ثروت باید بین مردم مشترك باشد، زنان و بچه ها نیز مال همه است «بمنظور ایجاد نسل و تکمیل افراد مملکت، دولت بپردازان و زنان اجازه میدهد، بچه هائیکه بوجود میآیند به شهر خوارگاههای عمومی سپرده شوند و بوسیله دایگانی غیر از مادر خود، بزرگ شده در دبستانهای همگانی پرورش یابند. زمانیکه ثروت و زن و فرزند، عمومی و مال همه شد، غم و شادی نیز میان مردم بتساوی تقسیم میشود، بدین ترتیب یگانگی واتحاد کشور بوضع مطمئنتری تأمین میشود زیرا بزرگترین خوشی و سعادت برای دولت و مملکت، اتحاد و اتفاق، و اسفناکترین وضع برای آنان، نفاق و جدائی طبقات مختلف است.»

آراء ایده آلیستی افلاطون، پس از انتشار مورد انتقاد قرار گرفت از جمله شاگردش ارسطو نیز بمخالفت با نظریات او برخاست افلاطون در پایان عمر دریافته که نظریات او جز در عالم خیال صورت پذیر نیست، بهمین جهت به تعدیل آراء خود همت گماشت از جمله با مالکیت خصوصی با قید اینکه محدود باشد موافقت نمود، برای ازدواج مقرراتی قائل شد و مهریه را ممنوع کرد.

جملات زیر منسوب با افلاطون است:

« زندگی برای انسانی که با موانع حیات خویش می‌جنگد بسیار چالست ، از ضعف و ناتوانی منال، از چیزی گله و شکایت مکن، زیرا حاصل آن تأثر و دل‌سوزی است که آنهم تراوش روحهای ناتوانست ، کوشش برای پیشرفت بجلو، هدف زندگیت.

غالب بیماریهای اجتماعی و سیاسی که از آن رنج میبری در اختیار خود نیست ، فقط اراده و قدرتی برای تغییر آنها لازمست ، میتوانی بطرز دیگر ، بشیوه خردمندانه تری زندگی کنی ، اگر در آن باره بیندیشی و واندیشه خود را بکار بندی»

ارسطو
Aristote
ارسطو در پانزده سالگی در اثر مرگ پدر، تحت سرپرستی قیمی دانشمند قرار گرفت و تحت تعلیمات او بمطالعات علمی مأنوس گردید پس از چندی از (استاگیرا) بآتن که مرکز فعالیتهای سیاسی و اقتصادی بود مسافرت نمود و در آنجا رحل اقامت افکند و در صف پیروان افلاطون درآمد ولی دیری نگذشت که از متابعت اودست کشید و یک‌چند بر حسب دعوت فیلیپ مقدونی بمعلمی اسکندر اشتغال ورزید، بعد ها پس از مراجعت بآتن مکتب فلسفی خود را بنام لیس Lyceé تأسیس نمود .

آراء و نظریات ارسطو بعلمت وضع طبقاتی او و بهبودی که در اوضاع اقتصادی و اجتماعی یونان در اثر فتوحات اسکندر حاصل شده بود کمتر جنبه ایده آلیستی داشت ، بطوریکه میتوان فلسفه او را مرحله عالی تکامل فلسفه یونان بشمار آورد . ارسطو چنانکه اشاره شد حس واقع بینی و کشف حقیقت را باندیشه غور و تتبع برای وصول به (مثال) و کمال مطلوب ترجیح میداد ، منطق ارسطو برخلاف افلاطون کوشش میکند که فکر را از آسمان بزمین آرد و حقیقت و واقعیت را در اشیاء خصوصی و جزئی نشان دهد - ارسطو با وضع علم منطق آلت و افزار و اسلوب نوینی برای تجزیه و تحلیل مسائل مختلف بدست آورد ، افلاطون بطالبان مکتب خود میگفت « هر کس هندسه نمیداند باینجا قدم نگذارد.»

ولی ارسطو با وضع علم منطق فقط آشنایان باین علم را در مکتب خود میپذیرفت و بآنان از در بحث و مطالعه در میآمد، پس از آنکه ارسطو لیس

را افتتاح کرد تصمیم گرفت آثار علمی و فرهنگی عصر خود را نظم و ترتیبی دهد. پیر روسو مینویسد که ارسطو «شاگردان خود را بدسته های چندی تقسیم کرد که هر یک از آنها میبایست در قسمت معینی از معرفت انسان مطالعه نماید و از این کار مشترك بکدا برة المعارف با عظمتی نتیجه گردید که از منطق مطلق شروع شده و به حیوان شناسی ، فیزیک ، نجوم ، هواشناسی و غیره میرسد ، بنا بر این همانطوریکه آقای لئون روبن Leon rubin اظهار داشته است «بسیاری از مطالعات مفصلی که در آثار ارسطو دیده میشود ممکن است تألیف خود او نبوده و فقط در مکتب او مطالعه شده باشد». این نظریه با توجه بمقام و نفوذ سیاسی ارسطو شایان توجه و قابل قبول است .

ارسطو معلومات عصر خویش را در چهار بخش مورد مطالعه قرار دارد .

۱ - ارقنون Organon که در باره منطق و کشف و بیان حقیقت گفتگو میکند .

۲ - الهیات یا فلسفه اولی «متافیزیک» که در باره منشاء و اصل وجود گفتگو میکند .

۳ - طبیعیات یا فلسفه سفلی (فیزیک) که متضمن بحث در مسائل طبیعی و علمی است .

۴ - سیاسیات که از امور و مسائل اجتماعی نظیر دولت ، حقوق و تکالیف بشری گفتگو میکند .

ارسطو کوشش کرده است که کلیه اطلاعات علمی و هنری عصر خویش را با اسلوبی صحیح تر از پیشینیان در دسترس مردم قرار دهد ، برای این منظور حکمت را به سه شعبه تقسیم میکند .

۱ - حکمت نظری - در این رشته انسان کوشش میکند بیاری فکر خود صحت و سقم فرضیات و تصورات خود را کشف کند ، حکمت نظری شامل الهیات ، طبیعیات و ریاضیات است .

۲ - حکمت علمی - در این شعبه از حکمت که شامل اخلاق ، اقتصاد و سیاست است انسان بیاری علم ، کسردار و رفتار خود را هدایت و

رهبری میکند.

۳ - حکمت هنری - که بیاری آن علم و معرفت برای تجسم و بیان و جلب منافع مورد استفاده واقع میشود. حکمت هنری شامل شعر، نقاشی، مجسمه سازی و غیره میباشد.

ارسطو برخلاف افلاطون در مورد طبیعت، مادی فکر میکرد یعنی بواقفیت خارجی محسوسات معتقد بود. وی میگفت « سعی در اثبات اینکه طبیعت وجود دارد مضحك است - زیرا این موضوعی است واضح و بدیهی... »

ارسطو میگوید « هیچ تجربه‌ای بما نشان نمیدهد که کدام انسانی « فی نفسه » انسانهای جزئی را بوجود آورده است یا از کدام درخت بلوطی فی نفسه درختهای بلوط جزئی ناشی شده... بلکه تجربه بامیآموزد که انسان جزئی هست که انسان جزئی را تولید میکند پس فرضیه افلاطونی بهیچوجه با تجربه وفق نمیدهد... آنچه وجود دارد گروه بیشماری از افراد است و هیچ چیز بجز افراد وجود ندارد و این افراد بعضی ساکن و پاره‌ای جاندارند و در بین خود توالد و تناسل میکنند و همیشه انسان جزئی است که انسان جزئی را تولید میکند و وجود « جوهری » همان وجود فردی است و نباید آنرا در جای دیگری جستجو کرد - ارسطو میگوید هر فردی را ممکن است از ده صورت مختلف مورد بررسی قرارداد و این ده صورت را « معقولات » نامیده - راجع بیک « فرد » میتوان گفت که وجود دارد « جوهر » و در یک مکانی هست (مکان) و در یک لحظه‌ای هست (زمان) و دارای پاره‌ای صفات است (کیف) و در کمیتی هست (کمیت) و پاره‌ای روابط با دیگران دارد (اضافه) و نشسته یا خوابیده است (وضع) و تحت بعضی تأثیرات است (انفعال) و برخی اعمال انجام میدهد (فعل) و بالاخره پاره‌ای تملکات دارد (ملکیت). و هر کس فرد را از این جنبه‌های مختلف مورد بررسی قرار دهد از او شرح و بسط کاملی دارد. - اما داشتن شرحی از افراد کافی نیست بلکه برای شناختن باید به بینیم رشته عللی که هر واقفیت فردی بدان وابسته است کدامند؟ ارسطو این علل را ۴ نوع تقسیم میکند: علت مادی، علت صوری، علت فاعلی و علت غائی، علت مادی عبارت از

چیزی است که شیئی با آن ساخته میشود مثلا در مجسمه مفرغی، مفرغ علت مادی مجسمه است.

علت صوری « قالب » و « جوهری » است که وقتی بماده متصل گردید علائم مشخصه‌ای را که در تمام افراد همنوع دیده میشود بوجود می‌آورد مثلا علت صوری يك مصنوع انسانی مثل مجسمه همان صورت و شکلی است که مجسمه‌ساز بمجسمه خود خواهد داد.

علت فاعلی عبارت از مجموعه اعمالی است که اثری را بوجود می‌آورند این علت منشاء حرکت است علت فاعلی مجسمه مفرغ مجموع حرکات است که مجسمه‌ساز بوسیله آنها مجسمه خود را طرح ریزی کرده - یا مقاربت مرد و زن علت فاعلی پیدایش فرزند است.

علت غائی مقصدی است که بخاطر آن هر چیز یا فعلی بوجود آمده است مثلا مجسمه‌ساز یا برای سود شخصی و یا بمنظور کسب افتخار و یا برای ایجاد يك اثر هنری مبادرت بساختن مجسمه میکند.

ارسطو جهان را جاودانی میداند و آغاز و انجامی برای دنیا قائل نیست.

وی مکان را « جهان » محدود و زمان را عبارت از لحظه بی نهایت کوچکی میداند که بین گذشته‌ای که دیگر وجود ندارد و آینده‌ای که هنوز نیامده قرار گرفته است (۱)

ارسطو مدار عالم را بر قوه و فعل میداندست، قوه یعنی استعداد و امکان برای بودن يك شیئی و فعل یعنی بودن و وجود خارجی آن شیئی، پس وجود گاه بالقوه و گاه بالفعل است چنانکه گل بالقوه آجر است و همینکه عمله در آن کار کرد و حرارت دید بالفعل آجر میشود و یا تخم هر گیاه بالقوه گیاه است ...

ارسطو بجز حرکت معتقد بود و طبیعت را مبداء حرکت و تغییر میداندست و میگفت حرکت در خارج از اشیاء وجود ندارد بلکه حرکت و تغییر ذاتی اشیاء است او در یکی از رسالات خود به شش نوع حرکت که عبارتند از:

۱ - اقتباس از کتاب ارسطو از اندره کرسون ترجمه: کاظم عادی

ظهور، نابودی، نمو، کاهش، تغییر کیفی، و تغییر مکانی است اشاره میکند ارسطو ضمن بحث در مقوله حرکت از محرك اول یا محرك جاودانی سخن میگوید بنظر او این محرك منشاء حرکت و علت اساسی کلیه تغییرات و تبدلات است، این نظریه ایده آلیستی ارسطو ظاهراً یادگار تعلیمات استاد او افلاطون است - در قسمت روح نیز نظریه افلاطون با ارسطو سازگار نیست زیرا افلاطون عقیده داشت که روح مستقل از جسم، وجود خارجی دارد در حالیکه ارسطو در این مورد نظری مادی و منطقی داشت و میگفت «روح بدون جسم نمیتواند وجود داشته باشد»

ارسطو برای وجود مراحل و درجاتی قائل است و میگوید جمادات چون کمال یافته و نمو کرده اند بصورت نبات درآمده اند و نباتات حساس گردیده به مرحله حیوانیت رسیده اند و بهرور زمان حیوانیت تا انسان کمال یافته است. و امتیاز انسان بر سایر حیوانات بتفکر و تعقل است ارسطو در آثار فلسفی خود از منطق بنام یک علم جداگانه نام میبرد، باینکه ارسطو هم از منطق عینی و هم از منطق ذهنی سخن گفته، ولی همواره برای منطق عینی که مبتنی بر محسوسات و مشهودات است ارزش و مقام بیشتری قائل شده است منطق ارسطو چون ریشه های ایده آلیستی داشت در قرن نوزده در مقابل منطق دیالکتیک عملاً محکوم گردید.

نظریات اخلاقی ارسطو
 بنظر ارسطو آنچه انسان انجام میدهد برای سود و خیر است و مطلوب نهایی انسان خوشی و سعادت است، منتهی مفهوم خوشی و سعادت برای همه یکسان نیست، بعضی خوشی را در جمع مال، برخی در احراز مقام و جمعی خوشی را در لذات جسمانی میدانند بنظر او فضیلت در اعتدال است و انسان باید بین زیاده و نقصان حد وسط را انتخاب کند زیرا فی المثل تهور و جبن هر دو ناپسند و حد وسط آن یعنی شجاعت مطلوب و پسندیده است.

ارسطو در کتاب اخلاق در توصیف عدالت میگوید «عادل کسی است که از قوانین پیروی کند و در رفتار خود با دیگران قواعد تساوی و برابری را رعایت نماید، ظالم کسی است که هم از قوانین سر به پیچد و هم در ثروتها

خوشیها نصیب خود را بیشتر از آنچه بایستی طلب کند و در اموری که بخوشی منتهی نگردد سهم خود را کمتر سازد» .

نظریه ارسطو در باره دولت
 ارسطو میگفت انسان در همین حال که منافع عمومی را درک میکنند میکوشد تا زندگی شخصی را بر اساس اصول بهتری قرار دهد او انسان را حیوانی سیاسی میدانست و چون بین غلامان و صاحبان برده اختلاف اصولی قائل بود و این تباین را امری عادی و ضروری تصور میکرد عقیده داشت که جسم در غلامان و روح در آزادگان مقام اول را احراز کرده است و چون روح همواره بر جسم حکومت میکند پس حکومت آزادگان بر غلامان نیز امری عادی و لازم و ضروری است او حتی عقیده داشت که غلام بودن بفتح و صلاح زبردستان است و غلام جزو آلات و وسائل جاندار خانه است .

شکل دولت از نظر ارسطو
 ارسطو حکومت جمهوری را بمعنی اخص اختلاطی از اولیگارش و دموکراسی میدانند و میگوید معمولاً حکومت هائی را جمهوری میخوانند که تمایل بطرف دموکراسی دارند و حکومتهای اشرافی حکومتهایی هستند که بیشتر بطرف اولیگارش میایلند. بعقیده ارسطو نجات و تربیت پسندیده خاص ثروتمندان است. منشاء اختلافات اجتماعی، بعقیده او عدم تساوی مردم در آزادی، ثروت و فضیلت است .

ارسطو با حکومت جباران و مستبدین مخالف است و اعمال شخص جبار Tyrann را بدین نحو توصیف میکند، سرکوب کردن گردن فرزان، راندن مردان قویدل، جلوگیری از تشکیل اجتماعات، مبارزه با آموزش و بیداری افکار، جلوگیری از رفت و آمد از شهری بشهر دیگر، اعزام جاسوس در بین مردم برای گوش دادن بحرفهایی که در اجتماعات گفته میشود کاشتن تخم نفاق و افترا بین مردم - اصل دیگر استبداد فقیر کردن مردم است، برای اینکه خلق را بتأمین معاش روزمره خود سرگرم سازد تا دیگر وقت اینکه برضد او توطئه چینی کنند نداشته باشند جبار بجنگ همپردازد تا فعالیت رعایای خود را بدانجانب معطوف کند - جبار جز نابکاران را دوست ندارد زیرا تشنه تملق

و مزاج گوئی است و هیچ روح آزادی نیست که در برابر او حاضر بزبونی و تملق شود.

بطوریکه میبینیم توصیفی که ارسطو از جباران کرده امروز نیز در باره مستبدین و مرتجعین زمان صادق است و این عناصر امروز نیز از اصولی که سقراط در بیست و دو قرن پیش یاد کرده برای حفظ موقعیت ناپایدار خود استفاده میکنند.

علت انقلاب ارسطو علت اساس کلیه انقلابات اجتماعی را در اختلاف زندگی مادی مردم میداندست و میگفت در محیط اجتماع عده ای در رفاهیت و جمعی در بدبختی بسر میبرند و همین منشاء اختلافات و مبارزات اجتماعی و سبب اصلی تغییر دولتهاست.

بنظر ارسطو انقلاب هنگامی رخ میدهد که مردم در حقوق یکسان نباشند و از نظر اموال و اجر و مزد و مراتب و درجات میان آنها تناسب و استحقاق رعایت نشود.

ارسطو بهترین نوع حکومت را حکومت جمهوری دمکراسی میداند و معتقد است که کلیه مردان آزاد Citoyen باید در اتخاذ تصمیمات شرکت کنند و آزادی و برابری برای همه آنها رعایت شود.

ارسطو با حکومت اشراف و سلاطین در صورت رعایت مصالح عمومی روی موافق نشان میدهد، بنظر ارسطو فضیلت حاکم با فضیلت هر فردی که جزو مدینه شمرده شود یکسان است هر کس باید فرمان دادن و حکومت کردن را از فرمان بردن و اطاعت نمودن آغاز نماید.

وی میگوید زندگی از فعالیت و آسایش یا از جنگ و صلح ترکیب یافته، مقصود از جنگ رسیدن بصلح و مقصود از کار رسیدن بآسایش است.

نظریات اقتصادی ارسطو ارسطو موضوع تحقیقات اقتصادی را، تدبیر در حسن اداره اموال خانه، شهر و کشور و پیدا کردن وسائل ازدیاد درآمد میداندست است، فروغی در کتاب سیر-

حکمت از قول ارسطو مینویسد: « بشر در زندگی بمال و ثروت محتاج است و ابتدا آنرا بطور ساده و طبیعی از آب و خاک تحصیل مینمورد. و در جمعیتهای کوچک بخوشی زیست میکردند است، کم کم مال فراوان شد و معاوضه

پیش آمد و چون دامنه مبادلات وسیع گردید، بزندگی اجتماعی فساد راه یافت، مشکلات معاوضه منتهی باختراع نقود شد، مسئله ارزش و بهای اجناس و بازرگانی و صرافیه و مراحله و ربا و کارگری و کارفرمایی و مزدوری پیش آمد و مردم از زندگی ساده خود دور شده بتعیش و تفتن افتادند ... بهترین اشکال اجتماع اینستکه دول، کم وسعت و کم جمعیت و مرکب از ملاکان و فلاخان باشند و از این جمع آزادگان صاحب زندگانی و زن و فرزند بوده بفرات بکسب معرفت پردازند و زیر دست خودبندگان داشته باشند که حوائج زندگی را فراهم سازند ... در جای دیگر ارسطو چنین میگوید « ... نظر باینکه مردم در استعداد و فهم و هوش یکسان نیستند و یونانیان از اقوام دیگر اشرفتند، اگر آنها را به بندگی بگیرند رواست که آزادگان باید بفرات بوظائف انسانیت و کسب معرفت و تفکر پردازند و کارهای بدنی را به بندگان واگذارند که در حکم بهائم و بسزله آلات و ادواتند ... » در مورد زنان ارسطو میگوید زن ذاتاً پستتر از مرد است و باید تحت نظر مرد اداره شود.

این بود خلاصه ای از اصول عقاید اقتصادی ارسطو که ظاهراً برجسته ترین افکار نظری دوران بردگی است - لفظ (اکنومی *Economia*) از آن زمان بیادگار مانده و مرکب از دو کلمه یونانی (ایکس *Oikos*) بمعنی مجموع اموال بکنفر و (نوموس *Nomos*) بمعنی قاعده و قانون میباشد و امروز هم اشخاص صرفه جو را «اکنوم» میگویند.

ارسطو بزرگترین متفکر یونان باستان و دنیای قدیم است نظریات فلسفی و کتب و آثار او که خلاصه ای از معلومات بشر در آن دوره است تا انتهای قرون وسطی یعنی قریب بیست قرن بر افکار بشر حکومت و فرمانروائی داشته است.

در قرن یازده و دوازده مبارزه بین مادیون و ایدآلیستها در انگلستان و سپس در فرانسه آغاز گردید و چنانچه خواهیم دید پس از چند قرن، مبارزه سرانجام، دوران حکومت فکری ارسطو پسری گردید. مرگ وی در ۶۲ سالگی یعنی در ۳۸۴ ق. م اتفاق افتاده است.

(۲۷۰ - ۳۴۳ ق. م) در اواخر قرن چهارم یعنی در دوره ای که در اثر تضادهای داخلی در بعضی از

ایکور

نقاط یونان طبقات محروم علیه اربابان خود بیاخاسته و مشغول مبارزه بودند و آثار شکست رژیم غلامی کم و بیش مشهود بود. اپیکور باشاعه نظریات فلسفی خود مشغول شد وی منسوب بیکی از خانواده‌های فقیر یونانی بود. پس از چندی بکسب زندگی متوسط و مناسبی توفیق یافت چون زندگی او مصادف با ایامی است که طبقات محروم قدمهای اعتراضی علیه ظلم و بیادگری برداشته‌اند، منطق او برخلاف منطق اسلاف، که در رکود و خمود ایام بردگی ظهور کرده کم و بیش جنبه مادی و منطقی دارد اپیکور میگوید «هیچ چیز از عدم بوجود نمیآید بعبارت دیگر همه از هم ناشی شده‌اند بدون اینکه بهیچ مبدأ یا مبادی احتیاج داشته باشند... غیر از طبیعت هیچ چیز دیگری نیست که بتواند در آن نفوذ کند یا باعث تغییرش گردد.»

اپیکور دو علت اساسی برای تیره بختیهای مردم عصر خویش ذکر میکند که یکی وحشت از خدایان و دیگری بیم از مرگ است.

درباره ترس از خدایان میگوید: انسان در اثر جهل و بی‌خبری بجای آنکه بفکر کسب سعادت باشد، و بیاری علم فیزیک طبیعت واقعی اشیا را کشف و توجیه نماید بی‌جهت میکوشد تا بیاری روحانیون و از راه نذر و دعا زندگی بهتری برای خود تأمین نماید، غافل از آنکه خدایان کوچکترین مداخله‌ای در کار بشر ندارند و بین زمین و آسمان زندگی میکنند، اگر ظهور حوادثی نظیر، رعد و برق، طوفان، زمین لرزه و خسوف و کسوف ناشی از اراده و غضب خدایان بود، هیچوقت صاعقه، معابد و مجسمه‌های پارسایان و حریمهای خدایان را با خاک یکسان نمیکرد بلکه گنجهکاران را کیفر میداد و آنانرا بدبار نیستی میفرستاد، پس بهتر آنستکه برای توضیح و تعلیل جهان دستخوش وهم و خیال نشویم، بلکه بعالم طبیعت رجوع کنیم و ماهیت اشیا را چنانکه هست دریابیم.

اپیکور میگوید هیچ چیز از عدم بوجود نمیآید و هیچ چیز بعدم نمیپونند اگر ممکن بود هر چیزی از عدم بوجود آید هیچ چیز بدانه و تخم محتاج نبود و ممکن بود از دریا انسان و از درخت مرغ بوجود آید.

عناصر تشکیل دهنده هر شئی پس از انهدام باز بهستی خود ادامه میدهند و نیست و نابود نمیشوند، اپیکور برای توضیح جهان مانند دموکریت فرضیه اتم را پیش کشید و گفت اتمها حقایق و عناصر بسیطی هستند که نه

از چیزی بوجود آمده و نه مرگ و فنا بر آنها چیره میشود، اتمها تجزیه ناپذیر و بی‌حرکتند، بعضی از آنها نوك تیز، بعضی منحنی، بعضی منظم و برخی نامنظمند این اتمها پس از آنکه پهلوئی هم چسبیدند اشیا مختلف را بوجود میآورند.

غیر از اتم «خلاء» نیز وجود دارد و فقط در اثر وجود خلاء هست که حرکت اشیا گوناگون صورت میگیرد.

اپیکور انسان و حیوان را مخلوق خدا نمیداند، بلکه معتقد است که انسان اولیه مانند کرهها و موجودات دیگر از زمین متولد شده و در طی قرون بیاری هوش و تدبیر به استخراج فلزات و تربیت حیوانات و سایر مظاهر تمدن پی برده‌است بنظر او تمدن بشر ثمره کار و تجربه انسانهاست نه نتیجه لطف و عنایت خدایان.

اپیکور میگوید مرگ چیز ترسناکی نیست، مادام که ما هستیم مرگ نیست و وقتی که مرگ فرا رسد ما دیگر نخواهیم بود - عقیده به تناسخ خطاست زیرا هیچکس در زندگی خود خاطره‌ای از زندگی پیشین ندارد، پس این فکر که روح از کالبد انسان بکالبد حیوان یا انسان دیگری منتقل میگردد قابل قبول نیست، همین که جسم فانی شد روح نیز فانی میشود و رابطه‌ای بین روح و جهان باقی نمیماند.

اپیکور میگوید بد بینان و کسانی که مردم از ادامه زندگی شکایت میکنند در گفتار خود صادق نیستند، زیرا اگر برآستی از زندگی سیر شده‌اند چرا رشته حیات خود را قطع نمیکنند؟... وی رعایت اعتدال را بهترین راه کسب سعادت میداند و توصیه میکند که برای حصول خوشبختی دایره آرزوهای خود را محدود کنیم و فقط امیال طبیعی و ضروری نظیر میل بخوردن خوابیدن، لباس پوشیدن و امثال اینها را اقتناع کنیم و زامیال غیر ضروری افزودن خواهی و جاه طلبی خودداری کنیم. وی معتقد است که اعتدال نه فقط مانع حصول لذات نیست بلکه بزرگترین لذات را نیز برای ما فراهم میسازد.

مبارزه و جنگی که اپیکور علیه قدرت خدایان آغاز کرد سبب گردید که او را از روزگار قدیم تا قرون معاصر مورد طعن و لعن قرار دهند تا جائیکه هگل فیلسوف آید آلیست آلمان میگوید «خدایا شکر که نوشته

اپیکور بهترین راه کسب سعادت را تحصیل فلسفه میدانست و میگفت باید در تمام مراحل از خردسالی تائیری بآموختن فلسفه اشتغال ورزید . یکی از طرفداران اپیکور « بنام (لو کرس) میگوید » بشریت بدبخت و بیچاره ادیان است، زیرا دین بانسان میآموزد که پس از او روح باقی میماند و میتواند تا ابد عذاب بکشد، همین ترس باعث شده که آدمی در زندگی از خوشی روی برتابد ، بایستی این وحشت را از بین برد »

در اواخر قرن چهارم قبل از میلاد در اثر آشفتهگی اوضاع و شکست بزرگی که در حیات اقتصادی مردم یونان آشکار شده بود روح تصوف و عرفان و بی علاقهگی بزندگی مادی در افکار فلسفی راه یافت و بازار منطق صحیح و واقع بینی رو به کساد گذاشت، از جمله مکتب سنیک Cynics و کلیبیا طرفدار اصول اخلاقی بودند و راه سعادت را در اعراض از علائق زندگی میدیدند کلیبون عاقل و حکیم کسی را میدانستند که فقر و برهنگی و رنج و گمنامی را بر لذات زندگی ترجیح دهد و قوانین و نظامات اجتماعی را بدیده استهزاء بنگرد ، علمدار این افکار دیوژن Diogenes معروف است که از علائق زندگی جز کاسه سفالین چیزی نداشت روزی جوانی را دید که با مشت بنوشیدن آب مشغول است فوراً کاسه را بدور افکند و گفت معلوم میشود که در این جهان باین هم نیاز نیست - کلیبیا با دولت و مذهب مخالف بودند چنانکه دیوژن درباره مذهب میگفت «خدایان یا لازم نیستند یا مضر میباشند . »

رواقیون در سراسی و انحطاطی که در حیات اقتصادی و اجتماعی مردم یونان پدید آمده بود عقاید مختلفی که همه آنها کم و بیش روح ایدئالیستی داشت در بین متفکرین یونانی ظاهر شد در میان مکاتب فلسفی آن دوره رواقیون با اینکه بروح و خدا معتقد بودند طبیعت را منشاء تمام قضایای جهان میدانستند و وجود را مستعد همه گونه تغییر و تبدیل و تحول و تکامل میشمردند ، بنظر آنها درک و استنباط مر مطلب دارای چهار مرحله است که عبارتند از: وهم ، گمان ، درک و علم.

حصول علم موقمی امکان پذیر است که جهت تصورات ماکاملا معین و روشن باشند . پیدایش فلسفه رواقیون تقریباً هم زمان با فلسفه اپیکورانست، پیروان این مکتب نیز میکوشند تا دوائی برای درد های اجتماعی پیدا کنند، منتها جنبه های مثبت تعلیمات رواقیون بیش از اپیکوریهاست . زنون که یکی از علمداران این مکتب است از يك جمهوریت جهانی بر پایه برابری و مساوات سخن میگوید، بنظر این جماعت رژیم بردگی باید از بین برود ، نباید بین غلام و آزاد اختلافی وجود داشته باشد . باید کاری کرد که کلیه اقوام و ملل عالم از هر طبقه و نژاد از حقوق و مزایای اجتماعی بطور یکسان برخوردار شوند .

به این ترتیب رواقیون بجای دمو کراسی طبقات ممتاز ، حمایت خود را از دمو کراسی و آزادی عموم افراد بشر اعلام کردند و در راه اشاعه و اجرای مقاصد اجتماعی خود تا حد امکان سرسختی و پافشاری نشان دادند، پیروان این مکتب در اثر آمدورفت و تماس با اقوام و ملل مختلف و استفاده از ذخائر فرهنگی آنان به این نکته پی بردند که نژاد یونانی برخلاف عقیده ارسطو مافوق نژادهای دیگر نیست و کلیه ملل و اقوام میتوانند در مراحل علم و کمال، ترقی و پیشرفت نمایند.

از نظر اخلاقی میگفتند انسان باید عقل را حاکم بر اعمال خود بداند پس عمل نیک و فضیلت آنستکه با عقل موافق باشد .

بنظر این مکتب انسان باید بر طبق تمایلات طبیعی خود زندگی کند و در راه حصول سعادت و نیکبختی کوشش نماید، و هرگز نباید «لذت» را با «خوشبختی» اشتباه کند ، زیرا لذات و شهوات حیوانی زودگذر و ناپایدارند در حالیکه خوشبختی که عبارت از آرامش فکر و خشنودی روح از اشیاء و امور است ممکن است ثابت و پایدار باشد ، یعنی در صورتیکه ما بتوانیم بر تصورات و اندیشه های خود نظارت کرده و بر قضاوت هائی که میکنیم مسلط باشیم خوشوقت خواهیم بود . عبارت دیگر معتقدند که : «قضاوت های ماهرطور باشد، اشیاء خارجی هم همانطور جاوه خواهند کرد.» و از گفته خود نتیجه میگیرند که «همه چیز عقیده است و عقیده هم بباستگی دارد .»

آنرا حرمان و نومیدی که مولود خرابی اوضاع اقتصادی و انحطاط تمدن یونانی بود، در عقاید شکاکان به بهترین وجهی آشکار شد، این جماعت امکان حصول معرفت را امری غیر ممکن میدانستند و میگفتند دانش انسان در هر امری نسبی است و حواس بشری که یگانه وسیله کسب اطلاعات است خطا و اشتباه میکند، علاوه بر این شکاکان دایره معلومات بشری را محدود بشمرده و میگفتند چون حقیقت یکی است وجود آراء و عقاید مختلف بین فلاسفه بخوبی میرساند که انسان قادر نیست که علم حقیقی را بدست آورد و باسرار عالم پی برد، پس بهتر آنست که از اتخاذ تصمیم قطعی خودداری کنیم و در طلب تحصیل احکام ثابت سرگردان نشویم.

(۲۷۵ - ۳۶۵ ق - م) پیشوای این جماعت میگوید

پیرهون

چون راهنمایی حواس و دلایل عقلی ما معتبر نیست بهتر آنست که از هر گونه اظهار نظر اعم از مثبت و منفی درباره اشیاء و نموده خودداری کنیم و چون نمیتوانیم بر خوبی و بدی قضایا و بر عادلانه یا ظالمانه بودن امور اطلاع صحیحی حاصل نمائیم بهتر آنست که روح خویش را در آرامش کامل نگاهداریم.

اصحاب شك و کسانی که از منطق شکاکان (یا اصحاب احتمال) پیروی میکردند ضمناً میکوشیدند با اشاعه افکار خویش در مقابل عقاید جاهلان، تعصب آمیز و بی چون و چرای مردم عصر خود، ایستادگی و مقاومت کنند و توده را از تعقیب افکار سخیف و پرستش ارباب انواع بازدارند و با اشتباه و گمراهی خویش واقف گردانند.

پس از آنکه در حدود قرن چهارم قبل از میلاد در اثر بی نظمی و عدم تعادل اقتصادی و سیاسی فرهنگ و تمدن یونان محکوم به شکست گردید حوزه مطالعات علمی و فلسفی به اسکندریه منتقل شد، اسکندریه در این دوره نیز اهمیت خاص داشت و در حقیقت دروازه شرق و غرب محسوب میشد، از برکت این موقعیت جغرافیائی محققین، این ناحیه میتوانستند با دانشمندان و صاحب نظران یونانی و ایرانی و دیگر ملل آسیای غربی (که

انتقال حوزه های علمی و فلسفی از یونان به اسکندریه

در آن تاریخ جملگی در تحت قدرت پادشاهان هخامنشی زیست میکردند) باب مباحثات علمی و فلسفی را مفتوح نگاهدارند و از مطالعات و تحقیقات آنان در زمینه های مختلف استفاده نماید.

ارزش اقتصادی و تجاری اسکندریه و زندگی مشر سکنه آن سبب گردید که در طی قرون دوم و سوم قبل از میلاد عده ای از محققین و دانشمندان این سرزمین بجای منفی بافی و اعراض از عالم زندگی به تخصصات و تحقیقات علمی همت گمارند و برای اولین بار بجای بحث در کلیات، تمام هم و کوشش خود را در راه مطالعه در رشته خاص مصروف دارند.

بطلمیوس یکی از سرداران نامی اسکندر تحت تأثیر شرایط مساعد آنروز در راه دعوت دانشمندان و تشویق آنان به مطالعات علمی کوشش فراوان نشان داد و با تأسیس کتابخانه، رصدخانه و تربیت و نگهداری حیوانات و نباتات گوناگون در باغهای مخصوص، زمینه را برای بررسیها و مطالعات دقیق علمی فراهم کرد، و پس از چندی موفق گردید مشهورترین مردان علم و هنر را بدور خود جمع کند و با خریداری کتب نفیس بقیمت گران، کتابخانه ای ترتیب داد که ششصد هزار جلد کتاب در آن موجود بود. از محققین بنام این دوره اقلیدس و ارشمیدس که در هندسه و ریاضیات و جراثقال مطالعات گرانبھائی کرده اند قابل ذکر میباشد.

اقلیدس

(۳۳۰ قبل از میلاد) - وی در سن سی سالگی برای تدریس عازم اسکندریه شد و برای اولین بار مسائل هندسی عصر خویش را بامهارت و استادی بسیار در کتاب واحدی گرد آورد، هندسه اقلیدسی در قرن بیستم نیز ارزش و مقام خود را از دست نداد و امروز تقریباً همان اصول را با جرح و تعدیلی در مدارس تدریس میکنند.

ارشمیدس

در سال ۲۸۷ قبل از میلاد در سیرا کوز متولد گردید و موقعی با اسکندریه آمد که اقلیدس مرده بود او یکی از بزرگترین مکتشفین دنیای قدیم بشمار میرود، معروف است پس از کشف اصلی که بنام خود او معروف است لغت و عور از حمام بیرون آمد و در کوچه های سیرا کوز شروع بدویدن کرد بعضی وی را بزرگترین نابغه قدیم و پدر دکارت و نیوتن و لایب نیتز میدانند «ارشمیدس توانست سطح

و حجم اجسامی از قبیل کره، استوانه و مخروط را حساب نماید ... و برای بدست آوردن این نتایج همه سنن و طرق معمول زمان را بکنار گذاشت و نوعی از استدلال را بکار برد که پس از او فقط نیوتن و لایب نیتز از آن استفاده کردند.

ارشمیدس کتابی در علم استاتیک Statique یعنی علمی که از تعادل اجسام گفتگو میکند برشته تحریر درآورد و بعداً کتاب هیدرو استاتیک یعنی علم تعادل مایعات را نوشت و اکتشافات خود را بزبان ریاضی بیان نمود.

در موضوع هیئت و نجوم ارسطرخس Aristarque و هیپارک و ابرخس نظریات جالبی ابراز کرده اند. ارسطرخس برای نخستین بار بحرکت زمین بدور خورشید و مرکزیت خورشید پی برد، نظریه ارسطرخس زمین را از مرکزیت عالم خارج نمود و اعلام کرد که کره زمین بین زهره و مریخ و در دستگاه منظومه شمسی قرار گرفته است، این اظهار نظر غوغای عجیبی برپا کرد و جمعی او را ملحد شمردند و فریاد کردند که «چطور میخواهند آتش مقدس ابدی را از اجاق خدایان بر بایند، چه جسارت بزرگی».

دیگر از محققین این دوره بطلموس (قرن دوم بعد از میلاد) بزرگترین علمای هیئت قدیم و نویسنده کتاب المجسطی است که نظریات او راجع به مرکزیت زمین و حرکت اجرام سماوی بدور آن تا قرن شانزدهم میلادی طرفدارانی داشته، در رشته طب و امراض نیز عده ای از محققین نظیر جالینوس که در قرن دوم میلادی میزیسته اند نظریات ذیقیمتی ابراز کردند بطوریکه بسیاری از آراء آنان تا طلوع طب جدید مورد استفاده و دستور معالجه بیماریهای مختلف بوده است، جالینوس پایه گزار علم فیزیولوژی است وی خوک، گوسفند، گاو و فیل را کشریح کرد و متوجه شباهت ساختمان بدن انسان و میمون گردید، راجع به استخوانها و اعصاب تحقیقاتی کرد و تفاوت خون وریدی و ربوی را شرح داد، باید دانست که اسکندر به نه تنها مرکز علمای و محققین بود بلکه بزرگترین دانشگاهها و مهترین مریض خانه ها نیز در آنجا بوجود آمده بود پیروان و تعداد دانشجویانی را که از مناطق مختلف

بآن ناحیه میشتافتند تا چهارده هزار تن نوشته است.

در این عصر رشته طبابت کم و بیش ترقی کرد، تشریح مردگان و زنده گان خیانتکار معمول شد، هرופیر Herophire تشریح عمومی را معمول کرد، او مغز را مرکز هوش دانست و وضع ورید و شریان را مشخص نمود، تعداد ضربات نبض را با ساعت آبی معین کرد، بعدها علم وظائف الاعضاء، امراض زنانه، مداوای چشم، ادویه شناسی و غیره بوسیله دانش پژوهان اسکندریه مراحل مقدماتی خود را طی کرد (۱)

پس از آنکه مرکز تحقیقات علمی و فلسفی بجهاتی که نام بردیم از یونان با اسکندریه منتقل گردید، موقعیت جغرافیائی اسکندریه و ارتباط و نزدیکی آن با مصر و یونان و ممالک آسیای غربی سبب گردید که فلاسفه این سرزمین با دانش و فرهنگ ملل آسیائی و یونان بخوبی آشنا و مأنوس گردند، چون جمعی از فلاسفه باختلافات و تناقضات آراء فلسفی قدیم پی بردند در مقام تلفیق و اختلاط آراء حکماء برآمدند باین ترتیب که از هر یک از فلاسفه قدیم نظری را که مناسب حال دیدند انتخاب و با ترکیب آراء مختلف، فلسفه مختلطی را پدید آوردند، بهمین مناسبت این جماعت را اصطلاحاً النقاطیون Eclectiques می نامند.

چنانکه گفتیم در این دوره آثار اقتصاد بردگی در رم بیش از سایر نقاط در اثر جنگهای طبقاتی، و آشفتگی اوضاع اقتصادی محسوس بود، این وضع سبب گردید که حکماء حوزه اسکندریه که اکثر آنها اصلاً اهل رم بودند و با آراء فلسفی رواقیون و افلاطونیان آشنائی داشتند نظریاتی مشابه آنان ابراز نمایند.

پیروان و پیروان آوری است که یک قرن بعد از ارشمیدس علوم پرافتخار یونانی خط سیر خود را تغییر داد و وارد درمز بله دان کیمیاگری گردید و این مرض مسری بسرعت پیشرفت کرد و اهالی اسکندریه

(۱) مأخوذ از کتاب تاریخ علوم از پیروان و ترجمه صفاری

که روش تحقیقی ارشمیدس را کنار گذاشته از آن اجتناب میکردند سرگرم هرمس (یکی از خدایان مصری) گردیدند و بعضی معتقد شدند که علم لیاقت آنرا ندارد که رهبر ما درباره کشف نمودهای طبیعی گردد، این فکر باطل چنان در اذهان نفوذ کرده بود که جمعی منکر حقانیت علوم شده و از مشاهده و تجربه و تحقیق دست کشیدند یکی از اطباء این دوره میگوید: جستجوی علل تاریک اعمال طبیعی کار جسارت آمیز است زیرا اصولاً نفوذ در طبیعت امکان ندارد، برای معالجهٔ مریض اطلاع از تشریح لازم نیست، فقط باید بدانیم که برای معالجهٔ فلان مرض فلان دوا مفید است» همین نظریات در آراء فلسفی حکماء این دوره کم و بیش منعکس شد.

با اینحال ضمن مطالعه در تاریخ فلسفی این ایام به متفکرین و حکمائی بر میخوریم که تحت تاثیر شرایط خاص اجتماعی خود بجنبه های عملی زندگی توجه کرده و در مواردی چند در راه اجرای نظریات خود مقاومت و پافشاری کرده اند.

پس از آنکه سرزمین یونان از طرف رومیها اشغال شد تمدن هلنی یعنی افکار و آراء فلسفی یونانیان بسرعت در روم انتشار یافت، مخصوصاً منطق اجتماعی رواقیون بهمت سیه روم Ciceron (۱۰۶-۴۳) و سه نك Senèque

(۶۵-۳) در روم پیروان و طرفدارانی بدست آورد. معتقدین باین فلسفه میکوشیدند تا با افکار خود جنبهٔ عملی بدهند، و نظریات خویش را در قوانین و مقررات و دستگاه دولتی منعکس سازند، سیه روم که در اواسط دورهٔ اشکانیان میزیسته پس از مطالعه در آراء فلسفی حکمای روم از هرچمن کلی چید و فلسفهٔ التقاطی خود را که مجموعه ای از آراء حکمای قدیم بود پایه - گذاری کرد، بنظر او بهترین قوانین قانونی است که از عقل سلیم سرچشمه گیرد، چنین قانونی باید ابدی و هبه جایی باشد یعنی عموم ملل و نحل عالم در هر زمان و مکان باید از مزایای آن برخوردار باشند. سیه روم مانند رواقیون معتقد و کوشا بود تا اجتماعی که متکی بعدالت و محبت باشد بوجود آید، وی میگفت که حقایق گرانبهای فلسفی، اجتماعی و اخلاقی را نباید بملتی خاص منحصر نمود بلکه باید طریخی ریخت که این اصول مقدس در سراسر گیتی بسط یابد و در قوانین و نظامات اجتماعی منعکس گردد.

در دوره ای که قیصر های روم با استبداد مطلق حکومت میکردند

رواقیون با سرسختی در راه آزادی عقیده و حفظ حقوق بشر مبارزه میکردند سه نك یکی از مجاهدین نامدار این عصر، خطاب ببهارزان اجتماعی میگوید «اکنون وقت بحثهای دیالکتیکی سپری شده، باید به آنهایی که غرق میشوند، اسیرند، ناخوشند و یا سرشان زیر شمشیر جلاد است کمک و یاری نمود، این وعده ای است که تو بآنها داده ای». سه نك با اصول بردگی بهراسم و رسمی مخالفت مینمود، او یارانش در اثر تبلیغات پرشوری که میکردند، برای اولین بار کلمات آزادی، انسان دوستی و حقوق بشری را وارد زبانها کردند تا جائیکه آراء فلسفی و اجتماعی آنان کم و بیش در حقوق روم و قوانین و مقررات آن عصر منعکس گردید.

دیگر از حکمای این دوره اپیکتیوس Epictete غلام یونانی است، این متفکر که اصلاً یونانی و در روم در عداد بندگان بود تحت تاثیر شرایط زندگی، تعلیمات اومبنتی بر عایت اخلاقیات و مبارزهٔ منفی است بنظر وی انسان باید مهار فکر خود را در کف گیرد و بر نفس خویش حکومت کند و از اموال و اشخاص و غیره چشم پپوشد تا آسایش جهان نصیب او گردد و از این حیث آزاد و مستقل باشد. او میگفت: «اگر بخواهم همه چیز بنفع من سیر خواهد کرد - اگر بخواهم دیگر نگرانی و آلام برای من وجود نخواهد داشت - اگر بخواهم بهیچ چیز و بهیچ کس نیاز نخواهم داشت.»

اپیکتیوس عملاً از منطق خویش تبعیت میکرد چنانکه در دوران بردگی روزی خواجهٔ بیرحم او پایش را با آلت شکنجه میفشرد او با حال متانت گفت بایم را خواهی شکست، همینکه پای او در اثر فشار خواجه شکست اپیکتیوس با نرمی و ملایمت گفت نگفتم بایم را میشکنی - باین ترتیب دیدیم رژیم وحشیانه بردگی در روم قدیم و عدم تشخیص راه حل مشکلات اقتصادی و سیاسی خواه و ناخواه عده ای از فلاسفه را محکوم افکار ایدآلیستی، تسلیم و رضا در برابر حوادث و ناچیز شمردن زندگی نمود، در بعضی موارد کاریاس و بدبینی بجائی میرسید که مثلاً هژزیاس Hegesias برای وصول به لذت حقیقی، ترك علاقه و پیوند و خود کشی را بعنوان یگانه راه منطقی پیشنهاد میکند.

یکی دیگر از حکماء این عصر هارک اول (۱۲۱-۱۸۰ بعد از میلاد)، امپراطور روم است که با وجود نفوذ و قدرت فراوان، تحت تاثیر وضع رقت بار اجتماعی

از تفکر منطقی بی نصیب بود و راه حل مشکلات را در خیر اندیشی و نیک خواهی میدانست او میگفت همانطوریکه درخت بدون توجه به مردم میوه میدهد انسان نیز باید بدون توجه و تمرد وجودش منشاء خدمات مفیدی به ابناء نوع باشد او همواره وجدان خود را مخاطب ساخته از خود میپرسید چه کردی؟ کدام عیب را از خود دور نمودی چه دردی را درمان کردی وی غالباً خود را با سبیلی اعتراض بیدار میکرد و روح خویش را مورد ملامت قرار میداد و میگفت: آیا بالاخره روزی آتقدر توانا خواهی شد، که دیگر بهیچ چیز حسرت نبری و آرزوئی نداشته باشی اگر بوضع حاضر تخرسند باشی از آنچه اکنون وجود دارد لذت خواهی برد...» هیچ پیش آمدی برای هیچکس اتفاق نیافتد که نتواند آنرا بطور طبیعی تحمل کند... هر پیش آمدی که روی میدهد همانطور عادی است که گل در بهار و درو در تابستان... و وقتی که تو از وقوع پیش آمدی آزرده میگردی این حادثه نیست که تو را آزار میدهد، بلکه قضاوتی که تو درباره آن میکنی باعث ملال تو است.

افلاطون گمان میکرد که اگر «فلاسفه پادشاه شوند، یا پادشاهان فیلسوف گردند» وضع مردم اصلاح خواهد شد، در دوران سلطنت ماک اورل آرزوی دیرین افلاطون تحقق پذیرفت بدون اینکه هیچیک از درد های اجتماعی درمان شود.

فلوطین (وفات ۳۷۰ میلادی) - سر سلسله عرفا و متفکرین این دوره فلوطین نامی است از یونانیان مصر که اصلا رومی بود، این متفکر در آراء خود از نظریات ارسطو، افلاطون و عرفاء شرق استفاده فراوان کرده است بنظر او هدف غائی فیلسوف عبارت از فنا و جذب به Extase میباشد و برای درک این حالت باید درجات و مراتب روحانی وجود را تا مرحله عشق طی کرد و سرانجام به مرحله فنا و بیخودی رسید، فلوطین در عالم تصوف و ایده آلیسم دست کمی از افلاطون ندارد و گاه در مسافرتها متافیزیکی و سیر در عالم روحانی از استاد خود افلاطون جلو افتاده است، میگویند از گفتن روز تولد خویش امتناع میکرد تا بنام تولد او عیدی برپا نشود و به تصویر شمایل خود رضانمیداد و میگفت تن اصلی چه ارزشی دارد که بدلی هم برای او ایجاد کنند، از لحاظ فلسفی بوحدت وجود معتقد بود و خدا را اصل و منشاء کلی وجود

میدانست وی برای خدا علم و ادراک قائل نبود و او را مافوق علم و ادراک میدانست، آراء او تر کیبی است از عقاید افلاطون، ارسطو و رواقیون با این اختلاف که فلوطین مطالب آنها را در قالب الفاظ تازه ای بیان کرده و جنبه های عرفانی و تصوفی پیشینیان را با آب و تاب بیشتری توصیف کرده است.^۱

www.adabestanekave.com

۱ - برای کسب اطلاعات بیشتر رجوع کنید به «تاریخ اجتماعی ایران» جلد اول از ص ۲۸۶ به بعد.

فصل دهم

نظری بتمدن و احوال اجتماعی ایرانیان

در عهد باستان

شادروان احمد قاسمی ضمن «تحلیل تباریخ ایران» چنین می‌نویسد،
« وقتی که از تاریخ ایران سخن می‌آید ، عموماً آغاز آنرا تشکیل دولت هخامنشی حساب میکنند ، و وقتی که از شئون اجتماعی ایران ، از خانواده ، از طبقات ، از آداب و رسوم و قوانین گفتگو میشود ، بازهم باین‌تر می‌آیند و از روزگار ساسانیان آغاز مباحثه میکنند ، اگر مافقط در پی تاریخ کتبی باشیم فقط دوران تمدن ایران‌زا در نظر گیریم میتوانیم فعلا این برداشت را قبول کنیم، ولی بدیهی است که ایرانی پیشتر از دوره تمدن نیز وجود داشته و تاریخی از سر گذرانیده است که اگرچه نوشته نیست نمیتوان آنرا نفی کرد ، مخصوصاً که از لحاظ منطق اگر بخواهیم مرحله‌ای از زندگی ملتی را خوب بفهمیم باید قبلاً مرحله پیشتر از آنرا مورد تحقیق و دقت قرار دهیم .

از تاریخ پیش از تمدن ایران، متأسفانه اطلاعات دقیقی در دست نیست، اما چون دانشهای کنونی ، بطور کلی ثابت کرده است که بشر پس از جدا

شدن از حالت حیوانی چه مرحله‌ای را طی کرده و از چه راههایی بمرحله تمدن رسیده است ، این اطلاعات کلی میتواند ما را در روشن کردن تاریخ پیش از تمدن ایران راهنمایی کند و خبرهای جسته گریخته‌ای که علاوه بر اطلاعات مذکور در دست میباشد ما را بازهم در این راه جلو تر خواهد برد..... اما دوران تمدن ایران را بعقیده ما میتوان بسه دوره مشخص تقسیم کرد. ۱- دوره هخامنشی و ساسانی ۲- دوره بعد از اسلام و عرب. ۳- دوره نفوذ تمدن باختر.

مقصود از يك دوره تاریخی دوره سلطنت يك پادشاه یا يك سلسله نیست ، کسانی که در تقسیم تاریخ بذكر تعویض پادشاهان و اقراض و تأسیس سلسله‌ها اکتفا مینمایند میتوان گفت که بانظر نافذ بتاریخ نگاه نمیکند و بجز بانهای عمیقی که در دل اقیانوس اجتماع میگذرد توجه ندارند .

تاریخ يك ملت زبا با تاریخ يك یا چند فرد و يك یا چند سلسله نباید اشتباه کرد و باید در نظر داشت که تاریخ هیچ فرد و هیچ سلسله‌ای را بدون تحلیل تاریخ ملت نمیتوان درك کرد .

تشکیلات اجتماعی ایران و زندگی ملت ما، با وجود حوادث شکستی که از سر آن گذشته ، و هجوم قبایل مختلف و متعددی که بر آن ناخته اند کمتر در معرض تغییرات اساسی قرار گرفته است و این موضوع مخصوصاً در دوره پیش از اسلام بچشم میخورد.

در این دوره فقط در عهد اسکندر و جانشینان او در تشکیلات اجتماعی ایران تزلزلی پیدا کردید ، اما این تزلزل سطحی بود و بزودی در زمان اشکانی‌ها و مخصوصاً ساسانی‌ها بنیاد استوارتری برای تشکیلات مسا گذاشته شد. اسلام و عرب‌تسانی به زندگی ملت ایران دادند و آثاری باقی گذاشتند ، ولی میتوان بزرگترین تحولی را که در انتظار ملت ایران میباشد تحولی دانست که زمینه آن از تاریخ نفوذ تمدن غرب در ایران شروع شده است .

در این میانه اقوام متعددی، مانند چنگیزها، تیموریها بر ایران چیره شدند ، و بدیهی است آثاری در تشکیلات و مخصوصاً روحیات ایرانی باقی گذاشتند اما چون اقوام متمدنی نبودند در حقیقت مغلوب تمدن ایرانی شدند و جنبه مذهبی نیز نداشتند، دوره آنها را از لحاظ تشکیلات اجتماعی،

میتوان دنباله تشکیلات قبلی دانست. از اینجهت ما این سه دوره را برای تقسیم کافی میدانم ...»

پایه های تمدن آریائی

تا قرن ۱۹ اهل تحقیق برای اطلاع از خصوصیات زندگی اقتصادی و اجتماعی ایرانیان و سایر ملل باستانی راهی جز مراجعه بکتب و آثار مورخین یونانی و رومی و ارمنی و غیره نداشتند و آثار این دسته از مورخین بعلمت اغراض خصوصی و حب و بغض های ملی و مذهبی چندان مورد اعتماد نبود. پس از آنکه در طی یک قرن اخیر خاور شناسان بخواندن خط میخی توفیق یافتند از روی کتیبه ها و مسکوکات و آثاری که در ایران، کلد، آشور، سوریه، مصر، ترکستان، ازبکستان و افغانستان بدست آمد بعضی از رموز و اسرار تمدن باستانی ما روشن گردید و پرده از روی قسمتی از اساطیر و افسانه های قدیم برداشته شد، با اینحال هنوز تاریخ ایران از بسیاری جهات مبهم و تاریک است. ولی تئوری نوین تاریخی میتواند برای روشن ساختن تاریخ گذشته ما کمکهای گرانبهایی بنماید.

قبل از تشکیل دولت هخامنشی، اقوام دیگری در ایران حکومت داشتند که تاریخ آنها بر ما روشن نیست در میان این ملل تنها «مادی» ها ایرانی بودند و تقریباً بر تمام ایران حکمروائی یافتند و زمینه را برای استقرار حکومت هخامنشی فراهم کردند.

مهاجرت آریاها

اقوام آریائی که باید آنان را تیره ای از نژاد هند و اروپائی دانست در تاریخ نامعلومی در حدود سه هزار سال قبل از میلاد مسیح مسکن دیرین خود را ترک گفته و در مرحله وسط دوران بربریت و شبانی برای تحصیل زندگی بهتر بطرف دشتهای حاصلخیز ایران سرازیر شدند. وعده ای از آنان در آسیای صغیر و شبه جزیره بالکان اقامت گزیدند، در نتیجه این مهاجرت سیمای تمدن قدیم از جهانی عوض شد و دیری نگذشت که نژاد تازه نفس آریائی، در نتیجه آمیزش با اقوام سومری، آسوری، یهودی، قبطی، اژی و مصری به بسیاری از خصوصیات زندگی آنان آشنا گردید و با گذشت زمان مردم در کار زراعت تربیت حیوانات اهلی موقعتیهائی بدست آوردند و بدوره تمدن نزدیک شدند.

خانواده آریائی

ایستارک مینویسد که «سلول جامعه آریائی عبارتست از گروه خانواده ها یعنی اجتماع اشخاصی که زیر یک سقف زندگی میکنند و زمین را بطور اشتراک مالک هستند و یک «نیا» را پرستش میکنند.» بطور کلی آریاها مانند دیگر اقوام عالم مراحل ابتدائی تمدن را سیر کرده اند و پس از آنکه بزراعت خو گرفتند شهر نشینی اختیار کردند. یکی از پژوهندگان معاصر عقیده دارد که مطالب شاهنامه مخصوصاً در دوره پادشاهی پیشدادیان نمودار ادوار گوناگون تحول زندگی ایرانیان است و مینویسد که «خاطره های این دوره ها، بامعتقدات ایرانیان ادوار تمدن در آمیخته و رنگ پادشاهی و سایر آثار تمدن بآن زده شده است، مثلاً پیش از دوره هوشنگ بشهادت مندرجات شاهنامه، ایرانی از میوه درختان زندگی و از برگ درختان برای خود پوشاکی تهیه میکردند است.

در دوره هوشنگ مردم در تکمیل وسائل زندگی موقعتیهائی کسب کردند که کشف آهن، ساختن اره، تبر، تیشه، راه و رسم تخم پاشی و زراعت، کشف آتش، اهلی کردن حیوانات، تهیه لباس و غیره از آن جمله است. در عهد طهسورث نیز توفیقهای جدیدی نظیر اختراع خط و کتابت نصیب مردم شده است.

اینک بیتی چند از شاهنامه را بعنوان شاهد ذکر میکنیم:

نخستین یکی گوهر آمد بچنگ بدانش ز آهن جدا کرد سنگ
چوبشناخت، آهنگری پیشه کرد کجا زو تبر، اره و تیشه کرد
در جای دیگر میگوید:

پس از پشت میش و بره پشم و موی برید و برشتن نهادند روی
بکوشش از آن پوشش آمد بجای بگستر دنی بد همو رهنمای

وضع خانواده ها

چنانکه اشاره شد در روزگار قدیم خانواده ها بر اساس وحدت زوج و زوجه تشکیل نمیشده، ولی با گذشت زمان و تغییر اوضاع اقتصادی قیود و مقرراتی برای روابط جنسی مردم بوجود آمد و پس از طی مراحل چند سرانجام خانواده (مونوگامیک) بوجود آمد و عادت بر این جاری شد که در کنار یک مادر حقیقی یک پدر حقیقی قرار گیرد، در این خانواده برخلاف گذشته تعیین نسب از جانب پدر بعمل میآید و قدرت و نفوذ اقتصادی در دست او متمرکز میشود، اختیار پدر خاتواده فقط وقتی

محدود میشد که با قدرت سایر رؤسای خانواده‌ها برخورد کند.

دکتر تقی نصر در کتابی که راجع به تاریخ حقوق ایران قبل از اسلام نوشته است چنین مینویسد «شرق شناسان اروپایی بطور کلی عقیده دارند که ازدواج میان قوم و خویش‌ها حتی در قرابت درجه اول و دوم و میان پدر با دخترش و پسر با مادرش و برادر با خواهرش، جائز بوده است.

شرق شناسان مذکور ادعای خودشان را بر روی شواهد تاریخ و اوستا و ادبیات پهلوی قرار میدهند... قوم و خویشی نه تنها مانع ازدواج نبود. بلکه بر قدر و قیمت آن میافزوده و جنبه تقدس الهی بآن میداده است... دارمستبر، با استناد بکتاب دین کرد یعنی کتاب اعمال دینی زردشتیان کاملترین نوع زناشوئی را عبارت از ازدواج میان پدر و دخترش، مادر و پسرش، برادر و خواهرش میدانند.

پس از استقرار اصول «پاتریارکال» و تمرکز قدرت اقتصادی و اجتماعی در دست مردان رژیم پاتریارکال یا مادرشاهی که بر پایه نفوذ مادران استوار بود بر افتاد و کم کم در نتیجه کشف آهن و تغییر طرز تولید شالوده تمدن و شهرنشینی ریخته شد.

طبقات اجتماعی قبل از تشکیل دولت هخامنشی در ایران جامعه دودمانی وجود داشت که بر اساس منافع صنفی و طبقاتی برپا شده بود بلکه جامعه دودمانی مجموعه‌ای از افراد هم نسب بود که خود را از یک سلاله میدانستند.

هردوت مینویسد پارسی‌ها به ۱۰ یا ۱۲ قبیله تقسیم میشدند و هر قبیله مشتمل بر چند تیره یا دودمان و هر تیره مشتمل بر چند خانواده بود....

رؤسای خانواده‌ها رئیس تیره و رؤسای تیره‌ها رئیس قبیله را انتخاب میکردند، رئیس قوم یا ولایت نیز در اوائل انتخابی بود ولی چون فرماندهی لشکر را در موقع جنگ بعهده داشت بعدها بر اختیارات خود افزود ولی نه به اندازه‌ای که اختیارات رؤسای خانواده‌ها و تیره‌ها بکلی ملغی گردد...

بعد از تشکیل دولت هخامنشی و تغییر اوضاع اقتصادی و اجتماعی کم کم جامعه طبقاتی جای جامعه دودمانی را گرفت ولی رؤسای دودمانها

از برکت اراضی و اموال فراوانی که گرد آورده بودند قدرت سیاسی و اقتصادی خود را حفظ کردند تا جائیکه داریوش بکمک آنان توانست بر دیای دروغین، جانشین کمبوجیه را از میان بردارد.

نظم جامعه دودمانی در نتیجه تغییر اوضاع اقتصادی از هم پاشیده شد تشکیل دولت متمرکز هخامنشی، استقلال جامعه دودمانی را متزلزل گردانید از طرف دیگر تساوی اعضای دودمان که بر اساس همخونی استوار بود در اثر استقرار مالکیت خصوصی در دست رئیس خانواده از بین رفت و سران دودمانها پس از توسعه دولت هخامنشی املاک و اموال فراوانی گرد آوردند و این وضع سبب گردید که اختلاف عظیمی در شرایط اقتصادی و اجتماعی افراد دودمان پدید آید.

به این ترتیب کم کم اهمیت و اعتبار رؤسا فقط در اثر وابستگی آنها به دودمانهای بزرگ نبود بلکه قدرت آنها مولود اراضی و اموال زیادی بود که در اختیار خود داشتند، با گذشت زمان بنا بر این مختلف خانواده‌های جدیدی بدون توجه به اصل و نسب آنها در صف طبقات حا که وارد گردیدند و قدرت پول جای قدرت خون را گرفت.

جامعه دودمانی ایران برای آنکه از تعرض حکومتهای مجاور در امان باشند چاره‌ای جز ایجاد تمرکز و پایان دادن به استقلال دودمانها نداشت و لذا همینکه دولت هخامنشی تشکیل شد اساس جامعه دودمانی متزلزل گردید یعنی اموال مشترک قبیله بمالکیت خصوصی رئیس قبیله درآمد، اصل تساوی که بین اعضای دودمان وجود داشت از بین رفت و با تمرکز ثروت در دست رؤسای قبایل، روز بروز آثار اختلاف طبقاتی بیشتر آشکار میشد.

با تشکیل دولت هخامنشی و تمرکز قدرت در دست سلاطین آثار اختلاف طبقاتی رو به تزاید گذاشت و با گذشت زمان و تکامل ابزار تولید ارزش و مقام اجتماعی هر یک از طبقات معلوم و مشخص گردید، منتها در آغاز تشکیل حکومت هخامنشی تضادهای طبقاتی چندان بارز و آشکار نبود و هنوز نیروهای تولیدی و فعالتهای تجاری در دست عده‌ای محدود متمرکز نشده بود ولی پس از استحکام حکومت هخامنشی و ایجاد راهها و تأمین امنیت، موجبات پیشرفت کشاورزی و ترقی صنایع دستی فراهم گردید و بین متصرفات شرقی و مستملکات غربی هخامنشیان از طریق دریا و خشکی روابط

بازرگانی برقرار شد و در اثر ورود و صدور امته و کالاهای مختلف ثروت و قدرت نصیب عده‌ای بنام مالک و بازرگان گردید و مظاهر اختلاف طبقاتی از عهد داریوش به بعد بیش از پیش آشکار گردید.

هردوت میگوید «ایرانیها وقتی در کوچه بهم میرسند رو بوسی میکنند و اگر با یکدیگر تفاوت طبقاتی داشته باشند پست تر پای عالی تر را میبوسد...» در این دوره طبقات مختلف اجتماعی عبارت بودند از طبقه ۱ بزرگان و اشراف ۳ مغان یا روحانیون ۴ برزگران ۵ بازرگانان ۵ پیشه‌وران.

اشراف و بزرگان

کلیه شاهزادگان و کسانی که در راه استقرار حکومت هخامنشی کوشش کرده بودند، حکمرانان و پادشاهان کوچکی که سپاه خود را در اختیار شاه میگذاشتند در شمار اشراف محسوب میشدند ولی در میان آنها فقط رؤسای شش خانواده بزرگ میتوانستند وارد کاخ شاهی شوند و در امور مهم نظر خود را اعلام دارند و شاه معمولاً زنان خود را از بین دختران آنها انتخاب میکرد.

برای آنکه از قدرت و نفوذ فراوان رؤسای دودمانهای قدیم با خبر شویم کافیست که بگفته هردوت توجه کنیم: هردوت در این باره میگوید «از آن ۷ تن ایرانی که علیه من (بردبای دروغی) قیام کرده بودند یکی (انیتافرن) بود که بزودی بعد از شورش بواسطه يك حرکت جسارت آمیز بقتل رسید. وی خواسته بود داخل قصر شاهی شده با پادشاه در خصوص کاری مذاکره نماید قانون هم مقرر داشته بود که همه آن چند نفری که در قیام شرکت کرده‌اند میتوانند بدون اجازه داخل قصر شوند. مگر اینکه شاه در مصاحبت با یکی از زنان خود باشد. بنابراین او انتظار اجازه از احدی نداشت و چون یکی از آن ۷ نفر بود حق خود میدانست که بدربار داخل شود، با وجود این سرایدار کل و دربان از ورود او ممانعت کردند، چون میگفتند که شاه با یکی از زنان خود بود، ولی انیتافرن تصور کرد اینها دروغ میگویند، پس خنجری بر کشید و بینی و گوشهای آنها را برید و برافسار اسبهای خود آویخت و افسار را هم در گردن آنها پیچید و گذاشت بروند» از آنجا این داورمرد بحضور شاه رفته خود را نشان دادند، داریوش

سخت متوحش شد که مبادا بر اثر رضایت مشترک آن ۶ نفر این عمل شده باشد پس بترتیب دنبال ایشان فرستاد و پرسید که آیا رفتار انیتافرن مورد تصدیق ایشان بوده است چون از پاسخهای ایشان فهمید که عمل انیتافرن با موافقت ایشان نبوده داریوش حکم قتل او و فرزندانش و منسوبینش را صادر کرد و سخت بدگمان شده بود که شاید او و دوستانش در صدد شورش بودند...»

با آنکه برزگران انبوه‌ترین طبقات اجتماعی را تشکیل میدادند و مؤثرترین فعالیت اقتصادی بدست آنان

انجام میشد با اینحال از خصوصیات زندگی آنان اطلاع دقیقی در دست نیست ظاهراً مورخین اعم از داخلی و خارجی با پیروی از مقتضیات اجتماعی عصر خود برای طبقه عظیم کشاورز آقدار ارزش قائل نبودند، تا مختصات حیاتی این طبقه را ضمن حوادث و وقایع تاریخی متذکر گردند فقط در میان مورخین خارجی گزنفون مینویسد:

«شکی نیست که برزگر مورد توجه بود، اما اینکه آنها آزاد بودند از جایی بجایی بروند یا نه، هیچ نمیتوان تصور کرد که آزاد بوده باشند زیرا در دوره ساسانی هم مقیدند...»

از این جمله میتوان دریافت که زندگی کشاورزان مقرون به حریمیتها و تحمیلات فراوان بوده است چه آنها وابسته بزمین بودند و نمیتوانستند محل کار یا شغل خود را تغییر دهند قرائن و دلایل تاریخی نشان میدهد که در دوره هخامنشی کار کردن و مالیات دادن وظیفه اساسی طبقه کشاورز بود، پس از انقراض دولت هخامنشی در دوره سلوکیها نیز حال بدین منوال بود و چنانکه مورخین نوشته‌اند در این عهد نیز «رعایای املاک حق خروج از ملک اربابی نداشتند و هنگام خرید و فروش، زمین با برزگران بفروش میرسید و این وضع تاحدی با شرایط زندگی سرفهادرارو با مطابقت دارد.

با اینکه در کتب باستانی به کلمه «بنده» برمیخوریم نباید تصور کنیم که در ایران باستان چه در دوره هخامنشی و چه در عهد ساسانی اصول بردگی با همان خصوصیات که در روم و یونان وجود داشته در ایران نیز معمول بوده است، بلکه در ایران باستان هم بین کشاورز و مالک و میان ملل مغلوب و ایرانیان اختلافاتی وجود داشته ولی نه به آن پایه که آنان در عهد بندهگان

مصوب شوند و از کلیه حقوق انسانی بی نصیب کردند .

« حکایت کورش بزرگ که یهودیان را از قید اسارت رهایی بخشید و با بیابان رفته دست مجسمه خدای بابلیان را با احترام در دست گرفت از مهربانی و تسامح ایرانیان باستان با ملل مغلوب حکایت میکند . » نامه تنسر میگوید « هرگز پادشاهان ما بقتل و غارت و غدر و بی ادبی و بیدینی منسوب نبودند و اگر دود پادشاه را مخالفت افتادی... سبایا (یعنی اسیران) را نگذاشتی که نام بندگی نهند و بر قیت دعوی کنند... » پارت‌ها نیز در دوره قدرت خود بگفته « ژوستن » باغلامان مانند فرزندان خودشان رفتار میکردند و به آنان سواری و تیراندازی میآموختند.

با اینحال در ایران عهد هخامنشی دهقانان بی زمین با مشکلات و مهر و مینهای گوناگون مواجه بودند ولی هیچگاه جزو دارائی ارباب نبودند .

مغها یا روحانیون

این طبقه همان کاهنان و مجربان آئین مذهبی بودند شغل آنها موروثی بود و همیشه در اجرای مراسم قربانی دعوت میشدند، تعبیر خواب، تعیین ایام سعد و نحس و حل پاره‌ای مشکلات بیاری آنان صورت میگرفت .

در این دوره مغها نفوذ و تأثیر چندانی در امور سیاسی و اجتماعی نداشتند، مذهب ایرانیان مانند بسیاری از اقوام قدیم پرستش خیر و شر بود یعنی عوامل مساعد طبیعت مانند روشنائی، آفتاب، باران و بادهای بموقع را مظاهر خیر و قحطی و مرگ و مرض و زمستان و شب را مظهر موجودات خبیثه یا «شر» می‌پنداشتند با اینحال مذهب ایرانیان را در این دوره يك نوع مذهب ترکیبی میدانند که در نتیجه نزدیکی و اختلاط مذاهب آریانها که عبارت از پرستش مهر و مقدس داشتن آتش بود با مذهب زردشت و عقاید دینی عیلامیها و بابلیها مذهب مخصوصی بوجود آمده بود، همین وضع یعنی نبودن يك مذهب رسمی در سراسر ایران موجب گردید که مغها ورژسای مذهبی نتوانند در اجتماع طبقاتی آن عهد مقام و ارزش چندانی کسب نمایند این وضع تا قرن سوم میلادی یعنی تا دوره ساسانیان که مذهب زردشت مذهب رسمی ایرانیان گردید ادامه داشت ۱

۱ - ناگفته نماند که بعضی از مورخین با استناد به مدارکی مغها را اساسا ایرانی میدانند

پیشه‌وران و بازرگانان

در تاریخ تفصیلی هخامنشی نوشته مرحوم مشیرالدوله نه تنها از کشاورزان و احوال آنان چنانکه باید سخنی در میان نیست بلکه درباره پیشه‌وران و بازرگانان و طرز زندگی و حقوق اجتماعی و قدرت اقتصادی آنان نیز بحثی نشده است با اینحال ضمن توضیح احوال اقتصادی ایران میتوان کم و بیش بوضع اجتماعی این دو طبقه نیز آشنا گردید .

اوضاع اقتصادی

با تشکیل دولت هخامنشی که قسمت اعظم ملل متمدن آن زمان را در برداشت . فعالیتهای اقتصادی پیش از پیش تسهیل شد . زیرا اغلب سلاطین برای آنکه بتوانند امپراطوری کثیرالمله هخامنشی را اداره کننده بامردم رفتار بالنسبه معتدل و ملایمی پیش گرفتند و غالباً از اختلافات و تصادمات ملت ها جلوگیری میکردند ، همین جریان به امنیت راه ها و استقرار روابط بازرگانی و رشد اقتصاد و تجارت کمک کرد، روش معتدل و عاقلانه بعضی از سلاطین هخامنشی در کتب و آثار مورخین یونانی و تورات کم و بیش منعکس شده است ، قبل از تشکیل دولت هخامنشی غالباً سلاطین برای غارتگری و یا بعلل دیگر به نهب و غارت کشور های مجاور میپرداختند چنانکه آسوربانی پال پادشاه آسور بیادگار فتح ایلام کتیبه‌ای نوشته و میگوید سراسر این منطقه را با خاک یکسان کردم و مردم را از عبور دادن چشم و گوسفند و نیز از نعمات موسیقی بی نصیب ساختم و بارها و جانوران اجازه دادم که آنرا فراگیرند، در حالیکه حکومت هخامنشی هیچگاه به این قبیل امور اقدام نکرده است .

وضع تجارت و سوداگری

در این دوره معمولاً ده‌نشینان مازاد محصول خود را اعم از غلات، مواشی و غیره بشهر میآوردند و با محصولات دیگری که مورد احتیاج بود مبادله می کردند و گاه بجای مبادله جنسی متاع خود را با غلام زر خرید یا با شمش طلا مبادله مینمودند، از دوره داریوش بعد بحکم ضروریات اقتصادی ضرب سکه معمول شد و بتدریج مبادله جنسی و مبادله با شمش طلا و نقره راه فراموشی سپرد با تبدیل شمش به سکه طلا و نقره بشرحی که خواهیم دید مسئله بازرگانی و سوداگری رواج بی سابقه‌ای حاصل نمود و این وضع سبب گردید که بازرگانان از شرایط

مساعدی که مخصوصاً از دوره داریوش بیعت فراهم شده بود به نفع خویش استفاده کنند و بکمک راههای ارتباطی و کاروانسراها، چاپارخانه های منظم و امنیت و آرامشی که حاصل شده بود موجبات ارتباط اقتصادی را بین مناطق وسیعی که تحت حکومت هخامنشی درآمده بود فراهم سازند، باین ترتیب در ایران غیر از طبقه مالکین بزرگ و اشراف وابسته به دربار طبقه جدیدی بنام بازرگان و تاجر عرض اندام نمودند، طبقه بازرگان با داشتن پول موفق گردیدند که کالاهای داخلی و اتمه خارجی را خریداری و در دسترس مشتریان قرار دهند و از این راه بدون اینکه خود زحمتی برای تولید جنس متحمل شوند از راه دلالتی و وساطت ثروت کلانی تحصیل کنند بنا بر این با توسعه تجارت و رواج پول اختلاف طبقاتی در ایران رو به شدت نهاد و غیر از مالکین و اشراف قدیم، بازرگان نیز با مکیدن خون مردم جزو طبقات ممتاز بشمار رفتند و با استقرار حکومت پول بتدریج آداب و سنت های اخلاقی قدیم رو بفراموشی گذاشت و بطوری که گزنفون مورخ یونانی متذکر شده از اواسط عهد هخامنشی بیعت بازرگان و ترویر، ثقل و دروغ برای کسب ثروت رواجی تمام حاصل نمود: «پارسیان و مردمانیکه تابع ایشانند امروز تقدسشان نسبت بخدایان و احترامشان بوالدین و انصافشان در باره خلق و دشمنانشان، در موقع جنگ، خیلی کمتر از آنست که در سابق بود ... حالا نه فقط اشخاص جانی را حبس و مجبور میکنند که طلا داده مجازات خود را بخرند بلکه با اشخاص بیگناه هم برخلاف انصاف چنین معامله ای میکنند انتقادات گزنفون از اوضاع اجتماعی ایران در آن دوره، با توجه بوضع اقتصادی و طبقاتی ایران دور از حقیقت نیست چه همین اوضاع ناگوار و تحمیلاتی که با کثرت مردم وارد میشد سرانجام اساس حکومت هخامنشی را متزلزل گردانید و با حمله اسکندر مقدونی بساط حکومت هخامنشی برچیده شد.

نوع کالا

غیر از الواح و آثار بکه بر اثر تحقیقات اخیر خاورشناسان بدست آمده در کتاب اوستا نیز جسته جسته مطالبی

که از پایه تمدن و نیروی اقتصادی ایران در عهد قدیم حکایت میکند بدست میآید در کتاب تاریخ ایران اقتصادی (۱) مطالبی حاکی از وضع اقتصادی ایران برشته تحریر درآمده که ما با رعایت اختصار بعضی از مطالب آنرا

ضمن توضیح اوضاع اقتصادی هر دوره اقتباس و یا عیناً نقل میکنیم بنا بر مندرجات این کتاب مدتها قبل از قرن ششم قبل از میلاد و تأسیس دولت هخامنشی هنرمندان و صنعتگران ایرانی در حدود بلخ و سند و هرات و همدان و غیره در ساختن انواع آلات و زیورهای فلزی از طلا و نقره و مس ماهر بوده اند - از زره طلا، کمر طلا، جام طلا یا نقره، نعل اسب، لباس پشمی، گلیم و پوستین درشکها و عرابه هاییکه با طلا مزین شده بودند، پارچه های لطیف از کرک بز، ظروف برنجی و گلی، کارخانه زرگری کوره آهن گدازی و صنایع دیگر غالباً در اوستا نام برده شده است و نشان میدهد که سکنه قدیم فلات ایران از مدتها پیش در شهرنشینی و مدنیت مقام و موقعیتی داشته اند.

۵۵۰ ق م تا ۳۳۰ قبل از میلاد) در عهد هخامنشی
فعالتهای اقتصادی
 ایالات و مناطق مختلفه ایران هر یک در رشته امور
 در این دوره اقتصادی شهرت و استعداد داشتند چنانکه شرابسازی

زرگری و طلاشویی در ناحیه لیدیا یعنی نزدیکی مرز آسیای صغیر معمول و متداول بود و در ناحیه سیلیسی گندم و میوه و پارچه های پشم شتر و در قسمت سوریه که شامل صیدا و صیدون و دمشق و فلسطین بود انواع خرما زیتون، انجیر و اقسام پارچه های بافته ای و رنگ مشهور بارغنون بدست میآمد در الجزیره یعنی ناحیه شمالی واقع مابین دجله و فرات صنایع آهنی معمول بود و مردم آنجا بکار تجارت و بازرگانی رغبت زیادی نشان میدادند در ناحیه پارس که مرکز آن استخر بود تربیت مواش، صنعت پارچه بافی، اسلحه سازی، حجاری و صنعت تراش و صیقل رواج داشته و در ناحیه ماد که شامل عراق عجم و آذربایجان فعلی بود از غله و پشم و اسبهای ممتاز و قاطر و گوسفند و منسوجات و اسلحه سازی برای صدور از این نقطه بنقاط دیگر استفاده میشده است. علاوه بر آنچه گفته شد در سایر ایالات و نواحی ایران نیز انواع فعالتهای فلاحی و صنعتی وجود داشته و پس از آنکه در اثر جنگهای متعادی حدود قدرت سلاطین هخامنشی وسعت گرفت میدان فعالیت اقتصادی در منطقه پهناوری که شامل عربستان، فنیقیه، مصر، هندوستان و غیره بود نیز بسط و توسعه یافت.

راهها، امنیت، تفتیش دولتی، مقیاسها، چاپار دولتی و وسائل نقلیه

در عهد داریوش کبیر ضمن اقدامات عدیده‌ای که برای تسهیل ارتباط بین ممالک مختلفه بعمل آمد ظاهرأ بحفر ترعه سوز نیز اقدام شد (۱) و راه های مهمی از مغرب و یونان بیاختخت هخامنشی متصل گردید و بطرف هندوستان ادامه یافت و شعبی از آن بشمال و جنوب و سایر نقاط کشیده شد بگفته هردوت این راهها امن و آسوده بوده و همه جا از مناطق آباد میگذشته است و بنا باظهار اود در فاصله ۹۴ فرسنگ و نیم، ۱۰ کاروانسرا ساخته بودند و برای حفظ امنیت بایجاد استحکامات و قلاع نظامی اقدام شده بود علاوه بر این بفاصله های معین مهمانسراها و کاروانسراهای دولتی وجود داشته . امنیت نواحی مختلف بوسیله مأمورینی که از طرف ساتراپها بپهر ایالت اعزام میشدند تأمین میشد ، بتصدیق مورخین غرب در میان دول باستانی دولت هخامنشی نخستین دولتی است که در راه تنظیم پست و چاپارخانهها اقدامات مؤثری کرده و از بهترین حیوانات تندرو، برای این منظور استفاده میکردند، در کتاب ایران اقتصادی مینوسد «هرچند شبانه روزی که مسافت بین دو ولایت است بهمان اندازه چاپارخانه موجود است و در هر چاپارخانه يك چابك سوار با دو رأس تكاور از مابین همقطاران خود نوبت میدهند، نه روز، نه شب، نه برف، نه باران، نه سرما و نه گرما نمیتوانند از جنبش و كوشش چاپارها بکاهند، يك چاپار به چاپارخانه دیگر نرسیده چابك سوار نوینی در آنجا بر اسب نشسته منتظر است که امانت را از همکارش گرفته راه افتد » .

استفاده از رودخانه های بزرگ برای حمل و نقل معمول بود و وسائل نقلیه آن دوره عبارت بوده است از اسب، شتر، قاطر، الاغ، گاو، یابو، تخت روان عرابه های گوناگون . یعنی در حقیقت از شتر و یابو و قاطر در حمل و نقل مال التجاره و از اسب و درشکه و عرابه های سرگشاده و تخت روان و شتر جازه برای حمل و نقل مسافرین استفاده میکردند بگفته هردوت اهالی

۱- بقیده عده ای از این راه بحراحر بدریای مدیترانه مرتبط گردیده و قدم مؤثری برای تسهیل تجارت شرق و غرب برداشته شده است

ارمنستان و ایالات مجاور آن کشتیهایی از پوست گاو میساختند و آنرا از گاو پرمیکردند و امتعه خود را بوسیله آن از رودخانه عبور میدادند.

ظاهراً در مشرق زمین داریوش کبیر نخستین پادشاهی مسکوکات

است که بحکم مقتضیات اقتصادی بضر ب سکه اقدام کرده است سکه های ایندوره بحسب عیار و ارزش سه نوع بود و سکه هائیکه از نقره و برنز ترکیب میشد پست ترین نوع آن بود و برای مصارف عادی بکار میرفت، دولت در مواقع مقتضی طلا و نقره هائیکه از ایالات مختلف گرفته بود بصورت شمش در میآورد و بضرابخانهها برای بضر ب سکه میفرستاد.

از وضع اقتصادی ایران در عهد هخامنشی اطلاع دقیقی در دست نیست ولی آنچه از اسناد و مدارک و کتبخانی بر میآید از عهد داریوش بیعت کشت پنبه در

نواحی باختری و مشرق ایران رواج گرفته و چون اهالی مغرب زمین آنرا لطیفتر از پشم یافتند بخرید این کالا رغبتی شایان نشان دادند بهمین جهت کارگاههای پنبه ریزی و پنبه بافی در حدود باختر و نواحی سند توسعه یافت و تدریجاً مصنوعات پنبه ای يك قلم عمده از صادرات آن ایالات را بمالك غربی تشکیل داد .

بطور کلی در دوره هخامنشی فعالیتهای کشاورزی از طرف دولت تشویق میشد تا جائیکه كوشش مأمورین ایرانی در راه آبادانی مملکت مورد غبطه خارجیان قرار میگرفت گزنفون از زبان سقراط مینویسد «آیا باعث شرمساری ماست که تقلید از شاهان پارس کنیم» همو در جای دیگر می نویسد که در دوره هخامنشی «... هر کس زمینهای بی حاصل را بواسطه کشاورزان آبیاری آباد کند تا هشت عایدات آن زمینها از آن او واعقابش باشد» در اینجا معلوم نیست مقصود از هر کس «کشاورز» یا «مالك» است با توجه به رژیم اجتماعی آن دوره چنین بنظر میرسد که توده کشاورز بی زمین از حق تملك و استیفای منافع بی نصیب بوده و معمولاً مالکین و دهگانان از حاصل کار آنان برخوردار میشدند .

علاوه بر این دلالتی در دست است که در این دوره صنایع ابریشمی بصورت فرش و ملبوس معمول بوده پلوتارك مینویسد : « از جمله غنائم

شوش که بتصرف اسکندر درآمد فرش منخلی بود که ۵ هزار تالنت طلا میارزید و با آنکه از ۱۹۰ سال قبل استعمال میشد هنوز در خوبی و رونق فرقی نکرده مانند روز اول بود. >

علاوه بر این مليله دوزی، زردوزی، مخده پشمی در این دوره معمول بود. و انواع اسباب و ائانه منزل کاسه، بشقاب، دیگ، قابله، جامهای شربت خوری طشت، مشربه، تاس و سایر وسائل زندگی توسط هنرمندان و زحمتکشان برای طبقات ممتاز و ثروتمندان تهیه و تدارک میشده - از صنایع ظریفه این دوره میتوان بازوبند، گردن بند، خلخال، طوق و یاره حمل و بند شمشیر، شراپه، قاب شمشیر، قاب خنجر و آلات مرصع دیگری را نام برد.

استخراج نفت بنا بگفته هردوت در این دوره از وجود نفت آگهی داشتند و برای استخراج آنرا بادلو از چاه کشیده و بعمل سر پوشیده ای میریختند و از آنجا بوسیله لوله ای به انبار دیگر میرفت ... قسمت مایع که به این ترتیب بدست میآمد نفت و ته نشین آنرا قیر و موم مینامیدند و از ملح بلورینی که بدیوارهای انبار میبست در کار مویائی اموات استفاده میکردند.

مقیاس در این دوره مقیاس وزن درهم، من، تالان، و **ارتاب Artabe** بوده يك درهم معادل يك مقال امروزی و يك من مساوی ۱۰۰ درهم و تالان معادل ۷۰ من و ارتاب مساوی ۵۵ لیتر و کمی بیشتر از ۱۸ من کنونی بوده است، مقیاس طول در این دوره تیر برتو (تیر پرتاب)، میدان و فرسنگ بود، و هر فرسنگ معادل ۵۵۵۰ متر بوده است.

سازمان سیاسی و اجتماعی در عهد هخامنشی چنانکه گفتیم غلبه قطعی اقوام آریائی بر دولت های قدیم از حدود قرن ششم قبل از میلاد بدست سلاطین هخامنشی شروع شد و در دوران کورش، کمبوجیه و داریوش این موقیت به اوج کمال رسید چنانکه برای اولین بار در دنیای قدیم دولت عظیمی از رود سند تا صحرای افریقا و قسمتی از شبه جزیره بالکان و از قفقاز تا جزیره العرب و اقیانوس هند

تحت نفوذ دولت هخامنشی در آمد و متجاوز از دو قرن دوام یافت (۵۵۰ تا ۳۳۰ ق م)

طرز حکومت در دوره هخامنشی در ایران از نظر اقتصادی رژیم شبانی و نوعی از فتودالیزم وجود داشته که از جهاتی با مفهوم فتودالیت که بدوره معینی از تاریخ اطلاق میشود مطابقت ندارد و از لحاظ سیاسی ظاهراً اصول استبداد (اتو کراسی) حکومت میکرده است و کلیه اختیارات از شخص شاه ناشی میشد و نفوذ و قدرت حکمرانان در حوزه مأموریت محدود، و عزل و نصب آنان بانظر شاه بود و باین ترتیب میتوان گفت که در آن دوره بکنوع تمرکز سیاسی وجود داشت، سلطنت موروثی بود و شاه خود را نماینده آهورامزدا میدانست.

با اینحال بموجب بعضی مدارک عده ای معتقدند در ایران آن دوره يك نوع دمو کراسی اشرافی (حکومت آریستو کراسی) وجود داشته یعنی قدرت و اختیارات اساسی شاه از مجلسی که نماینده طبقات ممتاز ایران بود ناشی میشد هردوت در تأیید این نظر مینویسد « در ایران سلاطین و حکمرانان بهیچوجه در کار آزاد نیستند و نظریات و گفته و خیالات خود را در مجلس ملی پیشنهاد مینمایند تا پس از مصلحت و تصویب بموقع اجرا گذاشته شود. »

و نیز دینشاه ایرانی در کتابیکه بنام (اخلاق ایران باستان) نوشته متذکر میشود که «در عهد هخامنشیان در بار سلطنتی مجلس سنائی از اشراف و روسای قبایل تشکیل میداد و پادشاه در مواقع مهم راجع بامور سیاسی با آنها مشورت میکرد و آخرین رای قطعی از آن مجلس مشاوره صادر میشد.»

با اینحال نباید تصور کرد که پادشاه در این دوره از کلیه مقررات معموله پیروی میکرده است چنانکه هردوت در جای دیگر مینویسد که کمبوجیه عشق شدیدی بیکي از خواهران خود احساس کرد، چون ازدواج باخواهر معمول نبود قضات شاهی را دعوت کرد و نظریه آنان را پرسید قضات پس از مشاوره و مطالعه گفتند «هیچ قانونی نیست که برادری را در زناشویی با خواهرش مجاز گرداند اما قانون دیگری هست که پادشاه اجازه میدهد

هرچه دلخواه اوست بکند. « این جمله نشان می‌دهد که شاه در امور شخصی آزادی کامل داشته و بعید نیست در امور سیاسی و اجتماعی نیز اختیارات وسیعی داشته است.

با اینحال گفته هردوت و سایر محققین راجع بوجود مجلس مشاوره در عهد هخامنشی ممکن است صحت و واقعیت داشته باشد زیرا مقارن این ایام چنانکه دیدیم در ممالک یونان و روم نمونه‌های کاملتری از دموکراسی اشرافی وجود داشته است از طرف دیگر حسن اداره کشورهای وسیع هخامنشی که هر یک دارای مذهب زبان و آداب و رسوم مخصوص بودند بدون مشاوره و اجرای نقشه و برنامه صحیح امکان پذیر نبود.

در کتاب ایران اقتصادی نوشته شده «بنادر ایرانی در سالهای اولی که تحت تسلط ایران درآمد غالباً توسط تیرانه‌ها (Tyrans) (مستبدین) اداره میشد پس از شورش مردم در عهد داریوش ... مردانیوس مستبدین یونانی را معزول و بر حسب میل آنها اختیار داد که سرزمین خود را با اصول جمهوریت اداره کنند و این سیاست زیبای شاهنشاه هخامنشی باعث اعجاب مورخین یونانی گردید. هردوت مینویسد «آنها بیکه وجود عقیده دموکراسی را در بزرگانمانند (اوتان) تردید دارند آیا در باره این اقدام مردانیوس چه خواهند گفت».

در کتب مذهبی قدیم ایران نیز همواره سلاطین با اجرای حق و عدالت دعوت شده‌اند مثلاً در (مینوفرد پرسش ۱۴) نوشته شده «آن حکمران و پادشاهی راست و درست است که در آبادی کشور کوشیده و بینوایان را آرامش و آسایش بخشد و آئین راست بر پا دارد و بیداد و ستم را از خود و ملت خود دور سازد» همچنین در (مینوفرد باب ۱۰) نوشته شده «یک دهخدا عادل و درستکار بهتر است از پادشاه ظالم یک مملکت» علاوه بر این زردشت در گاتها میگوید «پادشاهان خوب با اعمال و تعالیم نیک باید سلطنت کنند نه آنکه شهریاران بد، بر ما فرمانروا گردند» در همین کتاب زردشت مردم را ببارزه با سلاطین بیدادگر دعوت کرده و کسان را که برای حکومت جا برخدمت میکنند سخت مذمت کرده است و بآنانکه در برانداختن حکومت ظلم و جور کوشش میکنند درود میفرستد علاوه بر این در (یسنا

۴۱ قمره ۲) نوشته شده «ای مزداهورا، بشود که جاودان از کشور نیک تو بهره‌مند شویم. بشود که شهریار نیک در هر دو جهان بما چه مرد و چه زن سلطنت کند، توای در میان موجودات خوبترین» چون نظر حکومت هخامنشی مخصوصاً در عصر کوروش و داریوش تنها کشور گشائی نبوده سلاطین کوشش میکردند با حسن سلوک، ملل مغلوب را راضی نگه‌دارند بهمین علت مردم را در اقامه مراسم مذهبی آزادی کامل میدادند و غالباً شخص شاه برای جلب قلوب ملل تابعه آداب و رسوم مذهبی آنانرا نیز انجام میداد و با اجرای این سیاست میکوشید تا نزد مردم محبوب و محترم باشد همین تدابیر و کاردانیهای حکومت هخامنشی سبب گردید که سی ملت مختلف متجاوز از دو قرن در تحت نفوذ سلاطین هخامنشی زندگی نمایند.

در میان سلاطین هخامنشی کوروش و داریوش بیش از دیگران بر رعایت عدل و انصاف و حفظ حقوق مردم توجه داشتند، داریوش در وصف خود میگوید «من و دودمانم بد دل و دروغگو نبودیم، من موافق حق و داد پادشاهی کردم هیچ بنده‌ای را نیازردم و بر هیچ ضعیفی ستم روا نداشتم». داریوش پس از آنکه بیاری دوستانش بر اسر دس من (که سلطنت هخامنشی را غصب کرده بود) فائق آمد بارفقای خود، راجع بطرز حکومت به بحث و مطالعه پرداخت او تانوس یکی از یارانش با حکومت فردی مخالف بود و حکومت عامه را بر سلطنت مطلقه رجحان میداد. هگاییز رفیق دیگر او حکومت اولیگارشی یعنی حکومت چند خانواده متنفذ و اشرافی را (چنانکه در آتن مرسوم بود) بر حکومت اکثریت ترجیح داد ولی داریوش حکومت فردی را بخیر و صلاح مردم تشخیص داد و چون رفقای دیگرش در این معنی با او همصدا بودند موفق گردید زمام امور را بدست گیرد.

داریوش در دوره زمامداری در تقسیمات کشوری، سازمان لشگری، اخذ مالیات و سایر امور، راه و رسم نوینی برقرار ساخت در دوره او در نتیجه بسط امنیت، تأمین راهها و طرق ارتباطیه بازار صنعت و تجارت رواج گرفت و برای جلوگیری از جنبشهای مخالف و حفظ قدرت و منافع طبقات ممتاز، داریوش ده هزار سپاهی بنام سپاه جاویدان مجهز و آماده نمود و بیاری این قوا و قشون نامنظمی که از ملل مغلوب گردآوری میشد دشمنان

حکومت هخامنشی سرکوب میشدند.

نسبت عدالتخواهی و دادگستری دربارهٔ عموم سلاطین هخامنشی صادق نیست چه افرادی از این خاندان برای فرونشاندن خشم و غضب خویش و یا بنظور حفظ مقام و موقعیت خود بکشتارهای بیرحمانه‌ای دست زدند چنانکه کامبوجیه در سالهای آخر سلطنت خود در مصر بکشتار فجیعی دست زد و بسیاری از بزرگان و بستگان خود را از بین برد و اردشیر سوم چون سلطنت رسید برای آنکه کسی مدعی مقام او نشود کلیه شاهزادگان و شاهزاده خانمهای هخامنشی را بقتل رساند.

بی‌لیاقتی و عدم توجه سلاطین اخیر هخامنشی به صالح مردم، تشدید اختلافات طبقاتی، خوشگذرانی و عیاشی طبقات ممتاز و عدم رضایت اکثریت مردم از سازمان اجتماعی سبب گردید که حکومت هخامنشی در دوران سلطنت داریوش سوم در برابر اسکندر مقدونی محکوم بشکست گردد و دولت ۲۲۰ ساله هخامنشی پایان پذیرد.

عادات و رسوم مردم در این دوره
راجع به عادات و رسوم و خصوصیات اخلاقی و اجتماعی اکثریت ملت ایران در این دوره اطلاع دقیقی از مورخین قدیم بدست ما نرسیده بلکه آنچه تاریخ نویسان بنام عادات و رسوم ایرانیان نوشته‌اند منحصرأ مربوط به طبقات ممتاز ایرانی است.

هردوت درباره اخلاق ایرانیان دوره هخامنشی مینویسد که «ایرانیان از دروغگویی پرهیز میکردند و برای آنکه هرگز دروغ نگویند از قرض کردن و حتی از معامله و تجارت که گاهی احتیاج به دروغ دارد خودداری میکردند، به سواری و تیراندازی توجه داشتند، و جوانان را به فرا گرفتن این دو فن، ترغیب میکردند، جشن روز تولد در بین ایرانیان قدیم مرسوم بود و برای آن اهمیت فراوان قائل بودند، خوردن شراب نیز معمول و غالباً در موقع مستی به بحث و مذاکره میپرداختند، با آنکه پارسیان خود را از سایر ملل برتر میشمردند همینکه رسوم و آداب ملتی را باطبع خود سازگار میدیدند بیدرنگ به فرا گرفتن آن میپرداختند.

ایرانیان برخلاف بسیاری از ملل قدیم مردگان را با اشیاء گرانبها

زینت نمیدادند و چون آتش نزد آنها مقدس بود از سوزاندن مرده خودداری میکردند، بلکه بگفته استرابون ایرانیان مرده را موم مالیده و دفن میکردند ولی مغها تا طایور مردگان را نمیدرید دفن نمیکردند.

طبقات بالای اجتماع هر يك چند زن عقدی و چند زن غیر عقدی داشتند، تولید نسل یکی از مفاخر ایرانیان بود فرزندان تا سن ۵ سالگی نزد پدر خود کمتر میرفتند و از سن ۵ تا ۲۰ سالگی پدران به فرزندان خود اسب سواری، ورزش و تیراندازی و راستگویی میآموختند، ازدواج در اول بهار صورت میگرفت و داماد تمام روز از خوردن غذا خودداری میکرد ولی قبل از دخول در حجله، قدری میوه و مغز استخوان شتر میخورد، پارسیان همسایگان را از سایر اقوام بیشتر محترم میشمردند.

پس از آنکه دولت هخامنشی تحت تأثیر عواملی که قبلاً یاد کردیم وسعت و اعتبار کافی حاصل نمود و نیروی اقتصادی و تجاری آن قوت گرفت وضع سابق بکلی عوض، و به تشریفات و طمطراق ظاهری اشراف افزوده شد و بتدریج روح شهامت و سلحشوری و توجه به صدق و صفا در طبقات عالی اجتماع ایران ضعیف شد و چنانکه لازمهٔ زندگی اشرافیست عیاشی و خوشگذرانی و بی‌اعتنائی به حقوق طبقات زیر دست امری عادی و معمولی گردید و این جمله موجب بدبینی و نفرت طبقهٔ وسیع کشاورزان و سایر طبقات تولید کننده اجتماع گردید.

گزنغون در توصیف ایرانیان این دوره مینویسد: «بعضی پارسیها اکتفا نمیکند. باینکه در بسترهای خیلی نرم بخوابند بلکه میخواهند پایه های تختخواب آنها بر قالبها باشد، در زمستان اکتفا نمیکند که سرو، بدن و پاهارا بپوشانند بلکه دستها را در پوستهای ضخیم و انگشتان را در قالبها (مقصود نوعی دستکش است) نگه میدارند.

پارسیها عده‌ای بیشمار گلدان و جامهای گرانبها دارند و از داشتن آن بخود میبالند اما اینکه تمام این تجملات با چه وسائل شرم‌آوری تحصیل میشود باعث شرمساری آنان نیست، بی‌عدالتی و جلب منافع ناشروع اینقدر نزد آنان طبیعی شده است ...»

همو، در توصیف اشراف ایران میگوید: «امروز در بان، نانوا، آشپز،

آبدار، حامی، پیشخدمت، خدمه‌ایکه باید آقایان را در رختخواب کند و در موقعش آنها را بیدار و ممت و مال کند، عطر بزند و در همه حال مراقب آنها باشد در رکاب آنها حرکت میکند .»

گزنقون، هرودوت، پلوتارک، دوتودر و برخی دیگر از محققین آن دوره بامقایسه پارسیان دوره کوروش، با پارسیان ادوار بعدو دوره اردشیر دوم نشان میدهند که چگونه اقلیتی از ایرانیان پس از آنکه در اثر جهانگیری، منطقه وسیعی را در حیطه قدرت خود در آوردند از راه تجارت و استثمار ملل مغلوب، در ناز و نعمت و تن آسانی فرورفته و زندگی ساده دیرین را ترك گفتند و بتدریج حيله و تزویر و تجاوز به حقوق زیردستان که لازمه زندگی اشرافی است در بین طبقات ممتاز معمول گردید .

دادگستری در عهد هخامنشی

در دوره هخامنشی، در هر یک از ولایات ایران برای رسیدگی بدعاوی مردم دادرسانی تعیین میشدند که تحت نظر حکام محلی انجام وظیفه میکردند بطوریکه از گفته‌ها و آثار مورخین قدیم برمیآید بعضی از سلاطین برای حفظ امپراطوری وسیع هخامنشی، به عدالت و دادگستری توجه داشته داریوش در کتیبه نقش رستم میگوید: «اهورامزدا دعای مرا اجابت کند ای انسان ... از راه راست مگرد اندیشه بد ممکن از گناه پرهیز» و نیز داریوش در کتبه بیستون گفته: «ای آنکه پس از من شاه میشوی سخت از دروغ پرهیز، اگر میخواهی کشور از بدی در امان باشد فریب دهنده را کیفر ده .

ظاهراً در دوره داریوش برای کلیه ملل تابعه یکدوره قوانین تنظیم شده و در سراسر دنیای قدیم شهرت و اهمیت یافته تا آنجا که در کتب مورخین یونانی و کتاب دینی قوم یهود کراراً از قوانین و مقررات آن عهد یاد شده معمولاً دادرسانی که از حد و حق و عدالت منحرف میشدند شدیداً کیفر میدیدند چنانکه در زمان کمبوجیه پوست قاضی رشوه خواری را کردند و برجایگاه داوری او گسترده تاجانشین او بر این پوست نظر کند و از طریق عدالت رونگرداند، با اینحال ظاهراً در دوره هخامنشی کمتر مجرمین را به کیفر اعدام و مجازاتهای سخت محکوم میکردند و از خصوصیات دادرسی در این دوره یکی این بود که اعمال نیک و کارهای زشت مجرمین را باهم مقایسه

کرده و سپس در مقام قضاوت برمیآمدند یعنی باتوجه به سوابق مجرم تعیین مجازات میکردند، باتمام این احوال معلوم نیست که قوانین و مقرراتی که در آن دوره بوده شامل حال اکثریت کشاورزان و سایر زحمتکشان میشده یا خیر، ظاهراً اینطور بنظر میرسد که اکثریت زحمتکشان ایرانی از حقوق مدنی و اجتماعی بی نصیب بودند .

سلاطین اولیه هخامنشی میکوشیدند تا رسوم جا برانه ایراکه در بعضی از ممالک سابقاً وجود داشته براندازند چنانکه داریوش از مردم کارتاژ تعهد گرفت که از سوزاندن و قربانی اطفال خودداری کنند، همچنین در روش اجتماعی سایر اقوام غیر آریائی در دوره هخامنشی تغییراتی روی داد در میان قوم نیکا شرط مردی آن بود که شخص، دشمن خود را بکشد و از پوست او دستمالی تهیه کند و با کاسه سراو جامی ترتیب دهد، این قوم وحشی انسان را برای خدایان خود قربانی میکردند و اگر رئیس قبیله ای میبرد زن سوگلی او را با پنجاه اسب و پنجاه خادم میکشتند. و با او به خاک میسپردند این رسوم مشوم در دوره حکومت هخامنشیان بتدریج منسوخ گردید .

نیروی نظامی

سازمان کشوری ایران از دوره داریوش بیعد سرو صورتی گرفت و دولت هخامنشی یکعده ده هزار نفری مجهز به بهترین وسائل آنروزهواره در اختیار داشت و بهمین جهت آنها را سپاه جاویدان نامیده اند غیر از اینعده در هنگام جنگ از ملل تابعه عده ای سرباز، گردآوری میشد. سپاه آنزمان بدو صنف پیاده و سواره تقسیم میشدند پیاده نظام مسلح به نیزه و تیر و کمان و خنجر و فلاخن و کماند و سپر بود و افراد سوار غیر از آنچه که ذکر شد زوین نیز همراه داشتند. و بعضی از آنها زره و کلاه خود بکار میبردند .

فصل یازدهم

وضع اجتماعی ایران از انقراض دولت

هخامنشیان تا استقرار حکومت ساسانیان

پس از آنکه با قتل داریوش سوم، در نتیجه مقدمات و عللی که از خیلی پیش فراهم شده بود دولت ۲۲۰ ساله هخامنشی بسر رسید، ممالک شرقی ایران در حیطه قدرت اسکندر مقدونی درآمد، این سردار یونانی باریختن خونها و نهب و غارت شهرها و محو بسیاری از آثار گرانبهای تمدن باستانی ما موقعیت خود را برای مدنی تثبیت نمود.

پلوتارک در این باره میگوید: اسکندر در پارس همه مردها را قتل عام کرد سپس برای آنکه زمینه را برای نفوذ تمدن و فرهنگ یونانی آماده سازد بقتل دانشمندان و سوزانیدن کتب و آثار، اقدام کرد و غیر از بعضی از کتب فلسفی و علمی که بیونان منتقل گردید بقیه آثار هنری و فکری باستانی ما دستخوش حریق و تطاول شد.

روش وحشیانه اسکندر کم و بیش از طرف سلوکیها تعقیب شد تا دوران حکومت به اشکانیان رسید، اسکندر در دوران قدرت خویش کوشش بسیار داشت که آداب و رسوم قوم یونانی را به اجداد ما تحمیل کند ولی در

این راه توفیقی نیافت و ناچار بمقدونیهای سرکش گفت «ما نباید فقط اخلاق و عادات خودمان را برخارجیها تحمیل کنیم، بلکه باید بعض اخلاق و عادات آنها را هم بپذیریم، عقاید مذهبی ایرانیان از جمله چیزهایی بود که اشخاص فکور یونانی و مقدونی با نظرا احترام بآن می نگریستند، مجرد و لامکان بودن خدا، جاویدان بودن روح و مخصوصاً تأکید بر استگونی توجه یونانیان و مقدونیها را جلب میکرد، اسکندر... ایرانیها را پست تر از مقدونیها نمیدانست. اگر چنین نبود ازواج مقدونیها را با زنان ایرانی هرگز تجویز نمیکرد...» (۱)

با اینحال نباید تصور کرد که ایرانیان و یونانیها از هر جهت مساوی بودند بلکه در هر حال عنصر یونانی بر ایرانی در کلیه شئون تقدم داشت. چون اسکندر، در کشورداری و سیاست مهارتی نداشت و حکومت تحمیلی او بر سازمان و تشکیلات صحیحی استوار نبود بامرگ اوسه دولت جدید تشکیل شد، دولت سلوکی در آسیای غربی دولت بطالسه در مصر و دولت مقدونی در یونان و اروپا.

دولت اسالکه یا سلوکیها بر منصرفات آسیائی اسکندر دست یافت، سلو کوس سرسلسله پادشاهان سلوکی در سال ۳۰۶ پیش از میلاد خود را شاه خواند و بعدها منطلقه حکومت خود را به ۷۲ بخش تقسیم کرد و برای هر يك حکمرانی معین کرد، حکمرانان سلوکی در حوزه قدرت خود با اختیار تمام فرمانروائی میکردند و چون بر رعایت حقوق اکثریت توجهی نداشتند نتوانستند بیش از ۱۹۸ سال بحیات خود ادامه دهند در این دوره والی ابالترا (ساتراپ) میگفتند و سایر مأمورین یعنی رئیس قشون، امین مالیه، دژبان و کاهن مذهب و غیره در مقام پایینتری قرار داشتند، سلوکیها چون مورد نفرت ایرانیان بودند برای حفظ موقعیت خود، برای عنصر یونانی ارزش و احترام بیشتری قائل بودند و یونانیان نیز در مواردی چند به آنان کمک فراوان کردند، مرحوم مشیرالدوله مینویسد «... رفتار سلوکیها با ایرانیان مانند رفتار آقایان با اتباعشان بود. یا مثل رفتار مردمان غالب ببردگان مغلوب... اما در باب تشکیلات... اولاً مرکزیت دوره هخامنشی

۱- نقل از تاریخ مشیرالدوله جلد سوم

بخصوص مرکزیت زمان داریوش اول در دوره سلوکی عقب رفت و آثار ملوک الطوائفی پدید آمد، ثانیاً پرستش پادشاه با چنانکه میگفتند «عبادت پادشاه» ایجاد شد، پائین تر خواهیم دید که این دودعت چه آثاری در ایران گذارد ...»

در نتیجه پدرفتاری ها و مظالمی که سلوکیها در حق مردم رواداشتند شخصی بنام (پارتیا) بیاری مردم سر بشورش و انقلاب برداشت و پس از مبارزات دامنه داری سلسله اشکانیان (یا دولت پارت) روی کار آمد و قریب ۵ قرن یعنی از ۲۵۰ قبل از میلاد تا ۲۲۶ میلادی حکومت کرد، منطقه نفوذ دولت اشکانی در دوران قدرت از شرق تا هندو کش و پنجاب از شمال تا رود جیحون و دریای خزر و از جنوب تا دریای عمان و خلیج فارس و از مغرب تا رود فرات بوده است.

طرز حکومت در دوره اشکانیان

یکی از محققین معاصر در این باره مینویسد: در زمان اشکانیان، ملوک الطوائف که همه آنها از طرف شاهنشاه انتخاب میشدند، کاملاً در اداره کشور خودشان آزاد بودند، کلمه ملوک الطوائف که بعهد اشکانی اطلاق کرده اند ترجمه لغت (کذک خدائی) پهلوی است که بمعنی صاحب خانه و والی میآمده است قلمرو حکام اشکانی خیلی کمتر از شهر بان (ساتراپهای هخامنشی) بود. ولی قدرت و اختیار آنها نسبت بشهربانها بیشتر بود. و شخصاً فرمانداران شهرها و دهکده ها را معین میکرد و آزادانه از زمین های قلمرو خودش استفاده مینمود، مالیات وضع میکرد، سکه میزد و بالاخره آنچه خیلی مهم است روابط خود را با همسایگان منظم مینمود، در حالیکه در دوره هخامنشی بازرسان مخفی از طرف شاه بولایات اعزام میشدند و این مأمورین اعمال حکام را تفتیش میکردند و آنها را چشم و گوش و خبرنگار شاه میگفتند.

بعلاوه ملوک الطوائف مذکور هیچگونه مالیات و باج و خراجی نیپرداختند و در هر ولایتی که مزد ابرستان تسلط داشتند، آتشگاه بزرگی که مظهر خود مختاری آنها بود ساخته بودند، شاهنشاهان اشکانی فقط حق داشتند از ملوک الطوائف بخواهند وقتی که میبایست از کشور دفاع شود و یا دشمن مورد حمله قرار گیرد، برای آنها لشکر بفرستند، در عوض

شاهنشاهان اشکانی، هر گاه شاهان محلی مورد تعرض و تجاوز همسایگان قرار میگرفتند، آنها را تحت حمایت خود قرار میدادند.

بهریک از حکمرانان و سرداران، منطقه ای بنام قبول واگذار میشد، اطلاعات صحیحی در باب امتیازات و اختیارات صاحبان اقطاع نداریم همینقدر مسلم است که شاه ضمن واگذاری شغل باشخاص قبولی هم به آنان واگذار میکرد ولی از حدود قدرت و اختیارات والی هائی که از طرف دولت انتخاب میشدند اطلاع دقیقی در دست نیست، قدر متیقن اینست که رعایای این املاک، مالیات خود را بصاحب اقطاع یا بدولت یا بهردو میدادند و در تحت فرماندهی صاحب اقطاع مجبور بانجام خدمات نظامی بوده اند. ممالکی که زیر نفوذ اشکانیان قرار داشتند، از لحاظ درجه استقلال دونوع بودند، یکی کشورهائی که حکمران آنها از طرف دولت اشکانی تعیین میشد، دوم ممالکی که با داشتن پادشاهی مستقل از جهاتی تابع دولت اشکانی بودند نظیر آذربایجان و ارمنستان و غیره.

بطور کلی اگر ساتراپهای عهد هخامنشی را با حکمرانان دوره اشکانی مقایسه کنیم به این نتیجه میرسیم که حدود قدرت و اختیارات در عهد اشکانی به مراتب بیشتر از ساتراپهای عهد هخامنشی بوده و بهین مناسبت غالباً با عنوان «شاهی» حکومت میکردند، در این دوره شورائی از اشراف تشکیل میشد و قدرت شاهنشاه را محدود میکرد، پس از مرگ شاه بزرگان در مجلس **مهستان یا مغستان** مجتمع میشدند و پسر شاه را بجای او بر میگزیدند و در صورت بروز اختلاف بین شاهزادگان و اشراف و نجبا حکومت قطعی و نهائی باشمشیر بود، در دوره حکومت اشکانی حدود قدرت فرمانروایان محلی بسیار زیاد بود، بهین علت سلاطین اشکانی برای حفظ موقعیت خود گاه با آنان مدارا کرده و در بعضی موارد که در خود قدرت میدیدند، از درجنگ وارد میشدند بعضی از سلاطین اشکانی برای حفظ خود از درباریان و رقباء، فرمان قتل کلیه افراد خاندان سلطنتی را نیز صادر کرده اند. اشکانیان سپاه منظم و ثابتی نداشتند بلکه هنگام بروز جنگ بجمع آوری سپاه میپرداختند.

وضع سپاه روشن مورخ رومی هنگامی که از ارتش پارتها صحبت میکند

میگوید « قسمت اعظم ابن ارتش از غلامان تشکیل میشود که عده آنها روز بروز در تزايد است زیرا هیچکس نمیتواند آنها را آزاد کند و بچههای آنها نیز غلام بشمار میآیند وقتی که آنتوان بکشور پارتها هجوم آورد آنها ۵۰ هزار سوار بمقابل او آوردند که فقط چهار صد نفر آنها از مردان آزاد بودند همو بعداً میگوید که « پارتها غلامان را مانند فرزندان خودشان تربیت میکنند »

قشون آن دوره از دو قسمت پیاده و سواره تشکیل میشد ولی لشکر پیاده اهمیت چندانی نداشت نیروی سوار، خود به دو قسمت میشد یکی سواران سبک اسلحه که سلاح آنها منحصر به تیرو کمان بود دیگری سواران سنگین اسلحه که به اسلحه تعرضی و دفاعی مجهز بودند و زرهی تازانودر بر میگردند و کلاه خود آهنین بر سر میگذاشتند و شلوار چرمی فرارخی می پوشیدند و سلاح آنان نیزه ای بلند و تیرو کمان و شمشیر بود و اسبان را گاه با زره می پوشانیدند .

در دوره اشکانیان برخلاف عهد هخامنشی سپاه دائمی (جاویدان) وجود نداشته بلکه سپاه ، در موقع جنگ گردآوری میشده، قشون اشکانی در جنگ دفاعی قویتر از جنگ تعرضی بودند یکی از شاهکارهای آنان این بود که قوای مهاجم را بداخله کشور میکشیدند و در ضمن عقب نشینی آذوقه و وسائل زندگی را از بین میبردند تا دشمن مستاصل شود سپس بروی میتاختند، هنگام بروز جنگ اشراف زادگان کمتر در کارزار شرکت میکردند بلکه بگفته پلوتارک قسمت اعظم سپاه را ستمکشان یعنی بندگان، اسراء و اسیر زادگان تشکیل میدادند، از لحاظ محرومیتهای اجتماعی، اختلافی بین بندگان و اسراء وجود نداشت .

در ایندوره اشراف در املاک وسیع خود بعیش و شکار و خوشگذرانی مشغول بودند و هر چند یکبار برای غارت مناطق همجوار آتش جنگ را روشن میکردند .

وضع ادارات راجع بسازمان اداری ایندوره نیز اطلاع صحیحی در دست نیست همینقدر معلوم است ، که در ایندوره مجلسی از رجال و اعیان شبیه بمجلس سنای رومیها تشکیل میشده ولی از کیفیت اداره دولت اشکانی اطلاعی نداریم ظاهرأ در

دوره اسالکه و اشکانیان مانند عهد هخامنشی شاه کسی را که مورد اعتماد بوده بنام وزیر اعظم انتخاب میکرد . و اینشخص عدهای را با تصویب شاه برای اداره دفترخانه سلطنتی، امور جنگی، مالیه، چاپارخانه، ضرابخانه، گمرکات و غیره انتخاب میکردند .

وضع اجتماعی و طبقاتی

اوضاع اجتماعی و احوال طبقات مردم از حمله اسکندر تا استقرار حکومت ساسانی بیش از سایر قسمت های تاریخی ایندوره مکتوم و پوشیده است، ظاهرأ تعصب ملی ایرانیان و تنفر آنها از دولتهای متجاوز، در محو آثار تاریخی ایندوره بی تأثیر نبوده است چنانکه فردوسی طوسی تاریخ ۴۷۵ ساله اشکانی را به ۱۸ بیت برگزار کرده و در بیت آخر میگوید :

از ایشان بجز نام نشنیده ام نه در نامه خسروان دیده ام

با اینحال قرائن تاریخی و جریان اوضاع گواهی میدهد که در دوران حکومت سلوکیها و اشکانیان یعنی در طی ۶ قرن همان اصول و سازمان طبقاتی عهد هخامنشی با کم و بیش تغییری باقی مانده است یعنی کار کردن و شرکت عملی در فعالیتهای تولیدی ، انجام خدمت سربازی و حفظ امنیت مملکت و وظیفه ستمکشان و طبقات محروم اجتماع بوده و استفاده از حاصل کار اکثریت حق ! درباریان، اشراف ، نجبا ، روحانیون و سایر انگلهای اجتماع بوده است . در حقیقت رژیم اقتصادی و سازمان اجتماعی ایران را در ایندوره باید دنباله اصول و سازمان عهد هخامنشی دانست .

وضع دهقانان

در دوره سلوکیها اکثریت مردم ایران را ساکنین دهات یا ایلات و عشایر تشکیل میدهند ، «سکنه دهات بزمین وابسته اند و از آزادی محرومند، نمیتوانند بی اجازه اربابی نزد ارباب دیگر بروند .

عشایر و ایلات بالنسبه آزادند زیرا مقید داشتن آنها بازندگی عشیره ای امکان پذیر نبود از جلد سوم تاریخ مشیرالدوله « در دوره اشکانیان نیز حال بدین منوال بوده و دهقانان از نعمت آزادی بی بهره بودند . راجع بحصه دهقانان از محصول و سایر خصوصیات اقتصادی اکثریت ملت ایران در ایندوره اطلاعی در دست نیست ولی خواص قوم زندگی مرفه

و آسوده‌ای داشتند یعنی « همه قسم گوشت میخوردند ، شراب خرما زیاد می‌آشامیدند ، جنگ و شکار را دوست داشتند ، انواع بازیها و ورزشها در نزد آنها معمول بوده و در آخر مجالس مهمانی میرقصیدند ، آلات موسیقی آنها نی و تنبور بوده . »

وضع زنان
از وضع زندگی اجتماعی و اقتصادی زنان وابسته به طبقات محروم اطلاعی در دست نیست ، آنچه در کتب تاریخی این دوره نوشته شده مربوط بزنانی است که به طبقات ممتاز بستگی دارند طبق مدارک موجود تعدد زنان غیر عقدی در نزد پارتیها معمول بوده ولیکن بیش از یک زن عقدی نمیتوانستند داشته باشند مطلقاً جز در موارد زیر جایز نبود :

۱- و تیکه زن عقیمه باشد .

۲- بجادوگری بپردازد .

۳- اخلاقش فاسد باشد .

۴- ایام قاعده را از شوهر پنهان دارد .

مورخین از ازدواج شاهان اشکانی با اقرباء و خویشان نام میبرند در این دوره برخلاف عهد هخامنشی مداخله زنان در کارهای درباری و دولتی کم میشود و بطور کلی مقام زنان در نزد پارتیها بر مراتب پستتر از ارزش زنان نزد مادها و پارسیها بوده است .

وضع اقتصادی
در دوره اشکانیان مخصوصاً از عهد اشک ششم بعید از برکت امنیت و آرامشی که حاصل شده بود بازار مبادلات جنسی و نقدی رواج یافت و کاروانهای تجاری و سوداگری جان تازه‌ای گرفت و در هر شهر یکی از ایام هفته برای فروش و عرضه کالاها تعیین گردید ، دوشنبه بازار ، چهارشنبه بازار ، آدینه بازار ، یادگار آن عهد است . ظاهراً در این دوره هنوز بازرگانان محل ثابتی برای متمرکز کردن کالاها نداشتند بلکه فقط غلامان و کنیزان را در مراکز ثابتی ب معرض خرید و فروش میگذاشتند ، در دوره اشکانیان ظاهر آ گرفتن عوارض از امتعه و کالاهای داخلی معمول نبوده ولی از محصولات خارجی حقوق گمرکی دریافت میداشتند .

بهین علت زمامداران ایران به نمایندگان بازرگانی کشورهای دیگر

اجازه نمیدادند که در مبادلات تجاری بین ممالک چین و هند و کشورهای غربی مداخله نمایند و کوشش داشتند که تجارت ابریشم چین بدست آنان صورت گیرد و این جریان ، بر شد صناعت داخلی ایران کمک میکرد ، در نامه‌ای که **گاراکالوس** امپراطور روم به اردوان پنجم شاهنشاه اشکانی نوشته ضمن خواستگاری دختر او مینویسد : « پس از انجام این امر دیگری امتعه و افشه و ادویه خاک اشکانی را ناگزیر نخواهند بود که پنهانی بخاک روم وارد کنند یا فلزات رومی را بطور قـاچاق به آنجا صادر کنند و تجارت آزادانه فیما بین صورت خواهد گرفت ... » - صادرات مهم ایران در این دوره پارچه های ابریشمی ، قالی قالیچه ، پارچه های پشمی ، شال ، ادویه ، و نفت و غیره بود و واردات نیز بیشتر از نوع قماش پشمی و کتان ، دیبا ، ارغوان و فلزات و آلات و ائانه فلزی - سکه های معمول در این دوره یسکی درهم بود که ۶۷ گندم و نیم وزن داشت و دیگر ۴ درهمی که ۴۷ نخود و نیم یا ۲۵۰ گندم وزن نقره آن بود ، سکه های این دوره شباهت زیادی بسکه های یونانی داشته است .

مذهب
در دوره اشکانیان مانند قرون پیش در ایران کیش معین و مشخصی نبود و حکومت اشکانی نیز در پیروی از مذهب معین و مشخصی اصرار نداشتند ، اشکانیان در ابتدا مانند سایر ملل باستانی به پرستش نیاکان و قوای طبیعت سرگرم بودند . لیکن بعدها در اثر نزدیکی با ایرانیان ب قبول دین زردشت رضا دادند ، در این دوره نیز روحانیون و مغان تنها به امور مذهبی اشتغال نداشتند بلکه افرادی از این طبقه بکار معلمی ، منجمی و پزشکی نیز اشتغال میورزیدند ، از مختصات این دوره نیز مانند عهد هخامنشی آزادی اقلیتهای یهودی ، ارمنی و یونانی در اقامه مراسم مذهبی است .

خط و زبان
زبان ایرانیان در این دوره زبان پهلوی و خط معمولی خط آرامی است ولی خط میخی نیز معمول بود . - ادارات دولتی بایکدیگر مکاتبه میکردند ، بجای کاغذ در اوائل کتان و بعدها پاپیروس و کاغذ حصیری معمول شد در این دوره بعلت شرایط خاص اجتماعی و اقتصادی اثری از شاهکارهای هنری معماری و حجاری دیده نمیشود و بازار این نوع فعالیتها ظاهراً تا حکومت ساسانی رواجی نداشته است .

تاریخ
تحوالات اجتماعی

www.adabestane-kave.com

جلد دوم

سازمان اجتماعی و تشکیلات سیاسی

عهد اساسانیاں

چنانکه در دو فصل قبل ضمن توضیح اوضاع اجتماعی ایران در عهد هخامنشیان و اشکانیان یادآور شدیم، رژیم اجتماعی ایران چه در دوره باستان و چه بعد از ظهور جنبش اسلامی، با اصول و سازمانی که در همان قرون در ممالک غرب حکومت می کرده است، کاملاً شبیه و همانند نبوده است بلکه مناسبات اقتصادی طبقات، و حقوق فردی و اجتماعی مردم این دو قاره از بعضی جهات باهم اختلاف و تباین داشته است.

در اینکه طبقات زحمتکش اجتماع ایران مانند رنجبران و ستمکشان غرب، در شرایط بسیار نامساعدی زیست میکردند جای شک و تردید نیست ولی اگر تصور کنیم، کلیه مختصات اجتماعی و اقتصادی رژیم بردگی و فئودالیسم، بهمان صورتی که در مغرب زمین وجود داشته در ایران نیز حکومت می کرده است، از حقیقت دور افتاده ایم، بهمین علت ضمن تحلیل و تقسیم تاریخ ایران به ادوار مختلف به اشکال میتوان دوره حکومت هخامنشیان، اشکانیان و اساسانیاں را منطبق با دوران بردگی یا فئودالیسم ملل غرب دانست. ظاهراً بهترین راه برای تعیین و توصیف رژیم اجتماعی

ایران اینستکه در هر دوره وجوه اشتراك و موارد اختلافی که تاریخ اجتماعی ایران با تاریخ ملل غرب دارد یادآور شویم تا ماهیت وضع اقتصادی و اجتماعی ایران تا آنجا که مدارك نا رسا و ناقص کنونی اجازه میدهد آشکار گردد .

سازمان سیاسی کریستن سن دانمارکی در توصیف ایندوره مینویسد که دستگاه حکومت ساسانیان در حقیقت دنباله و یادگار سازمان و عناوین عهد اشکانیان است .

در تشکیلات عهد اشکانی نجبای ملوک الطوائف از جهت قدرت و نفوذ در ردیف نجبای درباری و هریک در مملکت خود صاحب نفوذ و نیمه مستقل بودند و گاه در ربودن قدرت شاهنشاه بر یکدیگر سبقت میکردند .

اردشیر ساسانی در دوره ۱۷ ساله سلطنت خود پس از تجهیز قوا با کمک معنوی نجبای درباری و روحانیون زردشتی بنیان قدرت فتودالهای دوره اشکانی را متزلزل گردانید و تمرکزی استوار در سازمان کشوری پدید آورد، در ایندوره حکومت ساسانی از دو قسمت تشکیل میشد : اران و انیران- اران یا ارانشهر شامل سرزمین قدیم ایران بود و انیران (یعنی بجز ایران) شامل قسمتهایی بود که حکومت ساسانی بزور گرفته و بخیطه نفوذ خود افزوده بود سلاطین ساسانی بدون اینکه بتوانند رژیم فتودالیزم را براندازند برای آنکه از خطر طغیان فتودالهای بزرگ در امان باشند هر ولایت را بقطعات کوچک تقسیم و بجای نجبای درجه اول نجبای درجه دوم را برای اداره امور ولایات انتخاب نمودند، از این تاریخ دایره قدرت پادشاهان ساسانی وسعت گرفت تا آنجا که برخلاف عهد اشکانیان بآزادی جانشین خود را انتخاب میکردند این وضع تا مرگ شاپور دوم ادامه داشت از این پس يك دوره ۱۲۰ ساله پیش آمد که شاه و بزرگان مملکت برای حکمرانی در ستیز بودند و باین ترتیب دوران ملوک الطوائفی تجدید گردید ، در ایندوره اشراف و روحانیون بیاری همسدی عظیم در برابر قدرت شاه بوجود آوردند ولی همواره تفوق معنوی با روحانیون بود بطوریکه اگر چند مدعی برای سلطنت پیدا میشد رأی روحانی اعظم قاطع بود .

طبری مورخ معروف میگوید که فقط اردشیر اول ، شاپور اول ،

شاپور دوم ، قباد و خسرو اول جانشینان خود را معین کردند و پس از آن سلطنت در خاندان ساسانی انتخابی شد باین معنی که انتخاب شاهرا موکول بنظر هیئاتی کردند مرکب از مؤیدان مؤید و دبیران دبیر، واران اسپهبد و اگسر در میان ایشان اتفاق رأی نمیشد مؤیدان مؤید با مؤیدان دیگر شور میکرد و اظهار نظر مینمود و باین ترتیب شاه انتخاب میشد . شاه خود را پیشوای مذهب و صاحب شکوه بزدانی و فر ایزدی میخواند .

قدرت سلاطین سلاطین دوره ساسانی مانند پادشاهان دوره سلف در نهایت قدرت حکومت میکردند و بهیچ قاعده و اصولی پایبند نبودند فقط مقررات دینی و نفوذ روحانیون تا حدی قدرت ایشان را محدود میساخت در کتاب مذهبی دینکرد در مورد صفات و تکالیف پادشاه چنین مینویسد « رعایت مقررات دینی، عقل سلیم، اخلاق نیکو، قوه عفو و اغماض ، محبت با رعیت ، تهیه آسایش برای رعایا، شادی، تند کر دائم بر- اینکه جهان گذران است، تشویق مستعدان و کاردوانان، تنبیه نالایقان، حسن سلوک با رؤسای کشور ، صدور اوامر عادلانه، ایفاء رسم بارعام ، سخا، دفع آرز ، بی بیم کردن مردمان ، تشویق نیکان، مواظبت در نصب کار گزاران مملکت ، اطاعت تام بخداوند » ولی شاهان ساسانی در عمل بنسبدرجات کتب مذهبی توجهی نداشتند و هنگام کشور گشائی و از بین بردن رقبا و دشمنان داخلی و خارجی از ریختن خون و نهب و غارت اموال مردم خودداری نمیکردند در ایندوره مهمترین مقام را بزرگ فرماندار و وزیران تابع او بعهده داشتند علاوه بر آنها گروه بزرگان و آزادان نیز مقامی رفیع داشته و در تاجگذاری شاه حاضر میشدند و بسا و تبریک میگفتند نفوذ و قدرت ایندو گروه بقدری بود که گاه شاهرا خلع کرده و در صورتیکه منافع خود را در خطر میدیدند بقتل او اقدام میکردند شاه از مردم دور بود و حتی بین شاه و عمال درباری پرده آویخته بود که او را از انظار پنهان میساخت، هنگامی که شاه نزد بکان خود را بحضور میخواند یکی از خدمتگذاران بر بالای بام میرفت و فریاد میزد « زبان خود را نگه دارید زیرا در برابر شاهید » در دربار ساسانیان سازندگان و نوازندگان موقیبت مهمی داشتند

و سلاطین و طبقات ممتاز بآنان توجه و علاقه مخصوص نشان میدادند چنانکه در زمان خسرو دوم امثال یاربد، نکیسا، بامشاد، رامتین، و غیره بعلت مهارتی که در فن موسیقی داشتند در دربار ساسانی اهمیت و مقام خاصی بدست آوردند. سلاطین ساسانی مانند پادشاهان هخامنشی قسمت اعظم عمر خود را در تفریح و خوشگذرانی سپری میساختند استبداد دربار ساسانی از دوره خسرو اول بکمال خود رسید معمولاً پادشاهان این سلسله هنگام عید نوروز و عید مهرگان و در مواردیکه در امور مهم مملکتی شور میکردند در انتظار مردم بیدار میشدند در این روزها هیچکس را اجازه نبود در برابر شاه سخنی بر زبان آورد.

هفت خانواده

در دوره اشکانیان اداره امور کشور به هفت خانواده مهم که از نجیب زادگان بشمار میرفتند محول شده بود باین معنی که هر يك از آنان سرپرست قسمتی از خاک ایران بودند که بطور اقطاع و تیول در اختیار آنان بود و از عایدات آن بفتح خود و خانواده خویش استفاده میکردند این خصوصیت در دوره ساسانیان نیز برقرار ماند باین معنی که در دوره ساسانیان نیز هفت خانواده هر کدام سرپرست قسمتی از خاک ایران بودند و از عواید آن بدون آنکه بخزانه شاهی چیزی بپردازند، منتفع میشدند.

انتخاب شاه

شورای سلطنتی در زمان ساسانیان از نمایندگان این ۷ خانواده تشکیل میشد و هر وقت شاه میمرد این شوری بشرکت مؤبدان مؤبد جانشین او را از میان شاهزادگان ساسانی انتخاب میکردند و در همان محل مؤبدان مؤبد بدست خود تاج شاهی بر سر او میگذاشت.

وضع اجتماعی و طبقاتی ایرانیان در دوره ساسانیان

در دوره ساسانیان جامعه ایرانی بدور کن مالکیت و نسب استوار بود و حدود مقررات اجتماعی و طبقاتی با شدت بسیار نجبا و اشراف را از عوام - الناس جدا مینمود بنا به مندرجات نامه تنس امتیاز آنان « به لباس و مرکب و سرای و بستان وزن و خدمتکار بود ». در جای دیگر میگوید « اشراف را بلباس و آلات تجمل و زنان ایشان همچنین بجامه های ابریشمین و قصرهای منیف و کلاه وصید و آنچه آئین

اشراف است و مردمان اشگری بر فاهیت و آسایش امن و مطمئن برخانهها بمعاش و بر سرزن و فرزندان فارغ نشسته. »

از مختصات ایندوره حفظ اصول طبقاتی است چه هیچک از افراد طبقات پائین نباید خواهان مقام و مرتبتی فوق آنچه بحکم ارث و اصل و نسب باو تعلق میگردد باشد، در آندوره آزادی شغل معنی و مفهومی نداشت و هر کس مکلف بود که به پیشه و شغل موروث و معین اجدادی خود اشتغال ورزد بگفته ابوالفداء « شاهان ایرانی هیچک از امور خاصه را بر دم پست نژاد رجوع نمیکردند » بالارفتن از طبقه پائین به طبقه بالا مجاز نبود مگر زمانی که شخص کفایت و لیاقت بسیار از خود بروز دهد و خلوص خود را نسبت به طبقه بالا برساند در اینحال پس از تشریفات خاص انتقال از طبقه پائین به طبقه بالاتر صورت میگرفت باین ترتیب جامعه ایرانی در ایندوره جامعه اشرافی و تمام حقوق و مزایا برای طبقات ممتاز بود.

مورخین نیز هنگامیکه از ایرانی صحبت میکنند با کثرت مردم نظری ندارند بلکه فقط طبقات ممتاز را مورد نظر و توصیف خویش قرار میدهند چنانکه امین مارسلون درباره ایرانیان چنین مینویسد « همه ایرانیان تقریباً قامتی رسا و رشیق و رنگی تیره یا پریده و نگاهی تند و ابروانی مقوس و ریشی زیبا و موئی بلند و ژولیده دارند بی اندازه بدگمان و محتاطند ... اهتمام دارند برخلاف ادب کاری نکنند ... ذره از بدن آنانرا برهنه نمیتوان دید بازوبند و طوق زرین مرصع بمروارید و جواهر می بندند و پیوسته شمشیری حمایل دارند، کلمات بیپوده و بی معنی بسیار دارند ... حيله گر و مغرور و کم رحمند رفتاری آزاد دارند با ناز قدم بر میدارند ... چنانکه شخص از ظاهر حکم میکند که این قوم چون زنان است و ضعیفند در صورتیکه حقاً دلیرترین مردان روی زمینند ... خود را صاحب اختیار غلامان و رعایای زیر دست خویش میدانند و هیچک از ملازمانی که بخدمت مشغولند یاد رکنار میز غذا ایستاده اند جرأت لب گشودن ندارند »

در خلاصه عجایب درباره ایرانیان نوشته شده « همه اقوام جهان برتری ایرانیان را اذعان داشتند خاصه در کمال دولت و تدابیر عالی جنگی و هنر رنگ آمیزی و تهیه طعام و ترکیب دوا و طرز پوشیدن جامه و تاسیسات

ایالات و مراقبت در نهادن هر چیزی بجای خود و شعرو ترسل و نطق و خطابه و قوت عقل و کمال پاکیزگی و درستکاری...»

خصوصیات طبقات مردم در این دوره
بنابیند درجات کتباب اوستاو بموجب مدارک و آثار بکه از آن دوره بیادگار مانده است جامعه ایرانی از چهار طبقه روحانیون، سپاهیان و

جنگیان، عمال کشوری، بزرگان و پیشه‌وران تشکیل شده است. هر یک از طبقات نامبرده خود شعبی چند تقسیم میشدند چنانکه طبقه روحانیون به امانای دین (مغان، مؤبدان، هیربدان، و غیره) و قضات (داور) و دستوران و اهل علم و معلمان نیز اطلاق میشده است. و جنگیان بدو صنف پیاده و سوار تقسیم میشده است و دبیران شامل کارمندان دولت یعنی منشیان، محاسبان و نویسندگان احکام و قراردادهای، مورخان، پزشکان و منجمان بوده - و تجار و اصناف و کشاورزان و سوداگران و سایر پیشه‌وران طبقه آخر را تشکیل میدادند.

هر یک از طبقات مذکور رئیسی داشتند و از مقررات خاصی تبعیت میکردند و رزگان و آزادان جزو طبقات ممتاز آن دوره بشمار میآمدند و معمولاً وزراء و رؤسای ادارات از بین رزگان انتخاب میشدند دهقانان از لحاظ طبقاتی جزو نجبای درجه دوم و بچند دسته تقسیم میشدند و دارای قدرت و اختیارات خاص بودند از جمله این طبقه بزارعین و زحمتکشان هر حوزه اعمال زور میکردند و با وسائل مختلف مالیات گرانی از کشاورزان برای تأمین مخارج دولتی و هزینه جنگها اخذ میکردند - هر یک از صنوف دهقانان بوسیله جامعه مخصوصی که برتن داشتند شناخته میشدند و چون این طبقه از کم و کیف اراضی و نوع محصول و میزان عایدی هر منطقه اطلاع کافی داشتند مأمورین دولت همواره از بصیرت آنان برای اجرای مقاصد خویش استفاده میکردند.

روحانیون
چنانکه دیدیم در دوره هخامنشی مغان ریاست دین مزدیسنی را که مذهبی غیر زردشتی بود بعهده داشتند و در دستگاه حکومت قدرت و نفوذ چندانی بدست نیاورده بودند ولی در عهد ساسانی روحانیون زردشتی با نجبای ملوک الطوائف در سایه وحدت

منامع همدوش و همقدم شدند و در مبارزات اجتماعی بیاری هم برخاستند تا جائیکه شاه نیز از قدرت آنان بیم داشت، روحانیون در این دوره در کلیه شؤون مدنی و اجتماعی مداخله میکردند یعنی قضاوت، رسیدگی بدعاوی گوناگون مردم، ترتیب و تمشیت امور مهمه زندگی نظیر ثبت ولادت، عروسی، تطهیر و قربانی با آنها بود. روحانیون با اخذ جرائم گوناگون مذهبی و عشریه صدقاتی، وقف و حبس املاک ضیاع و عقار و ثروت فراوان گرد آورده بودند و در حقیقت میتوان گفت با تاثیر و نفوذی که در حیات اجتماعی مردم داشتند دولتی در دولت ساسانی بوجود آورده بودند ناگفته نماند که روحانیون فرودست از این مزایا بی نصیب بودند - ریاست عالی مذهبی در این دوره با مؤبدان مؤبد بود که در عموم مسائل عملی و نظری فتوی میداد و شاه در مواقع لازم نظر او را محترم میشمرد - زندگی مردم در این دوره با مذهب رابطه محکم و ناگسستنی داشت چنانکه احکام طهارت اصغاء اعتراف گناهان و عفو و بخشایش آنها، تعیین میزان كفارة گناهان و جرائم، انجام تشریفات مذهبی و بستن کمر بند مقدس، عروسی و تشییع جنازه و شرکت در اعیان مذهبی از وظایف خاص آنان بود.

وظایف مذهبی یک فقر زردشتی

برای آنکه بهتر به نفوذ روحانیون در زندگی روزمره واقف گردیم متذکر میشویم که هر زردشتی مکلف بود روزی چهار بار آفتاب و ماه و آتش و آب را مورد ستایش قرار دهد، هر کس باید هنگام خواب و برخاستن و شستشو و بستن کمر بند و خوردن غذا و قضای حاجت و زدن عطسه و چیدن ناخن و گیسو و افروختن چراغ و امثال آن دعای مخصوصی تلاوت کند - آتش اجاق نباید هرگز خاموش شود نور آفتاب نباید بر آتش بتابد و آب با آتش نباید ملاقات کند ظروف فلزی چون مقدس بودند نباید بزنگ آلوده شوند، بعضی از این آداب و تکالیف باید با مباشرت نمایندگان مذهبی صورت گیرد روحانیون غیر از اجرای تشریفات مذهبی هدایت معنوی و اخلاقی مردم و تعلیم و تربیت طبقات ممتاز را برعهده داشتند، چه تنها این طبقه بودند که با علم و کتابت سروکار داشتند و بفرهنگ و دانش عصر خویش کم و بیش واقف بودند.

و درباریان وارد شدند بکلی تعلیمات و اندرز های زردشت را فراموش کرده و برای حفظ موقعیت سیاسی و اقتصادی خویش بانواع مظالم و جنایات دست میزدند و باجمود و بیرحمی بسیار مخالفین خود را کتف میزدند در فصل ۵۹ از میوک خرد صفات روحانیون زردشتی را چنین توصیف میکند «... الحاد، منافقی، آزوری، فراموشکاری، سودطلبی و بددینی» و چنانکه کریستنسن دانمارکی متذکر شده است «اصحاب دین جنبه قدس خویش را شامل حال حکومت دنیوی نموده بودند و خود نیز بی رکت حمایت دیوانیان در کلیه مسائل مهم زندگی هر فرد ایرانی دخالت میکردند و عبارت دیگر شخص را از گناهواره تا گور در چنگال خویش داشتند.»

احوال کشاورزان در دوره ساسانیان نیز توده عظیم کشاورزان بی زمین،

در شرایطی سخت و ناگوار زیست میکردند و از کلیه حقوق مدنی و اجتماعی بی نصیب بودند و بحکم مقررات جابرانه زمان مجبور بودند تمامی عمر به بیگاری مشغول شوند.

(آمین مارسلون) در این باره میگوید «گروه گروه از این روستائیان از بی سپاه میرفتند، گوئی ابدالدهر محکوم به بودیت هستند بهیچ وجه مزدی و پاداشی بآنان نیدادند.» در جای دیگر میگوید «اشراف مزبور خود را صاحب اختیار جان غلامان و رعایا میدانستند.»

باین ترتیب وضع کشاورزان بی زمین در ایندوره با زندگی غلامان و بردگان اختلاف چندانی نداشت و باتمام مقام ارزشی که آئین زردشت برای کشاورزی قائل بود منافع طبقاتی روحانیون زردشتی و مالکین بزرگ بآنان اجازه نداد که برای توده عظیم زحمتکشان مقام انسانی قائل شوند

کریستنسن دانمارکی مینویسد «... وضع ساکنین

شهرها بسیار موافقتر و نافعتر بحال ایشان بود تا

وضع روستائیان بحال خودشان شهریان نیز مانند

روستائیان مالیات سرانه میدادند لیکن ظاهراً از خدمت نظامی معاف بودند

و ممکن بود از تجارت و پیشه‌وری مالی جمع کرده باعتباری نائل شوند اما یکنفر (فرومایه!) جرأت نداشت که افتخار مردمان (کریم الاصل!) را توقع کند و ادعا نماید. «از این جمله بخوبی میتوان محدود و قیود طبقاتی آن عصر و اصراری که هیئت حاکمه آنزمان در حفظ آن مقررات و اصول داشتند پی برد پادشاهان و گردانندگان حکومت ساسانی بهیچ یک از طبقات خاصه کشاورزان «فرومایه!» اجازه نیدادند که از حدود صنفی و طبقاتی خویش قدمی فراتر گذارند زیرا چنین اقدامی را بحال سلطنت و طبقات ممتاز زبان بخش میدیدند.»

حدود و اردشیر بابکان در وصیت نامه خویش بچانشینان خود

قیود طبقاتی تأکید میکند «از انتقال صنفی از این اصناف از

مرتبه خویش بمرتبه دیگر جلوگیری کنید زیرا منتقل شدن مردم از مراتب خویش سبب سرعت انتقال شاهی از پادشاه است خواه بخلع خواه بکشتن، بنابراین نباید از هیچ چیز چندان ترس داشته باشید که از سری که دم گشته و یا از دمی که سر گشته... زیرا که از گردیدن مردم از حالی بحال دیگر نتیجه آن میشود که هر کس چیزهایی نه در خور او و برتر از پایه منزلت او میجوید و چون بر آنچه جست برسد چیزهایی برتر از آن میبیند و آرزوی آن میکند و در طلب آن قدم میگذارد و معلوم است که در میان عامه کسانی هستند که شاهان نزدیکتر از دیگرانند و انتقال مردم از حالات خویش باعث میشود که آنها که در پایه تالی شاهند طمع در شاهی می-بندند و آنانکه پس از ایشانند هوس مقام ایشان میکنند...»

در عهد ساسانیان بعضی مشاعل از راه ارتب و وسای ۷ دودمان میرشیده مثلا يك خانواده عهده دار نهادن تاج بر سر شاهنشاه است، خانواده دوم در امور لشگری نظارت میکنند، خانواده سوم مسئول کارهای کشوری است، خانواده چهارم کارش حکمیت در حق اشخاصی است که باهم اختلاف دارند، خانواده پنجم در وصول مالیات و حفظ خزانه سلطنت نظارت میکنند و خانواده ششم فرمانده سوار نظام و خانواده هفتم مواظب اسلحه و مهمات لشگری است. همین محدودیتهای اجتماعی و کوششی که طبقات ممتاز برای حفظ موقعیت خود ابراز میکردند سبب گردید که قرنهای ذوق و استعداد طبقات

پایین اجتماع میدانی برای ترقی و تکامل پیدانکنند، همین مظالم و جریانات غیر طبیعی سبب گردید که افکاری علیه نظام موجود پدید آید و زمینه را برای قیام مزدک و پیروان او فراهم سازد.

چگونگی اخذ مالیات
در دوره ساسانیان بزرگترین منبع عایدی دولت مالیات ارضی بود که آنرا خراج مینامیدند و در زبان عربی به خراج مبدل شد غیر از این مالیات دیگری بنام «گزیت» وجود داشت که آنرا مالیات سرانه میخواندند و ظاهراً کودکان، زنان و پیران از پرداخت مالیات ارضی معاف بودند در میان طبقات مختلفه اجتماع ایران طبقه ممتاز، روحانیون، جنگاوران و خدمت گزاران شاه از انجام کارهای تولیدی و پرداخت مالیات معاف بودند و وظیفه آنان منحصر آ حفظ دستگاه موجود و سرکوبی مخالفین بود، بار سنگین مالیات بیش از همه به طبقه محروم کشاورزان تحمیل میشد میزان خراج بدرجه حاصلخیزی زمین و خوبی و بدی آن بستگی داشت و از $\frac{1}{6}$ تا $\frac{1}{4}$ حاصل دسترنج کشاورزان بعنوان مالیات اخذ میشد. چون مأمورین دولت در گرفتن مالیات از طریق عدالت منحرف میشدند غالباً مخالفتها و مبارزاتی بین کشاورزان و مأمورین وصول مالیات یعنی کشاورزان در می گرفت. کربستن دانمارکی مینویسد «مأمورین وصول در هنگام توزیع خراج و وصول آن اجحافات بسیار میکردند و چون مطابق این روش سال بسال درآمد دولت تغییر میکرد ممکن نبوده پیشاپیش وضع مالیه را معلوم و مصارف را تخمین نمود علاوه بر این بازرسی آنها اشکال فراوان داشت و اکثر نتیجه این میشد که چون جنگی فرامیرسید پول در خزانه نبود آنوقت وضع خراجهای فوق العاده ضروری میشد...»
باین ترتیب وضع مالیه ایران تا ظهور جنبش مزدک بسیار در هم و مظالم و تبعیضات گوناگونی در مورد مؤدیان اعمال میشد چنانکه «کشاورزان قبل از ادای مالیات جرات نمیکردند بمیوه های درختان دست بزنند و اگر مأمور دارائی دیر میرسید میوه برداخت میکنند و کشاورز بیچاره از این راه زیان بسیار میدید.»
اینهمه ظلم و ستمگری و اجحافات که نسبت بکشاورزان و سایر

طبقات مولد روا میداشتند زمینه افکار عمومی را برای قبول افکار مخالف و انقلاب آماده ساخت پس از ظهور مزدک و گرویدن قباد بآئین او بسیاری از اموال منقول و غیر منقول که سابقاً در انحصار طبقات ممتاز بود در دسترس عامه مردم فرار گرفت و در روش اخذ مالیات تجدید نظر گردید و اسلوب ظالمانه دیرین چندی فراموش شد لیکن با سقوط حکومت قباد و روی کار آمدن انوشیروان اوضاع دگرگون شد و بفرمان انوشیروان اموال منقول و غیر منقولی که مزدکیان گرفته بودند بمالکین مسترد گردید.

انوشیروان برای تثبیت موقعیت خود و جلوگیری از قیام جدید مردم ناچار گردید که در روش اخذ مالیات قاعده و اصولی را ملحوظ دارد بهمین علت در دوره او نرخهای جدیدی برای مالیات منظور گردید از جمله برای هر جریب گندم و جو هفت درهم میپرداختند مالیات شخص نیز از کلیه کسانی که نشان بین بیست تا پنجاه بود اخذ میشد باستثنای بزرگان، نجباء و روحانیون، دیران، سربازان و سایر خدمتگزاران دولت.

مؤدیان بر حسب ثروتی که داشتند بچندین قسمت تقسیم میشدند، طبری ضمن توضیحی که راجع بدفاتر مالیاتی زمان خسرو میدهد آشکار میسازد که چگونه مالیاتها برفع اشراف و بزیان طبقات پائین تنظیم و تعیین میشد.

جلسه مشورتی
انوشیروان در یک جلسه مشورتی خطاب به نمایندگان طبقات گفت که پدران ما میخواهند راه و رسم مالیاتی را تغییر دهند ولی فرصت نیافتند، اکنون ما این کار را انجام دادیم و فرمودیم که بر مقدار معین از زمین مقدار معین مالیات مقرر دارند و اشخاص امین هر چهار ماه یک قسط از مالیات را اخذ کنند «شما در این باره چه میگوئید و چه میبینید» همه خاموش شدند و کسی جواب نداد چون ساعتی گذشت انوشیروان گفت پاسخ دهید، زیرا من میخواهم که وضع این قانون برضای شما باشد تا موافق عدالت افتد یکی از میان مردمان برخاست و گفت پادشاهها زمینی که امروز بر آن خراج مینهی فردا ویران میشود ولی مالیات تو همچنان بر آن میماند انوشیروان گفت ابلهی و نادانی نکن که گفتار خود را نمیفهمی، نشنیدی که گفتم هر سال زمینها را مساحت میکنم و هر زمینی که ویران است خراج از وی برمیگیرم و هر زمینی که از دست

کس بیرون شود مالیات از نام او برمیکنم؟ پس گفت تواز کدام گروهی؟
گفت از گروه دبیرانم گفت دبیران فضول باشند و بفرمود که دوات بر سرش
همی زدند تا بشکست پس جمله مردمان گفتند تدبیر آنستکه ملک فرموده
و از کمال عدالت اوست که در این باره با ما سخن گفت ...»

بعضی از سلاطین ساسانی برای جلب قلوب و یا از بیم قیام مردم،
هنگامیکه بر اربکه سلطنت جلوس میکردند مردم را از پرداخت مالیات
های معوقه معاف میکردند، غیر از کشاورزان از صنعتگران و کسبه جزء
بر حسب درآمدی که داشتند مبلغ معینی گرفته میشد و طبقه سوم ناگزیر
بودند از سن ۲۰ تا ۵۰ سالگی سه ماه به سه ماه مالیات سرانه پرداختند
علاوه بر این از توده مردم مالیاتهای دیگر بنام باج شخصی خیره بیگار
و هدایائی بنام آئین جبر ادریافت میشد مردمان غیر زردشتی (یهود و مسیحی)
مالیات سرانه دیگری نیز میپرداختند که بار آنها را به مراتب سنگینتر
میساخت باین ترتیب با اخذ این مالیاتها هزینه دولت و دربار ساسانی و
مخارج جنگ جمع آوری میشد بنا بر اطلاعی که در دست است در سال هجدهم
سلطنت خسرو دوم پرویز یعنی در سال ۶۰۸ میلادی جمع عایدات شاهنشاهی
ساسانی ۷۲۰/ هزار مقال طلا میشد که ۶۰۰/ میلیون درهم ارزش داشته
است و پیدا است که این پولها با چه وضع دلخراشی از توده زحمتکش ایرانی
بنفع اقلیت دریافت میشده است.

وضع مدنی و اجتماعی ایران

از وضع خوراک و پوشاک و جزئیات زندگی
روزمره توده ایرانی در این ایام اطلاع کافی در
دست نیست - رولسون انگلیسی در توصیف
ایرانیان قدیم چنین مینویسد: «... صورتها قدری بزرگ و تر کب آن مطبوع
و وضع رفتار ساده و نجیب و در آن اوقات اکثر این سبک را می پسندیدند
جز اینکه در دربار سلطنت فی الجمله زینت و تجملی در کار بوده است اکثر اهالی
ایران یا فارس در اراضی کوهستانی خود سکنی داشته و اوقات خود را در
زراعت و شکار میگذرانند و رسوم و آداب آبا و اجدادی خود را از دست
نمیدهند، فی الجمله درشت اطوار بودند ولی نه آن اندازه که نسبت خشونت
بتوان بآن داد لباسی که میپوشیدند عبارت بود از یک لباس تنگ یا جامه بود

از چرم که بزانو میرسید و آستینها تا مچ و دور لباس کمر بند می بستند که از
طرف جلو بسته میشد کلاه گشادی از نمند بر سر میگذاشتند و کفشهای بلند
بر پا میکردند غذای معمولی آنها نان تخم مرغ و بعضی از سبزیها یا تخم
ترتیزک و مشروب ایشان منحصر بآب بود، البته بزرگان و نجبا وضعی از این
بهتر از اکل و شرب و غیره داشتند و جامهها بسبک البسه ظریف و بلند و
اهل مد میپوشیدند و انواع گوشتها تناول میکردند و شراب زیاد میخوردند و
اغذیه را با طول و تفصیل در سفره میچیدند...»

با اینکه اظهارات رولسون راجع بخصوصیات زندگی ایرانیان قدیم
معلوم نیست مربوط بکدام دوره است معذک بطور ناقص نمونههایی از
زندگی اجتماعی ایرانیان را روشن میکند، آنچه مسلم است این توصیف
شامل حال اکثریت مردم ایران نیست.

در دوره ساسانیان مبارزات و اختلافات طبقاتی بیش از ادوار پیش
وجود داشته و در اثر استثمار شدید توده کشاورزان و همکاری روحانیون
زردشتی با طبقات ممتاز روز بروز بدبینی مردم بآئین زردشت و روش
پیشوایان آن فزونی میگرفت و این بدبینی و مخالفت مخصوصاً در دوران
سلطنت قباد بالا گرفت

چنانکه این حقیقت از نوشته چشوف شاه به تشریح بر میآید آنجا که
میگوید «... زبانهای مردمان بخونریختن شاهنشاه دراز شد...» و هم او
در جای دیگر میگوید «مردم را شهینشاه از فراخی معیشت و توسع در انفاق
منع میفرماید...»

زندگی خانوادها و قوانین مدنی

در دوره ساسانیان قوانین مدنی مفصلی بر پایه
احکام زندهاوستا وجود داشته که بر آنها فتاوی
مختلفه قضات و قضا نیز اضافه میشده است.
در این دوره مانند دوره هخامنشی اصل تعدد زوجات باعتبار خود باقی
بود و عده زنان اشراف بیزان ثروت آنها بستگی داشت، مردم زحمتکش و بی-
بضاعت بیش از یک زن نداشتند و گاه بعضی بعلت فقر از داشتن یک زن هم بی نصیب
بودند.

وضع اقتصادی و اجتماعی زن‌ها

رئیس هر خانواده در حقیقت مقام ریاست دودمان را داشت و سوگلی‌ترین زنان او بعنوان «پادشاه زن» از حقوق و مزایای بیشتری برخوردار میشد، درحالی‌که زنان خدمتکار بعنوان «چاکر زن» خوانده میشدند. ظاهراً کنیزان زرخرید و زنان اسیر جزو چاکر زن بشمار میرفتند و از جهت حقوق و مزایای اجتماعی بین آنان و زنان سوگلی اختلاف زیادی وجود داشته - شوهر مکلف بود زن برگزیده خود یعنی پادشاه زن را در تمام دوره زندگی مراقبت و نگهداری کند هر پسر بی‌تاسن بلوغ و هر دختری تا هنگام ازدواج تحت حمایت پدر خود اداره میشد اما فقط اولاد ذکور زوجهائی که عنوان چاکر زن داشتند در خانواده پدری پذیرفته میشدند.

ازدواج با محارم

در این دوره ظاهراً بعضی از ایرانیان ازدواج با محارم را جایز می‌شمردند و این رسم در عهد هخامنشیان نیز جاری بود و مردم مجاز بودند با مادر، دختر و یا خواهر خویش ازدواج کنند، چنانکه بهرام چوبین خواهر خود (گردیه) را بزنی گرفت.

رسوم خانوادگی

هنگام تولد طفل صدقه میدادند و معمولاً صدقه پسران بر دختران فزونی داشت - در نامگذاری اختیار نام کفار را گناه می‌شمردند، طفل خردسال را از چشم بد محفوظ میداشتند و در شبهای اول تولد عصاره نبات و مواد مخصوص دیگر باو می‌چشانیدند و در پرستاری و تربیت او دستور دین را مرعی میداشتند، تربیت طفل با مادر بود - اگر پسری به پدر خود حرمت نمی‌گذاشت از حق ارث محروم میشد و حق او بپدر تعلق می‌گرفت، مراسم نامزدی در کودکی و عمل ازدواج در جوانی بدون رضایت طرفین برای حفظ اصالت دودمان صورت می‌گرفت پس از تعیین مهر، شوهر مبلغی به پندرزن خود می‌پرداخت. اگر دختر جوانی که در موقع مناسب او را شوهر نداده‌اند بامردی ارتباط نامشروع پیدا می‌کرد حق نفقه از پدر داشت و از بردن ارث محروم نمیشد مشروط بر اینکه آن ارتباط را قطع نماید و اولادیکه از این ازدواج بوجود می‌آمد نفقه او بعهده پدر اولاد بود.

اگر مردی می‌مرد و فرزندی بالغ نداشت صغار و اموال میت را بقیم

میسپردند و اگر میت توانگر بود شخصی را بنام (پسر خوانده) قائم مقام او میشناختند تا ماترک او را اداره کند.

چون کسی می‌مرد مؤبدان طبق وصیت‌نامه عمل می‌کردند و اگر چیزی نداشت بازماندگان او را مؤبدان اداره می‌کردند - هر گاه کسی هنگام مرگ قسمتی از دارائی خود را باشخاص بیگانه میداد عمل او صورت قانونی نداشت - اینها بود نمونه‌ای چند از قوانین مدنی ایران در آن عصر، و با مراجعه بکتاب مذهبی آن زمان میتوان از بسیاری از قوانین آن دوره آگاهی حاصل نمود.

دادگستری در دوره ساسانیان

دستگاه قضائی در این دوره مانند عهد هخامنشیان جنبه طبقاتی داشته ارزش و اعتبار احکام قضات با مدارج تحصیلی آنان بستگی داشت. در این دوره روحانیون

وقضاة فرا گرفتن علوم مختلف زمان را بخود انحصار داده بودند و طبقات پائین بحکم مقررات و نظامات غلط زمان، از نعمت علم و فرهنگ بی‌نهییب بودند، در دوره ساسانیان قضاتی بودند که از ده الی پانزده سال علم فقه تحصیل می‌کردند و پس از آمادگی در این راه قدم میگذاشتند، چون ریاست قوه قضائیه با شاه بود اشخاصی که در مراجع عدلیه محلی به حقوق خود نمیرسیدند میتوانند بشاه شکایت کنند و چون شاه از توده مردم خیلی دور بود اینکار عملاً صورت پذیر نبود - ظاهراً در ایام مخصوص و در اعیاد نوروز و مهرگان شاه بارعام میداد و بدعاوی رسیدگی مینمود، در چنین ایامی در حضور هیربدان هیربد نخست شکایاتی که طرف آن، خسود شاه بود رسیدگی می‌شد، اگر حکم علیه شاه صادر میشد باید جبران و تلافی کند در غیر اینصورت شاکی حبس میشد و کیفر میدید، با توجه به استبداد مطلق سلاطین آن ایام نمیتوان باور کرد که کسی را قدرت و جرات آن باشد که علیه مظالم شاه اقامه دعوی کند و از عمال جابر و زورگوی او دادرسی و حق‌طلبی خواهد - بنابراین در این دوره قانون و عدالت در حق عموم طبقات اجرا نمیشد بلکه طبق اصول کلی قوانین و نظامات اجتماعی نیز جنبه طبقاتی داشته و برای سرکوبی مخالفین و طبقات محروم، و تثبیت قدرت طبقه حاکمه تدوین و اجرا میشده است و شاه و هیئت حاکمه برای حفظ منافع خویش

بآن قوانین توجه خاص داشتند و مردمانی مجرب و مورد اعتماد را باین شغل میگماشتند و غالباً آن مقام بروحانیون زردشتی واگذار میشد ورتبه آنان در ردیف دستوران ، مؤبدان و هیربدان بود.

انواع جرم
آمین مارسلون میگوید «ایرانیان از قوانین بسیار مینترسیدند ، قانون راجع به ناسپاسان و فراویان سپاه مخصوصاً بسیار سخت بود . تا جائیکه در برابر خیانت يك تن تمام خویشان او را میکشند در ایندوره جرائم بر سه نوع بود:

۱- گناه نسبت بخدا .

۲- گناه نسبت بشاه .

۳- گناه نسبت به همجنس- در گناه اول یعنی جرم نسبت به شاه و خدا کیفرش اعدام بود اما گناه سوم یعنی ارتکاب جرمی به همجنس را بطرزی خفیفتر کیفر میدادند .

محاكم هر ناحیه را یکنفر قاضی روحانی اداره مینمود و مراقبت میکرد که احکام رؤسای غیر روحانی در حدود قوانین موجود صادر شود. هر قریه نیز يك مرجع قضائی داشت که اداره آن بادهقان یا قاضی مخصوصی بود که بآن قریه اعزام میشد ، راجع باعمال و حدود اختیارات این قضات اطلاعات کافی در دست نیست قضات تحقیق هنگام بازجویی جملات فریبنده میگفتند تا مجرم را به اعتراف وادار کنند، اگر کسی شرکاء جرم را معرفی میکرد پاداش مییافت کسی که مال مسروقه را پنهان میکرد کیفر او به اندازه سارق بود - باسارقین بومی و بیگانه یکسان رفتار میشد.

مبانی حقوق عهد ساسانی
مبانی حقوق وقوانین عهد ساسانی از کتاب اوستا و تفاسیر آن واجتماع نیکان! یعنی مجموع فتاوی علمای روحانی آن زمان بدست می آمد - ظاهراً در آن دوره مهلتی برای احضار شهود و مقرراتی برای جلوگیری از اشخاص دغل و ستیزه کار و تعقیب قضات مغرض وجود داشته است.

در کتاب **نیکا دوم نساك** مقررات و طرز تعقیب کسانی که مرتکب سرقت، راهزنی، قتل، زنا ، تهدید به زنا ، توقیف غیر قانونی ، محروم کردن زخوراك ، کاستن مزد کارگران برخلاف قانون، وخساراتی که بر اثر جادوگری بر شخصی وارد آید تعیین و ذکر شده است.

آزمایش متهم
در مواقعی که نسبت به تقصیر یا بی تقصیری متهم مشکوک بودند به امتحان متوسل میشدند و آن بردونوع بود امتحان گرم عبارت بود از عبور از میان آتش و امتحان سرد بوسیله شاخه های چوب مقدس بعمل می آمد (راجع به چگونگی آزمایش سرد توضیحی داده نشده) در آن دوره کسانی که علیه نظام موجود قدمی برمیداشتند و مرتکب عصیان، خیانت بدولت، فرار از جنگ و سرپیچی از مقررات مذهب زرتشت میشدند مجازاتشان اعدام بود علاوه بر این کیفر دزدی ، راهزنی ، هتك ناموس ، را جزای بدنی و گناه اعدام تعیین میکردند از جمله قوانین ناهنجار آن دوره یکی آن بود که ارتکاب پاره ای جرائم سیاسی و مذهبی موجب هلاك مجرم و کلیه خویشاوندان او میشده است .

انواع کیفر در عهد ساسانیان
بطوریکه متذکر شدیم در دوره ساسانیان مجرمین سیاسی و کسانی که علیه حکومت مطلقه سلاطین و روحانیون زردشتی قیام میکردند به بدترین وضعی مورد شکنجه قرار میگرفتند و بعضی از آنان به قلعه فراموشی (درخوزستان) گسیل میشدند وبوضعی دلخراش جان میسپردند کیفرهایی که در مورد این دسته از مجرمین اعمال میشده بقرار زیر است :

ریختن روغن گداخته در دیده ، فرو بردن میل سرخ در چشم ، کندن تمام یا قسمتی از پوست بدن ، مصلوب و سنگسار کردن ، بایک پا سرنگون بردار کردن ، مجرم را با تازیانه زدن و بر محل زخمها سرکه و نمک، ریختن ، قطع کردن اندام، کندن پوست سر ، بریدن زبان ، ریختن سرب گداخته در گوش و چشم ، فرو بردن جوال دوز در چشم وسایر نقاط بدن، کندن گوشت بدن مجرمین باشاه آهنین و ریختن نفت بر استخوان و آتش زدن آن ، شکنجه چرخ و اعدام بر روی خرمن هیزم سوزان غیر از این کیفرهای سبعانه که علیه مخالفین دین ودولت اعمال میشده در بعضی موارد نیز زنجیر در گردن و بعضی دیگر از اعضای بدن زندانیان میافکندند و آنان را در اماکن مرطوب و تاریک بازداشت میکردند و گناه دستبند و زنجیر و کند بردست و پای مجبوسین افکننده و جانورانی را برای خوردن آنها رها میکردند غیر از آنچه ذکر شد دهشتناکترین شکنجه های آن دوره شکنجه معروف به **نه هرک**

است باین ترتیب که جلاد به ترتیب انگشتان دست و انگشتان پا و بعد دست را تا مچ و پاره تا کعب و سپس دست را تا آریج و پاره تا زانو، و آنگاه گوش و بینی و عاقبت سر را قطع میکرد.

با آنکه قسمتی از کیفرهای مندرجه در بالا از کتاب اعمال شهدای عیسوی نقل شده و بهمین علت نمیتوان مندرجات آن را از شائبه اغراض و تعصبات مذهبی و سیاسی دور انگاشت، معذک چون در سایر کتب و آثار تاریکه از آن دوره بیادگار مانده کم و بیش شدت عمل و قساوت دستگاه حاکمه آن عصر تشریح شده است نمیتوان کیفرهای نامبرده را بکلی عاری از حقیقت دانست.

محدودیت‌های مذهبی در نتیجه رسمی شدن آئین زردشت قدر و مقام روحانیون بالا گرفت و تعصب آنان در اشاعه آئین زردشت فزونی یافت در نتیجه این احوال آزادیهای مذهبی برخلاف دوران حکومت هخامنشیان و اشکانیان از ملل مختلفیکه زیر نفوذ دولت ساسانی بودند سلب گردید - کشتار وحشیانه فرقه مانوی و پیروان آئین مزدک و روش ظالمانه و نامطلوبیکه نسبت بجماعت یهودیان و عیسویان پیش گرفتند نشانه و مظهر همکاری صمیمانه دین و دولت در فرو نشانیدن عقاید و افکار جدید مذهبی و اجتماعی است - پس از آنکه دولت امپراطوری روم مذهب عیسوی را برسمیت شناخت عیسویان ایران در مقام تبلیغ مذهب خویش برآمدند و بفرکر نزدیکی بادولت امپراطوری روم افتادند، همین جریان سبب قیام دولت ساسانی علیه عیسویان گردید.

در ایندوره غیر از مذهب زردشت که مذهب رسمی عهد ساسانی است هر گونه تظاهرات مذهبی از طرف شاه و قوه مجریه او قدغن شد. اظهارات انوشیروان

تجدید عقاید و افکار

در این باره بهترین مؤید این معنی است.

«... مؤبدان مؤبد در فهرست، نام گروهی از بزرگان و اشراف را بما تقدیم داشت که برخی از ایشان مقیم دربار و پایتخت بودند و برخی در بلاد دیگر، این اشخاص بیرو دینی شدند غیر از دینی که ما از پیغمبر خود و علمای خویش بارث دریافتیم و اینان پنهانی راجع بدین خود بحث

کرده مردمان را به آن میخوانند و این امر مورث فساد مملکت میشود زیرا ملت را از داشتن يك مقصود هم آهنگ محروم میسازد، در حالیکه سعادت و سلامت ملك مستلزم آنست که همگی رعایا با پادشاه خود بکرنک بوده آنچه را که پادشاه مطابق دین خود حلال می شمارد حلال شمارند و آنچه را که او حرام می شمارد حرام بدانند...»

از سال ۳۳۹ بعد از میلاد تا مرگ شاهپور تبعید و کشتار عیسویان ادامه داشت، در سال ۴۶۲ نه هزار نفر از عیسویان به خوزستان تبعید شدند و در عهد حکومت شاهپور شانزده هزار نفر از عیسویان از دم تیغ چهل و تعصب گذشتند پس از استقرار روابط دوستی بین ایران و روم يك چند مجادلات مذهبی که رنگ سیاسی گرفته بود رو به نقصان نهادولی دیری نگذشت که در اثر جسارت و بیباکی عیسویان و اصرار بیکه آنجماعت در اعلام عقاید مذهبی خود داشتند دوران جنگهای خونین مذهبی آغاز گردید، برای آنکه به عقاید و افکار و نحوه مباحثات مذهبی در آن دوره آشنا شویم قسمتی از نامه ای را که مهر فرسی پس از مشاوره با بزرگان قوم به نجبای ارمنستان نوشته و آنان را به تبعیت از مذهب زردشت فراخوانده و پاسخی را که روحانیون عیسوی در رد این تقاضا داده اند در اینجا ذکر میکنیم:

«... ما اصول دیانت خود را که مبتنی بر حقیقت و متکی بر اساس وقواعد محکم است نوشته برای شما فرستادیم میل داریم شما که وجودتان تا این حد برای کشور مفید و برای ما عزیز است کیش مقدس و حقیقی ما را بپذیرید و دیگر در آن دیانت که همه میدانیم باطل و بیفایده است باقی نمانید...»

نجبای ارمنستان در جواب نوشتند:

«... ما هنگامیکه در حضور شاهنشاه بودیم مغان را که مقننین شما بودند مورد استهزاء قرار نمیدادیم، حال اگر ما را مجبور کنید که نوشته های آنها را بخوانیم و گفتار بزرگان بشنویم که ابدأ قابل توجه و شایسته تفکر ما نتواند بود همچنان به استهزاء مغان میپردازیم از اینرو محض خاطر شما آن نامه را که موجب استهزاء میشد باز نکردیم و دستخط شما را نخواندیم،

زیرا دینی را که میدانیم تحقیقاً باطل است و نتیجه اوهام مشتی مجانین و ابلهان بیش نیست و تفصیل موهومات آنرا علمای مزور شما شرح داده اند هرگز قابل پیروی نشناخته و اصول آنرا شایسته استماع و قرائت نمیدانیم، در حال خواندن شرایع شما مایه خنده ما میشود، هم قانون، هم قانونگذار؛ هم پیروان قانون در نظر ما شایسته استهزاء هستند، از اینجا است که ما برخلاف امریکه کرده اند اصول دیانت خود را نتوشته و نزد شما نفرستادیم... چطور میتوانیم دین حق و شریعت الهی خود را در برابر جهل شما عرضه کنیم و آنرا هدف دشمنان و استهزاء شما قرار دهیم، اما راجع به اصل دین خود اجمالاً گوئیم که مانند شما عناصر و خورشید و ماه و باد و آتش را نمیپرستیم و اینهمه خدایانیکه شما در زمین و آسمان دارید ستایش نمیکنیم، بلکه یکتا خدائی را عبادت می‌کنیم که آسمان و زمین و هر چه در آنهاست آفریده اوست...» (تلخیص از تاریخ کریستن)

این جریان بار دیگر آتش اختلافات مذهبی را برای مدتی دراز دامن زد ولی هیچگاه زجر و شکنجه‌هاییکه در عهد شاهپور دوم جاری بود تکرار نگردید و عیسویان در سایه مبارزه و مقاومت، کم‌وبیش در اقامه مراسم مذهبی آزادی یافتند.

نیروی نظامی در آندوره
 اداره حکومت ساسانی با تضادها و اختلافات شدید طبقاتی بدون سپاه و قدرت جنگی امکان پذیر نبود، تا عهد انوشیروان فرمانده کل سپاه ایران باشخصی بنام (اران سپهبد) بود لیکن از دوره انوشیروان به بعد برای آنکه قدرت نظامی در شخص واحدی متمرکز نباشد سپاه ایران به چهار قسمت منقسم گردید، قشون ایران در این دوره نیز ازدو صنف سواره و پیاده تشکیل میشد و دسته اسواران را بیشتر نجیبان و اشراف اداره میکردند و غالباً ساز و برگ و اسلحه و لوازم جنگی را شخصاً تدارک مینمودند، تجهیزات این دوره عبارت بود از شمشیر، نیزه، سپر، گرز، تبرزین، کماند، تیر، کمان، زره نیم تنه؛ جوشن ران، جوشن سینه و برگ استوان و زره اسب و غیره صنف پیاده را توده مردم تشکیل میدادند و چون باوسائل و ساز و برگ و غذای کافی مجهز نبودند تلفات آنان بسیار سنگین بود و وظیفه آنها

بیشتر خراب کردن قلعه‌ها و حفظ اسرا و نظایر آنها بود.

پایه فرهنگ و دانش در عصر ساسانیان

در دوره ساسانیان قسمت اعظم کشاورزان و شاید عموم اینها بیسواد بودند. ظاهراً دهقانان که جزو نجیبان درجه دوم و رئیس قریه محسوب میشدند و برای رسیدگی به حساب کشاورزان و کمک در اخذ مالیات در راه فرا گرفتن خط و سواد صرف وقت میکردند و همین‌ها بودند که پس از انقراض دولت ساسانی روایات تاریخی و افسانه‌های گذشته را جمع‌آوری کرده‌اند، علاوه بر این جماعت، بعضی از تجار و کسبه شهرها برای تنظیم کار و رتق ورتق امور مالی خود از قرائت و کتابت و تنظیم حساب اطلاع مختصری داشتند، از این اقلیت که بگذریم بقیه مردم از عالم فرهنگ و دانش بی‌خبر بودند و علم و سواد منحصرأ در خانواده روحانیون بود و کاملاً جنبه مذهبی و طبقاتی داشت و معمولاً روحانیون پسران طبقات ممتاز خواندن و نوشتن را می‌آموختند.

کریستن دانمارکی راجع به طرز تعلیم کودکان و طبقات ممتاز چنین مینویسد:

«نجیب زادگان مانند عهد هخامنشی در دربار با جوانان خاندان سلطنتی در تحت ریاست آموزگار به تعالیم مشغول میشدند... خواندن و نوشتن و حساب و چوگان بازی و شطرنج و سواری و شکار را در آنجا فرا میگرفتند...»

ظاهراً جوانان طبقات عالی در سن پانزده سالگی مکلف بودند تربیت بدنی و اخلاقی را طبق اصول دیانت از روی اوستا و زند فراگیرند و در سن بیست سالگی مورد آزمایش دانشمندان و هیربدان قرار گیرند، از مختصات عهد ساسانیان نفوذ تمدن و علوم و آراء فلسفی یونانیان در ایران است در این دوره فقط عده‌ای ناچیز از طبقات ممتاز ایران وقت خود را صرف مطالعات علمی و فلسفی مینمودند.

در متن و تفسیر کتاب اوستا فصل جامعی راجع به نباتات طبی و انواع معالجه و مقام اطباء ذکر شده است از جمله در توصیف پزشك شایسته میگوید: «طیب دانا کسی است که بتواند بدقت بیماران را معاینه کند و کتاب بسیار خوانده باشد، اعضای بدن و مفاصل را بشناسد، و اطلاعاتی راجع به ادویه داشته باشد، محبوب و شیرین سخن باشد و با رنجوران از روی شکیبایی و مهربانی رفتار کند»
مدرسه طب، گندی شاهپور که پس از انقراض ساسانیان باقی ماند، مرکز مهم علم طب بشمار میرفت و برزویه طبیب دانشمند معروف که در عهد خسرو اول میزیسته ریاست اطباء را به عهده داشته است؛ در این دوره عقاید فلسفی از سرزمین یونان و هند بایران راه یافت و با وجود تعدید شدید عقاید و افکار از دوره انوشیروان بیحد کم و بیش نظریات و آراء فرق گوناگون در ایران منتشر گردید، بموجب معاهده صلحی که بین ایران و روم منعقد شد شاه ایران مکلف گردید که عیسویان را در برابر عقاید مذهبی آزادی بخشد بهمین مناسبت انجیل بزبان پهلوی ترجمه گردید.

در نتیجه لشکرکشی اسکندر و آمد و رفت های اقتصادی و سیاسی و بکمی جمعیت از عیسویان عقاید فلسفی یونانیان در ایران منتشر شد، از جمله يك نفر از عیسویان ایران بنام (Poulus-Persa) پولوس پرسا مختصری از منطق ارسطو را ترجمه کرد وی با مراجعه بآثار فلاسفه یونان عقاید و نظریات مختلفی را که راجع به خدا و جهان وجود دارد چنین توصیف میکند.

« بعضی بیک خدا قائلند و برخی به خدایان بسیار عقیده دارند، جماعتی گویند خدا صفات متضاد دارد و برخی منکر آن صفات در خدا هستند، جمعی معتقدند که خدا بر همه چیز قادر است، و گروهی انکار میکنند که بر همه چیز قادر باشد، جماعتی گویند دنیا و مافیها را او آفریده و بعضی انکار میکنند که او خالق تمام چیزها باشد برخی معتقد به حدوث و برخی معتقد به قدم عالمند ... »

(از کتاب کریستنسن)

پلوس در کتاب خود مقام فلسفه را مافوق دین دانسته است - از جمله وقایع عهد خسرو انوشیروان یکی اینست که در سال ۵۲۹ مدرسه فلسفی آتن تعطیل گردید و هفت تن از فیلسوفان عالیقدر یونانی بحکم ضرورت بخاک ایران پناه آوردند این دانشمندان پس از اقامت در سرزمین ایران و مشاهده وضع ناگوار اجتماعی این مملکت از کرده خود نادم شدند و از تعدی اشراف به زیردستان و مظالم هیئت حاکمه به تنگ آمده از ایران رخت بر بستند، کریستنسن در این باره مینویسد: «... طبعاً از بعضی رسوم ایرانیان مثل قواعد ازدواج و طرز معامله با اموات رنجیده خاطر شدند ولی تنها این علت نبود که زندگی در ایران را برای آنان ناگوار ساخته بود بلکه بیشتر از اصول طبقاتی ایران و فاصله اینکه میان طبقات وجود داشته و تنگدستی عامه منزجر شدند ... » با وجود بازگشت این هیئت افکار فلسفی یونانیان از طرق مختلف در ایران منتشر گردید و به بیداری ملت ایران کمک کرد بعقیده کریستنسن «ایرانیان همواره ازدانش یونان و رم استفاده میکردند، در آن زمان اشخاصی بوده اند که کمابیش اوقات خود را منحصر اصراف مطالعات علمی مینموده اند.» غیر از روحانیون؛ دهقانان، بعضی از افراد طبقات ممتاز و زنان وابسته به آنها نیز گاهی تعلیمات بسیار عمیقی تحصیل میکردند؛ فرهنگ هندی نیز در میان ایرانیان رواج یافت و بطوریکه از کتاب (رساله شطرنج) که از عهد ساسانیان بیادگار مانده استنباط میشود غیر از بازی شطرنج بعضی کتب سودمند هندی نیز بزبان پهلوی ترجمه شده - در این دوره اندر زهای اخلاقی و اجتماعی بر اساس مذهبی منتشر میگردد با اینحال روز بروز از قدرت و نفوذ روحانیون که گفتار آنان با کردارشان اختلاف فراوان داشت کم میشد و توده مردم به سستی پاره ای از معتقدات خود پی میبردند و تعصبات مذهبی تخفیف می یافت تا جائیکه بگفته کریستنسن در محافل دانشمندان «... حکمت عملی به احکام دینی پیشی گرفت و با توسعه افق و انبساط افکار جدید رفته رفته دامنه شك و وسعت یافت و سادگی افسانه های باستانی که در اجزای دین مز دیسنی وارد بود تدریجاً حتی علمای دین را ناراحت و مشوش نمود ناچار تأویلات استدلالی برای حکایات مزبور پیش آوردند و از راههای عقلی در

اثبات آنها کوشیدند... از جمله یکی از مغان در مباحثه بایک نفر روحانی عیسوی گفته است: « ما بهیچوجه آتش را خدا نمیدانیم بلکه بوسیله آتش خدا را میستائیم. » تحت تأثیر افکار جدید و در اثر انحرافات اصولی روحانیون زردشتی ماهیت این مذهب تغییر کرد و بسیاری از تعلیمات سودمند آن از بین رفت و در اثر فقر و یأس که مولود غارتگری اقلیت حا کمه بود زمینه افکار تصوفی و میل به زهد و ترک دنیا در مردم محروم و غارت شده ایران فراهم شده بود؛ همین شرایط اقتصادی و اجتماعی سبب گردید که تصوف در دین زردشت راه یابد در این دوره عقاید زروانیان که سراپا تصوف بود بقضا و قدر اعتقادی تمام داشتند اشاعه و انتشار یافت این جماعت میگفتند: « مرد هر چند صاحب عقلی قوی و روحی نیرومند باشد با قضا بر نتواند آمد زیرا چون قضای محتوم مردی را سعید یا شقی کرد ، دانا از کار فروماند و نادان بداندیشه در کار چست و چالاک گردد ، کم دلان دلیر و دلیران کم دل شوند مردم کوشا کاهلی گزینند و کاهلان به کوشی در آیند. »

باین ترتیب تحت تأثیر شرایط نامساعد اقتصادی زمینه برای اشاعه افکار تصوفی آماده شد و چنانکه دیدیم زروانیان یکباره منکر نتایج کار و کوشش شدند و قضا و قدر را اصل حیات بشری خواندند . برای آنکه بهتر به تشتم فکری آن عهد واقف گردیم جمله ای چند از کتاب موسوم به شکند گونانیک و یزار (یعنی توضیحی که شک و گمان را براندازد) را در اینجا ذکر میکنیم :

« طایفه ای موسوم به دهری که منکر وجود خدایتعالی هستند بر آنند که هیچ تکلیف دینی بر آنان وارد نیست ، و مکلف به عمل خیر نیستند ،... گویند این عالم با حوادث گوناگونی که در آن رخ میدهد و ترکیب اجسام و ترتیب اعمال و تضاد اشیاء و اختلاط عناصر بایکدیگر همه ناشی از تحولات زمان نامتناهی است و مدعی اند که نه برای عمل نیک پاداشی هست و نه برای گناه کیفری ، نه بهشتی هست نه دوزخی ، نه چیزی که انسان را بکار زشت یا عمل نیک بکشاند و نیز گویند که جز مادیات چیزی در عالم نیست روح وجود ندارد... »

بر زویه طبیب که از دانشمندان دوران اخیر حکومت ساسانی است اوضاع فکری و اجتماعی آن زمان را چنین توصیف میکند «...خلاف میان اصحاب ملتها هر چه ظاهر تر ، برخی بطریق ارث دست در شاخی زده، طایفه ای از جهة متابعت پادشاهان و بیم جان پای بر رکنی نهاده جماعتی از بهر حطام دنیا و رفعت منزلت میان مردمان؛ دل در پشتوان پوسیده ای بسته و تکیه بر استخوان توده ای کرده و اختلاف میان ایشان در معرفت خالق و ابتداء خلق و کار بینهایت ؛ هر چه ظاهر تر ، و رای هر یک بر این مقرر که من مصیبت خصم من مبطل و مخطی ، با این فکر در بیابان تردد و حیرت یکچندی بگشتم » و در فراز و نشیب آن لختی پوئیدم ، البته نه راه سوی مقصد بیرون توانستم بردنه بر سمت راه حق دلیلی نشان یافتم ، بضرورت ؛ عزیمت مصمم گشت بر آنکه علماء هر صنف را به بینم و از اصول و فروع معتقد ایشان استکشافی کنم و بکوشم تا بینتی صادق و دلپذیر بدست آید ، این اجتهاد بجای آوردم و شرایط بحث اندر آن بر عایت رسانیدم و هر طایفه که دیدم در ترجیح دین و تفصیل مذهب خویش سخنی میگفتند و کرد تقبیح ملت و نفی حجت مخالفان می گشتند ، بهیچ تاویل در بی ایشان نتوانستم رفتن و در دخوش را درمان نیافتم و روشن شد که بنای سخن ایشان بر هوی بود و هیچ چیز نگشاد که ضمیم اهل خرد آن را قبول کردی ... سرانجام بر زویه مینویسد که « صواب آنست که بر مواظبت و ملازمت اعمال خیر که ز بدد همه ادیان است اقتصار نمایم . »

به این ترتیب از اواخر حکومت ساسانی ، در نتیجه تغییر اوضاع اجتماعی آمدورفت های تجارتنی ، مهاجرت عده ای از فلاسفه یونانی به ایران ، و ترجمه و انتشار بعضی از آثار متفکرین یونانی تضاد شدید طبقاتی ، ربا کاری و تعدی و تجاوز روحانیون و علل و عوامل دیگر بنیان عقاید مردم نسبت بدین و دولت سست شده بود . تحت تأثیر همین جریانات روحانیون زردشتی دریافتند که برای بقاء آئین زردشت و مقاومت در برابر منطقیهای جدید چاره ای جز کاستن اوهام و خرافات دینی ندارند لذا ناچار موضوع پرستش خورشید و اساطیر مربوط بتکوین جهان و پیدایش انسان و بسیاری دیگر از نظریات دیرین مذهبی را از بین بردند . سعی کردند بین دین و علم و عقل تا حدی که ممکن است سازگاری پدید آورند .

وضع اقتصادی ایران در دوره ساسانیان

در دوره حکومت ساسانی در نتیجه امنیت و تمرکز نسبی که حاصل شده بود زمینه برای پیشرفت تجارت و بازرگانی آماده گردید، آمدورفت تجار سبب شد که اطلاعات جغرافیائی درباره آسیا، اروپا و آفریقا وسعت گیرد و مردم کم و بیش از اوضاع چین و بعضی از ممالک آفریقا و آسیا با خبر گردند.

در نتیجه سوداگری و استثمار شدید دهقانان، عده‌ای ثروت فراوان گرد آورده و جمعی با فقر و تنگدستی دست بگریبان شدند، بهمین علت خیرخواهان و بعضی از پیران آئین زردشت مردم را بعدل و انصاف دعوت کردند و رباخواری و حتی وام دادن را عملی ناپسند خواندند، ولی اندرزهای آنان در دل اصحاب قدرت مؤثر نیفتاد، و روز بروز فشار و تحمیلات به اکثریت مردم فزونی گرفت، چنانکه خواهیم دید ظهور جنبش مزدکی و قیام عملی مردم علیه محترکین و غاصبین، عکس العمل مظالم و زورگویی های طبقات ممتاز بود و چنانچه این جنبش صورت نیگسرفت هرگز قباد و جانشین او انوشیروان قدمی در راه تعدیل مالیات‌ها و بهبود وضع کشاورزان برنمیداشتند.

دستگاه حکومت ساسانی از راه تحدیدات گمرکی قسمتی از بازرگانی دنیای آنروز را بخود انحصار داده بود، دکتر تقی نصر در کتاب علم اقتصاد مینویسد:

«... برای ترویج صنایع ابریشم در ایران از عبور ابریشمهای خام چین از کشور بمقصد اروپای شرقی جلوگیری مینموده‌اند تا ابرانیان آنرا خریده و بافته صادر کنند، همچنین از پیمانهاییکه باروم بسته‌اند، پیداست که متوجه تعیین گمرکها و خطوط تجارتنی بصرغه کشور بوده‌اند - علاوه ساسانیان يك نیروی دریائی تجاری تأسیس نموده و رفته رفته نیروی دریائی رومیها و حبشیهارا از دریاهای خاور، دور ساختند، اهمیتی که در حقوق

ساسانیان بمالکیت شخصی و پیمانها داده میشد يك عامل مؤثر دیگر در تعیین اوضاع اقتصادی باید محسوب گردد.»

در کتاب ایران اقتصادی از قول دانشمند رومی Sénèque le Tragique که در قرن اول میلادی میزیسته چنین مینویسد، «... امروز دریاهای مقهور آدمیزاده شده‌اند دیگر بکشتیهائی که ساخت «مینرو» باشد (مقصود یکی از خدایان رومی است) و يك شهریار یونانی آنرا ناخدائی کند احتیاجی نمانده، قایقهای عادی از روی گردابها بسهولت میروند و می‌آیند، حدود ممالک تغییر یافته، در ماوراء بخار شهرها آبادان شده، در عرصه جهان که جسارت آدمی آنرا مینوردد، هیچ چیز برجائی که داشت باقی نیست، هندی بر صفحه بخرهای ارس گردش میکنند و ایرانی آب رود های رن و آلب را می‌آشامد، چندقرنی نخواهد گذشت که عبور از اقیانوسها نیز ممکن شده و دنیاهای تازه تری کشف گشته، زمینهای نوینی زیر پای آدم طی شوند ...»

مدارك تاریخی نشان میدهد که در همین ایام در کشور چین، حبشه، یمن، مصر و سرانندیب و بعضی دیگر از کشورهای آسیا، اروپا و آفریقا جنب و جوش و فعالیتهای بازرگانی وجود داشته و سفرا و نمایندگان بین این ممالک آمد و رفت داشته‌اند، شهر اسکندریه در این دوره مقام بازرگانی مهمی داشته و بطوریکه یکی از رجال عهد نرون نوشته است «... در آنجا سوداگران هندی، ایرانی، باختری و... تجارت داشتند..»

سیاست اقتصادی در این دوره
در دوره ساسانیان مانند عهد اشکانیان کوشش دولت این بوده است که از ارتباط مستقیم چین و هندوستان با ممالک غرب جلوگیری نماید و ابریشم و سایر کالاها را از ممالک شرق خریداری و بقیمتی گرانتر بکشورهای غربی بفروشد آمدورفت و فعالیتهای بازرگانی در این دوره نه تنها از راه خشکی بلکه از طریق دریا نیز صورت میگرفت، زیرا دریا نوردان در این عصر بوجود بادهای موسمی پی برده بودند و کشتیهای رومی اواسط تابستان که باد مغرب میوزید رو به هندوستان بادبان کشتی را بلند میکردند، این طرز استفاده از کشتیرانی تا کشف قوه بخار در غالب ممالک معمول بود در دوره

ساسانیان نیروی دریائی ایران با روم رقابت مینمود پرفسور «رنو» ضمن توضیح علل زوال قدرت روم مینویسد :

« ... بزرگترین عامل ایجاد چنین وضع ناهنجاری ایرانیان بودند، برای مردم محقق مشکل است، جدوجهد و کوششی را که حکومت ایران در جلب جنبشهای تجاری عالم بظنک خود مبذول میداشتند اندازه بگیرد.... باچنان مهارتی ایرانیان بکارپرداختند که بکوقت امپراطوری روم ملتفت شد که هرچا روی میآورد با ایرانیها مقابل است. »

مصنوعات ایران در عهد ساسانیان نیز با اینکه بزرگترین فعالیت اقتصادی را کشاورزی تشکیل میداد معذک در بعضی از شهرهای ایران مانند عهد هخامنشی فعالیتهای صنعتی نیز وجود داشته است بطوریکه از کتب و آثار آن دوره برمیآید در بعضی از نقاط ایران، تهیه پارچههای لطیف از پشم و کرک و ابریشم معمول بود، مخصوصاً در مرو، ری، اهواز، شوشتر، شالهای کرگی، پشمی، حریر، دیبا در کار. گاهها تهیه میشده، علاوه بر این صنعت نجاری و آهنگری در ایران خالی از اهمیت نبود. چنانکه کالسکههای ساخت ایران، در ظرافت و زیبایی مشهور بوده است، کارخانه شیشه گری نیز در ایران بود و ظاهراً صنعت شیشه سازی در نیمه اول قرن پنجم بعد از میلاد از ایران بچین منتقل گردیده است.

علل سقوط حکومت ساسانیان چنانکه از مطالعه در اوضاع اجتماعی ایران در دوره ساسانیان بر میآید، مردم این مملکت؛ مخصوصاً در دوره اخیر حکومت این سلسله بیش از پیش از وضع عمومی خود ناراضی بودند، اختلاف طبقاتی، بیکاری و زورگویی اشراف و طبقات ممتاز و معاف بودن آنان از پرداخت مالیات و انجام کار تولیدی، تعدی مالکین و دهقانان نسبت بکشاورزان، تحمیل خراجهای سنگین بطبقات پائین، ظلم و بیدادگری با اقلیتهای مذهبی و مخالفین حکومت، ادامه سیاست جنگ باملل مجاور ناتوانی هیئت حاکمه و دیگر علل اقتصادی و سیاسی بنیان حکومت ساسانی را متزلزل کرده بود و مردم ستمدیده ایران همواره منتظر و مترصد بودند تا از عوامل مساعد داخلی و خارجی برفع خویش

استفاده کنند و زنجیرهای محکم مقررات اجتماعی را که جزرنج اکثریت و راحت اقلیت چیزی در بر نداشت از هم بگسلند و خود را از مظالم نامحدود سلاطین و خداوندان پول و زور خلاصی بخشند. در اواخر تشتت و اختلاف در دستگاه حکومت بعدی بود که در مدت ۴ سال ۱۰ تن دعوی سلطنت کردند و هر یک چندی براریکه سلطنت تکیه زد، ناعاقبت یکی از اخلاف خسرو پرویز که در فارس متواری بود، حکم عدهای از اشراف بسلطنت رسید، نفرت عمومی از دستگاه سلطنت بعدی بود که چون شیرویه دعوی پادشاهی کرد، خسرو با بفرار نهاد ولی او را دستگیر کردند و بخانه ای که انبار گنج بود جای دادند هنگامیکه خسرو را از خانه مزبور میبرند یکی از پیشهوران (کشفگری) در راه با آن جماعت که خسرو را میبردند مصادف شد و شاه را در زیر روپوشی که بر او افکنده بودند شناخت و با قالب کفشی که در دست داشت ضربتی بر او نواخت. اکثریت قاطع ملت ایران یعنی طبقه کشاورزان و کارگران و پیشهوران جزء از حداقل زندگی و از کلیه حقوق مدنی و اجتماعی بی بهره بودند و جز کار کردن؛ پرداخت مالیات و شرکت در خدمات سربازی برای آنان حق و وظیفه ای قائل نبودند، همین عوامل روز بروز بر عدم رضایت عمومی میافزود؛ حکایت و هرام که قسمتی از آنرا در اینجا نقل میکنیم نمونه ای از وضع پریشان اکثریت مردم در آن دوره است «... و هرام پس از آنکه حکومت مستعجلش بسر آمد و بگریز نهاد و در خانه پیره زنی درآمد. عجز در غربالی کهنه، نان کشکین پیش او نهاد و چون جام نداشت شراب را در پوست کدوئی بخت.»

برای آنکه بهتر به اختلاف عظیم طبقاتی واقف گردیم لازم است نمونه ای چند از تجملات دربار سلاطین و اشراف ایرانی را نبرد آن دوره ذکر کنیم:

کریستنسن مینویسد: ۱۲ چیز شگفت آمیز از دستگاه خسرو حکایت کرده اند که از آن جمله است «قصر تیسفون، درفش کاویانی، زن اوشیرین رامشگران و مغنیان دربار؛ سرکش و باربد، ریدک خوش آرزو، سبذیز، و فیل سفید...» دیگر از عجایب دستگاه خسرو پرویز «... یکی شطرنجی بود که مهرهایش را از باقوت و زمرد ساخته بودند، دیگر نردی از بسد و

فیروزه؛ دیگر قطعه زری بوزن ۲۰۰ مثقال که چون موم نرم بود و میتوانستند با شکل مختلف در آورند، دیگر دستاری که شاه دست را با او پاک میکرد و چون چرکین میشد در آتش میافکندند، آتش چرک را پاک میکرد ولی آنرا نمیسوخت «ظاهراً این دستار از پنبه کوهی بود. «خسرو تاجی داشت که ۶۰ من زر خالص در آن بکار برده بودند و مرواریدهای آن تاج هر یک بمقدار بیضه گنجشک بود، یا قوت‌های رمانی آن در شب چون چراغ روشنایی میداد و آن را در شبان تار بجای چراغ بکار میبردند؛ زمرد هایش دیده افعی را کور میکرد، زنجیری بطول ۷۰ زرع از سقف آویخته و تاج را بقسمی بآن بسته بودند که بر سر پادشاه قرار میگرفت و از وزن آن آسیبی به او نمیرسانید.»

اما بزرگترین نقایس خسرو پرویز تخت طاقدیس بود (یعنی تختی که بشکل طاق است) و تعالیمی آن را چنین توصیف میکنند «این سریری بود از عاج و ساج که صفایح و نرده‌های آن از سیم و زر بود؛ ۱۸۰ زراع طول و ۱۳۰ زراع عرض داشت روی پله‌های آنرا با چوب سیاه و آبنوس زر کوب فرش کرده بودند، آسمانه این تخت از زر و لاجورد و صور فلکی و کواکب و بروج سماوی و هفت کشور و صور پادشاهان و هیئت‌های آنان را در مجالس بزم و ایام رزم و هنگام شکار بر آن نقش کرده بودند، در آن آلتی بود برای تعیین ساعات روز، چهار قالی از دیبای بافته مرصع بر او آید و یا قوت در آن تخت گسترده بودند که هر یک تناسب با یکی از فصول سال داشت...» زندگی سلاطین و درباریان آمیخته به انواع شکوه و جلال بود مرحوم مشیرالدوله مینویسد «خسرو پرویز بعد از انوشیروان معروفترین شاه ساسانی است، از قصور عالی و حرمسرا و تجملات دربار او حکایت‌ها مانده و از او شعرای دوره اسلامی داستانها گفته یا سروده‌اند خزانه‌ها و گنجها و تجملات او را احدی از شاهان سابق ساسانی نداشته عدّه زنان این شاه را مورخین سه هزار نوشته‌اند، علاوه بر اینها چند هزار کنیزک برای سرودن و نواختن جزو حرمسرای او بودند، از اینجا میتوان فهمید که مخارج دربار ایران در آن زمان چه بوده و اگر در نظر آوریم که خسرو پرویز در مجلس در مقام مدافعه از خود میگفته که موجودی خزانه ایران را ۴ برابر کرده و مخارج

جنگهای ۲۵ ساله او را با بیژانس علاوه کنیم، به آسانی میتوان دریافت چه تحمیلاتی در زمان او بر مردم ایران میشده...»

علاوه بر این طبقات ممتاز نیز هر یک بر حسب قدرت و نفوذی که داشتند زندگی مرفه و پرطمطراقی برای خود فراهم میکردند و با دوشیدن شیرۀ جان مظلومین و سایل تعیش و راحت خویش را فراهم میکردند «توانگران و مردان صاحب مقام برای هر فصلی جامه‌ای از پارچه خاص داشتند» هیونگ تسیانگ گوید جامه ایرانیان از پوست یا پشم یا نمد یا ابریشم منقش ساخته شده است موی سر را منظم میکنند و سر برهنه راه میروند.

عیاشی و خوشگذرانی با زنان در دربار و در میان طبقات عالیۀ رواجی بسزا داشت در یکی از رسالات آن دوره در توصیف زیباترین زنان چنین نوشته «بهترین زن آنستکه پیوسته در اندیشه عشق و محبت مرد باشد اما از حیث اندام و هیئت نیکوترین زن کسی است که بالائی میانه و سینه فراخ و سر و سرین و گردنی خوش ساخت و پاهائی خرد و قامتی بازیک و کف‌هائی مقعر و انگشتانی کشیده و تنی نرم و استوار دارد، باید پستانش چون بهر ناخنش چون برف سفید باشد و رنکش سرخ چون انار و چشمش بادامی و مژگانش بناز کی پشم بره و دندانهاش سفید و ظریف و... و گیسوانش دراز و سیاه مایل بسرخ باشد و هرگز گستاخ سخن نراند...» همیشه دربار سلطان و قصور اشراف از بوی عود، عنبر، اشهب و مشک و کافور و صندل معطر بود و از بهترین و مطبوع‌ترین اغذیه تناول میکردند با بهترین شرابها سر مست عیش میشدند، از آواز بهترین رامشگران و سازندگان لذت میبردند.

اینها بود مظاهری از اختلاف زندگی اشراف با طبقات محروم و ستمکش؛ ایران در دوره ساسانیان، غیر از عواملی که یاد کردیم عامل دیگری که به انقراض حکومت ساسانی کمک کرد؛ انحطاط اخلاقی روحانیون رزدشتی و همکاری و همقدمی آنان با طبقه اشراف بوده است در فصل ۵۹ مینوگه خرد درباره عیوب روحانیون چنین مینویسد ارتداد؛ حرص؛ غفلت، مشاغل تجاری، دلبستگی بسیار بحطام دنیوی و سستی ایمان در مسائل دینی. «به این ترتیب در دوران اخیر حکومت ساسانی فاصله طبقات سرعت فزونی میگرفت و طبقه حاکمه و ثروتمندان جز در راه منافع شخصی

قدیمی برنمیداشتند و اکثریت زحمتکشان جز کار پرداخت مالیاتهای سنگین و شرکت در جنگهای بیحاصل حق و وظیفه‌ای نداشتند، برای آنکه بهصائب و بدبختیهای مردم درآیندوره واقف گردیم، بهتر آنستکه قسمتی از گفتار برزویه را که آئینه اوضاع اجتماعی آنزمان است عیناً نقل کنیم « در این روزگار تیره که خیرات بر اطلاق روی بتراجع نهاده است و همت مردمان از تقدم حسنات قاصر گشته ... میبینیم که کارهای زمانه میل به ادبار دارد و چنانستی که خیرات مردمان را وداع کردستی و افعال ستوده و اقوال پسندیده مدروس گشته و عدل ناپیدا و جور ظاهر و لو بود نائت مستولی ، و کرم و مروت متواری و دوستیها ضعیف و عداوتها قوی ، و نیکمردان رنجور و مستذل ، و شریبان فارغ و محترم و مکر و خدیعت بیدار و وفا و حریت در خواب و دروغ مؤثر و مشر و راستی مهجور و مردود و حق منهزم ، و باطل مظفر و مظلوم محق ذلیل ؛ عالم غدار و زاهد مکار بدین معانی شادمان و بحصول این ابواب تازه روی و خندان ... »

طبیعی است با وجود چنین اختلاف عظیمی دوام حکومت امکان پذیر نبود ؛ پس از ظهور اسلام مردم محروم و غارت شده ایران برای رهایی از قیود قدیم در برابر نیروی مهاجم عرب مقاومتی نشان ندادند ؛ بهمین علت در مدتی کوتاه دولت ساسانی و سازمانهای آن در حیطه قدرت اعراب قرار گرفت و مردم ایران برای نجات از مظالم دولت ورهائی از مقررات طبقاتی عهد ساسانی از مذهب اسلام که نسبت بمذهب زردشت منطقی مترقی و انقلابی داشت و سخن از برابری و مساوات میگفت استقبال نمودند و در مقابل قوای مهاجم عرب پایداری مؤثری نکردند ؛ در خلال این جنگها بسیاری از مفاخر و آثار تمدن قوم ایرانی دستخوش نهب و غارت گردید، درفش کاویانی که مظهر قیام ملت ایران علیه ظلم و استبداد بود با کلیه جواهرات آن و قالی معروف به بهار کسری که نمونه‌ای از هنر ملت باستانی ما بود بدستور عمر قطعه قطعه گردید و بین اصحاب او تقسیم شد ؛ کلیه خزائن ؛ اموال و جواهراتی که از راه ظلم و ستمگری از ملل مغلوب آسیای غربی و مردم ایران گردآوری شده بود بین اعراب تقسیم شد .

به این ترتیب حکومت ساسانی که در نیمه اول قرن سوم (۲۲۴ میلادی) بدست اردشیر بابکان پایه گذاری شده بود در سال ۶۵۲ میلادی باشکست یزدگرد پایان یافت ولی ملت مبارز ایران همچنان پایدار ماند و چنانکه در فصل بعد خواهیم دید ؛ در دوران حکومت عباسی عملا ایرانیان بودند که حکومت اسلامی را اداره میکردند و خلفا در حقیقت مجری تعلیمات و نظریات وزرای ایرانی بودند .

فصل سیزدهم

ظهور متمدنترین و بشر دوستان

در سرزمین ایران

پایه معتقدات آریاها پایه معتقدات مذهبی آریاها پرستش قوای طبیعی بود ولی بعد ها به پرستش خدایان معنوی و اخلاقی نیز گرویدند، ظاهراً «اهور» پروردگار و مظهر پیمان و حقوق بود. و مافوق اهورا؛ «مزدا» قرار داشته است، مزدا برای نوع بشر سعادت، تمدن، عمران و آسایش طلب میکرد.

در حالیکه «دیوا» طالب نکبت و تیره بختی مردم بود - اهورا مزدا خدای بزرگ طوایف متمدن و شهر نشین بود و بقبیله و قوم خاص تعلق نداشته بلکه او خالق جهان و آفریننده انسان محسوب میشد

ظهور زرتشت تاریخ ظهور زرتشت بطور مشخص معلوم نیست. اهل تحقیق تاریخ ظهور او را از دوهزار تا ۶۰۰ سال قبل از میلاد مسیح حدس زده اند و ظاهراً در یکی از نواحی شرقی ایران قیام کرده و با تکمیل و اصلاح آئین مزدانی مردم را به دین جدید خود دعوت کرده است.

در کتاب اوستا که منسوب به زرتشت است در طول زمان تغییرات

زیادی روی داده است و معلوم نیست که چقدر از کتاب حاضر نتیجه فکر زرتشت است، این کتاب در آغاز امر در هزاران پوست گاو با دقت بسیار نوشته شده، ولی با گذشت زمان و حمله اسکندر بسیاری از نسخ آن دستخوش نیستی و زوال شد؛ ظاهراً در زمان اردشیر بابکان جمع آوری و تدوین اوستا آغاز گردید و در دوران سلطنت شاهپوردوم با تصویب یکی از موبدان کتاب اوستا کاملاً گرد آوری شد و مورد قبول عامه و مظهر آئین زرتشت گردید.

اصول عقاید زرتشت آئین زرتشت در سرزمین ایران یعنی کشوری که

سکنه آن بکار فلاحت اشتغال داشته اند ظهور نمود بهمین علت در مذهب زردشت فعالیتهای کشاورزی تاکید و توصیه شده است «کسیکه نخم زراعت می باشد؛ آشوبی میکارد و در ترویج آئین مزدا میکوشد پاداش چنین کسی با صد دعا و عبادت یکسان و از هزار بار اداء مراسم مذهبی و صد هزار قربانی نیکوتر خواهد بود.»

(و ندیداد فرگرد ۳ فقره ۳۱)

بگفته دکتر نقی ارانی «عقاید زرتشت یک عامل ترقی برای آن زمان بوده است و مردم را بزندگی دهقانی، شهرنشینی، محبت به حیوانات اهلی مفید و سگ و گاو و احترام به آب و به درخت و زراعت دعوت میکرده است، و لازم نیست ما شرح دهیم چگونه این مذهب نیز کاملاً تحت تاثیر شرایط مادی محیط ظاهر شده است.

احترام سگ برای پاسبانی گله و احترام گاو برای زراعت و احترام بآب و درخت در سرزمین گرم و خشک صرفاً بواسطه احتیاج مادی است. اگر صرف ترحم بموجودات زنده از نظر اخلاق مورد توجه زردشت بود ممکن بود بجای سگ و گاو مثلاً سوسمار و وزغ را برای احترام پیشنهاد کند. چون مذهب زردشت مادی است اصولاً عاری از عناصر عرفان است منتها این مذهب نیز مانند سایر مذاهب بعدها دستخوش پیش آمدهای تاریخ شده است» (از عرفان و اصول مادی)

نمونه ای چند از
تعلیمات مادی
زردشت

در بهرام یشت کرده ۲۰ فقره ۶۱ نوشته شده «نیرو
برای حیوانات، درود بحیوانات، نوازش بحیوانات
از برای خوراک و بوشاک، زراعت برای حیوانات،
از برای معاش خودمان باید آنان را پرورش دهیم.»

(اهورامزدا اندک چیزی را برای اسراف نیافریده دختری
که پنبه میرسد اگر ذره ای از آن تلف کند خطاست)

«وندیدادفرگرد ۵ فقره ۶۰»

(... هر کس چیزی خورد که از کار و کوشش خود بدست
نیاورده باشد چنان نماید که سر دیگری را در کف گرفته مغز
آفرامیخورد.)

«میو خرد پرسش ۱ باب ۲.»

(کسی که نسبت بدیگران مطابق وظیفه خود رفتار نماید دزد و وظیفه
باید خوانده شود زیرا از آن خدمت که باید انجام دهد کوتاهی میورزد.)
«وندیدادفرگرد ۴ فقره ۱»

(از نو میپرسم ای اهورا، چه چیز است سزای آن کسی که از برای
سلطنت بد کنشی و دروغ پرستی در کار و کوشش است، آن بد کنشی که
جز از آزار کردن بستوران و کارگران دهقان، کار دیگری از او ساخته نمیشود،
هر چند که از دهقان آزاری به او نمیرسد)

«گات یسنا»

ای آفریننده جهان مادی، ای بگانه پاک، چهارمین کسی که زمین را
بکمال نشاط آورد کیست؟

اهورامزدا جواب میدهد «آنکس که بیشترین مقدار گندم کشت نماید؛
بیشترین سبزیها بکارد و بیشترین درختها غرس نماید، کسی که زمین خشک
را آب دهد و زمین پر رطوبت (باطلاق) را خشک و قابل گشت نماید»
«وندیدادفرگرد سوم فقره ۲۳»

چه بد حال است زمینی که زمان ممتدی بدون بذر و بفر ایشان متروک
و در انتظار کشاورز ماهری مانده است، مانند دوشیزه زیبایی که زمان

طولانی بی فرزند مانده و اشتیاق شوهر خوبی را دارد.»

«وندیدادفرگرد سوم قسمت سوم فقره ۲۴»

زردشت دو گاتها که قدیمترین قسمت اوستاست بیروان خود را از
تقلید و متابعت کور کورانه بازداشته و در یسنا قطعه ۲ میگوید «آنچه
را بشنوید، بعقل صحیح و منش پاک و روشن سنجیده، آنگاه
پذیرید.»

ثنویت در مذهب
زردشت

وضع طبیعی ایران، از لحاظ حاصلخیزی و چگونگی
آب و هوا دارای اختلاف شدید است و غالباً در
جوار يك منطقه حاصلخیز صحرای بی آب و علفی
قرار دارد، از طرفی بین شب و روز و فصول چهار گانه اختلاف هوامحسوس
است، آئین زردشت تحت تاثیر این عوامل به توضیح دو عامل خیر و شر و
یزدان و اهریمن پرداخت و مردم را بفرار از بدی و پیروی از نیکی ترغیب
نموده، علاوه بر این جنگ و ستیزی که بین قبایل مرفه و آسوده با صحرا
نوردان غارتگر در گیر بود به ظهور ثنویت در مذهب زردشت کمک کرده
است ارتور کریستنسن مستشرق دانمارک کسی مینویسد چون بعضی از قبایل
چادر نشین در مناطق مساعد زیست میکردند... و از هجوم قبایل صحرا نورد
و غارتگر در آزار بودند خصومت سیاسی دوفرقه بعقاید دینی هم سرایت
کرد، زردشت دیواها را عفاریت شریر شمرد و از تضاد دو دسته خدایان
سابق الذکر کم کم این اعتقاد در او راسخ شد که از آغاز آفرینش هم همین
نزاع وجود داشته ...»

بنابیند درجات کتاب اوستا از روزگار قدیم بین «مزدا» و «آکامنو»
یعنی بین خیر و شر جنگ و ستیز بوده و در مبارزه ای که بین این دو در گیر
است سرانجام «خرد نیک» پیروز خواهد شد.

در این مبارزه کهن بشریت و وظیفه ای خطیر و دشوار بر عهده دارد
و باید با تقویت قوای «زندگی» و غلبه بر قوای «مسرک» یعنی با
تقویت و کمک بمظاهر تمدن، توسعه کشاورزی و کار و کوشش به پیروزی
سپاه سعادت یاری کند، اندیشه نیک، گفتار نیک، کردار نیک سه رکن اخلاقی
یک نفر زردشتی است و وصول بسعادت ابدی جز با پیروی از این ملکات

امکان پذیر نیست. کیفر بدکاران، عذاب طولانی و نصیب نیکان بهشت و تندرستی است.
زردشت طرفدار جدی صلح و سلامتی است.

در (سروش یشتها دوخت کرده ۱۴) میگوید «ما صلح و سلامتی را میستائیم که جنک و ستیز را درهم شکند» (در یسنا ۱۲-۱۲) نوشته شده.

«ما میستائیم آئین مزد یسنا را که طرفدار خلع سلاح، و ضد جنک و خونریزیست.»

و نیز در (اردیبهشت یشت ۱۵) گفته شده است «در میان نزاع جویان آنکه نزاع جوینده تر است برخواهد افتاد.»

دستورهای مذهبی

در کتاب و ندیداد «یعنی قانون علیه دیوان» ابوابی چند در زمینه اقسام نجاسات و طریقه ازاله آنها، انواع معاصی و راه توبه و کفاره آنها و مطالبی در باب تعدی و تجاوز و قتل موجودات «اهورائی» و طرز رفتار با مردگان دیده میشود. زردشتیان برای آنکه از پلید شدن خاک جلوگیری کنند، اجساد مردگان را در برج فراموشی یعنی در دخمه‌های مخصوصی میگذاشتند تا طعمه حیوانات شکاری شود - بطوریکه از نصوص متعدد اوستا برمیآید، پرستش عناصر طبیعی از اصول مذهب زردشت بوده و ارزش و مقام بزرگی برای خورشید و روزان قائل بودند، و همواره کوشش میکردند که آب و آتش و خاک آلوده نشود و برای آب آنقدر ارزش قائل بودند که حتی صورت خود را در آن نمیشستند و جز بمنظور آشامیدن و آب دادن نباتات از آن استفاده نمیکردند. در آئین زردشت روزه گرفتن چون مولد ضعف و ناتوانی است ممنوع شده، در مذهب زردشت بارهبانیت و انزوا و عقایدی که با کار و کوشش سازگار نیست مبارزه شده، چنانکه در (و ندیداد فرگرد سوم فقره ۳۳) نوشته شده «... آنکس که سیر غذا میخورد توانائی مییابد که عبادت بکند، زراعت نماید و فرزندان بوجود آورد، جاندار از خوردن زنده میماند و از نخوردن میمیرد.»

مبدأ و معاد در نظر آنان

میتوان مذهب زردشت را مذهب «توحیدی» ناقص دانست زیرا در «یسنا ۱۲-۱» نوشته شده است (من اهورا مزدارا آفریننده همه چیز میدانم، و استوارم

براینکه او نیکی و راستی است، مقدس است، فروغمند است، دانا و تواناست، همه نیکی‌ها از او است، نظم و قانون طبیعت که در سراسر گیتی دیده میشود از او بوجود آمده و کره‌های درخشانده از فروغ بی پایان او درخشانند) و نیز در گاتها «اهورامزدا» آفریننده کل خواننده شده «از تو میپرسم ای اهورامزدا بر راستی مرا آگاه فرما، کیست نگهدار این زمین در پائین و سپهر در بالا کیست آفریننده آب و گیاه، کیست به باد و ابر تندرستی آموخت، کیست ای مزدا آفریننده منش پاک، کیست آفریننده روشنائی سودبخش و تاریکی، کیست آفریننده خواب خوشی بخش و بیداری؛ کیست آفریننده بامداد و نیمروز و شب»

زردشتیان، مبدأ و معاد و پل صراط عقیده داشتند و درباره ماهیت جهان و چگونگی پیدایش آن نیز معتقداتی داشتند از جمله عمر دنیا را ۱۲۱ هزار سال میدانستند و میگفتند در ۳ هزار سال نخست عالم «اوهرمزدا» یعنی عالم روشنائی با عالم «اهریمن» یعنی تاریکی الفت و نزدیکی داشتند؛ سپس موقعیکه اهریمن در مقام جنک با نور بر آمد او هر مزدا با اطلاع اهریمن نقشه مصافی برای مدت ۹ هزار سال با او طرح نمود و خبر داد که در این نبرد سرانجام عالم ظلمت باشکست رو برو خواهد شد، اهریمن چون این خبر شنید ۳ هزار سال در عالم تاریکی بی حرکت باقی ماند، در این مدت او هر مزدا فرصت یافت تا دست به آفرینش جهان زند؛ چون کار خلقت پایان یافت اهریمن بر آفریدگان او هر مزدا حمله برد و به آلودن عناصر پاک و خلقت حشرات و حیوانات زیان بخش قیام نمود و نبرد خیر و شر آغاز گردید، انسان در این مبارزه بر حسب اعمال نیک یا بد خود در شمار اعدایان ظلمت، یا یاران نور خواهد بود؛ هر که در راه راست قدم نهد، پس از مرگ بر راحتی از پل صراط خواهد گذشت و به بهشت خواهد رسید ولی خیل بدکاران چون به پل رسند؛ آنرا از دم شمشیر نازکتر بینند و هنگام عبور بسوی جهنم خواهند غلطید و غذای متناسب با تبه کاریهای خود خواهند دید و کسانی که اعمال نیک و بد آنها مساوی است در عالم برزخ «همستگان» بسر خواهند برد

بنظر پیروان این مذهب زردشت سه هزار سال پس از ظهور انسان برای تعلیم خلق و هدایت نوع بشر ظهور نمود و هنگام ظهور بیش از سه هزار سال از عمر جهان باقی نمانده بود، پس از پایان هزار سال سوم منجی نهائی ظهور خواهد نمود و جنگ خیر و شر بشدت آغاز خواهد شد و با سقوط ستاره دنباله دار سراسر زمین مشتعل شده و معادن فلزات چون سیل خروشان جاری خواهند شد، در این هنگام است که بنی آدم از مرده وزنده بپا خواهند خاست و بحکم اجبار از این سیل خواهند گذشت ولی فقط آنان که در دوران زندگی به نیکی گرایده و بخدمت خلق کوشیده اند از این آب جوشان چون شیر گرمی عبور کرده به بهشت میعاد قدم خواهند نهاد، در این هنگام است که جهان پایان می یابد، و اهریمن الی الابد در ظلمت فرو میرود و صلح و صفا برای همیشه مستقر میشود.

مانی

مانی از نجیبای ایران بود که در سال ۲۱۵ یا ۲۱۶ بعد از میلاد مسیح متولد شده است، ولی پس از مطالعاتی که در اطراف دین زردشت و مذهب عیسی و دیگر مذاهب عصر خویش کرد، بدعت مردم پرداخت و خود را «فارقلیط» که مسیح ظهور او را خبر داده بود معرفی کرد و گفت «در هر زمانی انبیاء حکمت و حقیقت را از جانب خدا ب مردم عرضه کرده اند، گاه در هندوستان بوسیله پیغمبری بودا نام و گاهی در ایران بوسیله زردشت پیغمبر و زمانی در مغرب زمین بوسیله عیسی، عاقبت من که مانی پیغمبر خدای حق هستم مأمور نشر حقایق در سرزمین بابل گشتم.»

مانی چون میخواست معتقدات خود را در سراسر جهان پراکنده کند میکوشید؛ تا باقتضای زمان و مکان دین خود را با عقاید و احوال ملل متنوع سازگار کند، همین مسئله سبب گردید که آراء مانویه بصور گوناگون منتشر گردد.

عقاید مانی

قسمتی از عقاید مانویه ظاهراً ماخوذ از فلاسفه یونان و متفکرینی است که قبل از او ظهور کرده اند، از جمله میگفتند که از آغاز جهان دواصل اصیل که یکی نیکی و دیگری بدی است وجود داشته است، نیکی به پنج صورت که عبارت از ادراک، عقل، فکر، تأمل و اراده است تجلی میکند و نیز برای نیکی پنج صورت روحی و معنوی که عبارت از عشق، ایمان، وفا، مروت و حکمت باشد قائل بودند.

عتیده داشتند که ظلمت به ۵ صورت که عبارت از دود؛ مه؛ حریق، بادهای سام و آبهای ملوث است آشکار میشود.

برای زمین و آسمان نیز ۵ عضو قائل بودند

و میگفتند که اعضای آسمان از حلم، عقل، علم غیب و فطانت و اعضای زمین از نسیم؛ باد، نور، آب و آتش پدید آمده است.

و چون جهان، آخِر رسید، آتش سراسر جهان را فرا خواهد گرفت و این حال تا سال ۱۴۶۸ دوام خواهد یافت و در این مدت اجزاء نور از ظلمت جدائی خواهد گرفت و صلح ابدی برقرار خواهد شد.

تعلیمات اخلاقی و اجتماعی

اصول اخلاقی و اجتماعی فرقه مانویه را از «مهر» (بضم میم) که سه نای آن را عموم پیروان این مذهب باید نصب العین خود قرار دهند میتوان استنباط کرد

سه اصل یا سه مهری که پیروان مانی رعایت آنرا بر خود فرض و واجب می شمردند عبارت بود از «مهردهان» یعنی خودداری از گفتار بد «مهر دست» یعنی خودداری از تجاوز و رفتار زشت و دیگری «مهر دل» یعنی خودداری از شهوات نفسانی. تعلیمات فرقه مانویه تحت تاثیر شرایط اجتماعی آن روز ایران رنگ عرفانی داشت.

استبداد مطلق سلاطین، محرومیت اکثریت و فشاریکه طبقات حاکمه در هر مورد ب مردم ایران روا میداشتند به رسوخ تصوف و رشد افکار عرفانی کمک فراوان کرد؛ برگزیدگان این جمعیت شغل و پیشه ای اختیار نمیکردند.

خوردن گوشت حیوانات، چیدن گیاهها، آشامیدن شراب برای آنها ممنوع بود، بیش از غذای یک روز و لباس یکسال از مال دنیا نباید داشته باشند، باید بی زن برای نشر باکی در سراسر جهان سفر کنند مردم عادی از این حدود و قیود آزاد بودند ولی آنها نیز مکلف بودند بدنیا دلپستگی پیدا نکنند و غذای برگزیدگان را فراهم آورند و در برابر ایشان گذارند.

تقدیم زکوة، اداء نماز و گرفتن روزه تکلیف عمومی بود

پیروان مانی در هر ۲۴ ساعت ۴ مرتبه رو بخورشید نماز میخواند و قبل از نماز با آب صاف دست و

آداب مذهبی

روی خود را می‌شستند و در موقعیکه آب نایاب بود با خاک یا ریک تیمم میکردند و در هر نماز ۱۲ مرتبه سجود میکردند، صدقه بین آنان معمول بود ولی معمولاً لباس یا پول را بعنوان صدقه بکفار نمیدادند.

مانی در دوران حیات خود آثار و کتب زیادی از آثار علمی و هنری خود بیادگار گذاشته، که قسمت اعظم آنها با گذشت زمان از بین رفته است، مانی از لحاظ ادبی در خطوبان

ایرانیان اصلاح مهمی نمود و موفق گردید که خط پهلوی را که بسیار پیچیده و مشکل بود، بخط سریانی که سهلتر و آسانتر بود تبدیل نماید - بطوریکه ابن‌الندیم در فهرستنامه خود ذکر کرده است از مانی ۷ کتاب که یکی بزبان فارسی و ۶ تایی دیگر بزبان سریانی بود، باقی ماند و این آثار پس از مرگ او مدت‌ها بین ملل و نحل مختلف طرفدارانی داشته، از جمله آثار او «ارژنک» که مجموعه‌ای از تصاویر زیبا و جالب بوده بیشتر جلب نظر مردم را کرده و این اثر را بنزله معجزه او شمرده‌اند

در سال ۴۸۵ هجری ابوالعالی محمد بن عبدالله در وصف او مینویسد «مردی بود استاد در صنعت صورتگری و پروزگار شاهپور بن اردشیر بیرون آمد در میان مغان و پیغمبری دعوی نمود و برهان او صنعت قلم و صورتگری بود گویند در پاره‌ای حریر خطی فرو کشید، چنانکه یک تار حریر بیرون کشیدند آنخط ناپدید گشت و کتابی کرد با انواع تصاویر که آنرا ارژنک مانی گویند و در خزائن غزنین است»

فرقه مانویه غیر از با کبدلی و پیروی از معتقدات مذهبی و اخلاقی خویش، به پدیده‌های زیبای طبیعت و مظاهر گوناگون حسن و جمال دل‌بستگی و علاقه‌ای مفرط نشان میدادند، چون عقاید و افکار آنان با منافع اشراف و روحانیون زردشتی سازگار نبود مورد تعقیب و عناد آنجماعت قرار گرفتند، پس از آنکه بهرام اول مانی را بموبدان زردشتی تسلیم نمود مجلسی معاکه و مباحثه‌ای تشکیل دادند ولی قبل از آنکه به استدلال او توجهی نمایند ویرا محکوم و مغلوب خواندند، ظاهراً مانی پس از تحمل شکنجه بسیار در سال ۲۷۶ در زندان در گذشت ولی عده‌ای عقیده دارند که پس از معاکه مانی را پوست کنندند و پوستش را پراز گاه کرده بیکی از دروازه‌های چندی شاهپور

آویختند، پس از مرگ مانی پیروان او آرام نشستند و با سالوس و ریای مؤبدان و سپاهکاری اشراف ایرانی بمبارزه برخاستند، به همین جهت دین و دولت دست بدست هم دادند و در دوران قدرت نرسی و هرمز دوم بار دیگر بکشتار بی‌رحمانه این جماعت اقدام کردند. این جریانات سبب گردید که پیروان مانی از این پس، بطور مخفی و پراکنده به اشاعه افکار خود مشغول شوند.

www.adabestanekave.com

جنبش مزدکیان راجع بمزدک و اصول عقاید و طرز گسترش افکار او اطلاعات دقیقی در دست نیست. بعضی مؤسس این نهضت را زرتشت می‌دانند و معتقدند پس از آنکه اداره جمعیت به دست مزدک افتاد رفته رفته نام مؤسس اصلی فراموش شده و پیروان این فرقه به اسم **مزدکیه** معروف شدند.

بعقیده ادوارد براون مزدک می‌گفت: «همه شرور را بساید منتسب به دیوهای رشک و خشم و آرز دانست زیرا این دیوها مساوات بشر را که حکم خدا است نابود ساخته‌اند.» مزدک می‌گفت هدف او این است که مساوات را بار دیگر برقرار سازد، زهد و پرهیزکاری شدید از او صاف ممیز میانویان بود که زرتشتیان قویاً بر آن اعتراض داشتند و این اخلاق و صفات کما بیش در کیش مزدک هم به صورت منع خونریزی و گوشه‌خواری جلوه گر است (تاریخ ادبی ایران ص ۲۵۲)

آنچه برای ماشایان توجه و قابل مطالعه است علل و عواملی است که نهضت مزدکی را بوجود آورد.

مقارن ظهور مزدک، در نتیجه تحمیل مالیاتهای سنگینی به اکثریت ملت ایران، (کشاورزان و پیشه‌وران) وجود مقررات و محدودیتهای شدید

طبقاتی، جنگهای خونینی که در اثر رقابت امپراطوری ایران و روم در
استعمار و غارت ملل کوچک برآمده میافتاد، استبداد مطلق سلاطین و حکمرانان
تعدیات و مظالم روحانیون زردشتی و تباین آشکاری که بین تعلیمات زردشت
و کردار آنان وجود داشت و در نتیجه تضادهای اقتصادی و اجتماعی دیگر،
محیط ایران برای ظهور یک جنبش اعتراضی آماده بود، در چنین شرایطی
نهضت مزدک و پیروانش علیه نظام موجود آغاز گردید.

پنا بر بعضی روایات دین مزدک اصلاحی در دین مانی
عقاید مزدک و سایر ادیان است که قبل از او پیدا شده است.

در مذهب مزدک مانند مذهب مانی از جنگ بین نور و ظلمت سخن
رفته این جماعت مانند فرقه مانویان معتقد به پرهیزکاری و ترک علایق دنیوی
بودند و بعید نیست که مزدکیان خود یکی از شعب مانویان باشند. شاید
برگزیدگان این جمعیت نیز مانند برگزیدگان جامعه مانوی برای خود
محدودیتهایی قائل بودند.

محمد بن جریر طبری در جلد دوم تاریخ خود عقاید اجتماعی و را
بزبان عربی توصیف میکند که ترجمه آن اینست «مردی بنام مزدک و
یارانش گفتند که خداوند، ارزاق را از اینجهت در روی زمین آفرید که

مردم بین خودشان بمواسات تقسیم کنند، اما مردمان بر یکدیگر ظلم کردند
و نیز مزدکیان ادعا کردند که از توانگران برای تهیه دستان میستانند و از
آنها که زیاد دارند گرفته بآنها می دهند، کسی که چیزی
از مال وزن و کالا زیاد دارد در استفاده از آنها بر دیگران اولویتی ندارد.»
مزدک چون ریشه اختلافات را در علائق مادی یعنی خواسته وزن میدید
کوشش کرد تا این دو مثل آب و آتش و زمین در دسترس عموم قرار گیرد
و بهره از خوشیها و تعلقات دنیوی بدهدای معدود منحصر نباشد، افکار
مزدکیان مانند عقاید زردشت و مانی تنها جنبه نظری نداشته، بلکه فرقه
مزدکیه، در راه اجرای آرزوهای خود نیز قدمهای عملی برداشته اند بعضی
میگویند مزدکیان در آغاز امر برای حصول سعادت از کین و قتال خودداری
کرده و برای تامین سعادت بکشتن شهوات و خواهشهای نفسانی مبادرت
میکردند ولی بطوریکه کریستنسن متذکر شده پیشوایان متاخر مزدکیه
راه جدیدی پیش گرفتند «پیشوایان مزدکیه دریافته اند که هر دمان عادی
نمیتوانند از چنگال شهوت و هوس مادی نجات یابند، مگر آنکه
بتوانند بر آنها بدون مانع برسند، پس این فکر را مبنای عقاید خود
قرار دادند و چون دنبال این اصل را گرفتند وسیله بدست دشمنان افتاد که
آن طایفه را عموماً متهم به اباحه و ترویج فحشاء و منکر کردند، در صورتیکه
این کارها در اصل آئینشان نبود و مبیاحت تام بازهد و پارسائی اصلی آنان
داشت، چنانکه گفتیم برای پیشوایان متاخر مزدکیه چنین شد که موانع و
قیود را بردارند تا حرص و آز فرو نشیند، ... مزدک و زردشت هر دو
تا کید میکردند که انسان مکلف بعمل خیر است، در اصل شریعت آنان
نه قتل بلکه اضرار بغیر هم ممنوع بود، در مهمان نوازی میگفتند که هیچ
چیز را نباید از مهمان دریغ داشت، از هر طایفه و ملتی که میخواهد باشد،
حتی با دشمنان هم باید با مهربانی و عطوفت رفتار کرد.» وی در جای
دیگر مینویسد «بامطالعه دقیق در مآخذی که راجع بآئین مزدک در دسترس
ماست میتوانیم تصویری از بسط و توسعه این مذهب در زمان سلطنت طولانی
قباد بدست آوریم، آئین مزدک در بدو امر طریقتی مذهبی بود که مردی
صاحب خیالات عالی آنرا تبلیغ مینمود، جنبه اباحی این آئین در درجه

دوم اهمیت قرار دارد، قوانینی که قباد در دوره اول پادشاهی خود وضع کرد انقلابی بود ولی نه بحدی که در نظر بیگانگان جلوه کرده است... افکار باحی درمنخبله مردمان پست که قرن‌ها رنج میبردند شروع به پیشرفت کرد، بدو خیلی بکنندی ولی بعد سرعت زو با انتشار گناخت، رهنمایانی پدید آمدند که دیگر مانند مزدک زهد و تقوی و بیعلاقگی بدنی نداشتند، نا رضامندی شدت یافت، طبقات پست مردم از بسیاری شماره خود گستاخ شدند و خشونت آغاز کردند، همه جا بر ضد اشراف طغیان کردند... و در بعضی جاها املاک را تصرف کردند...»

فردوسی درباره مزدک میگوید:

برو انجمن شد فراوان سپاه	بسی کس به بیراهی آمد ز راه
همیگفت هر کو توانگر بود	تهیدست با او برابر بود
نباید که باشد کسی بر فرزند	توانگر بود تارودرویش بود
از این بستندی چیز ودادی بدان	فرو مانده از کار او مؤبدان
چوبشید در کار او شد قباد	بگیتی ز گفتار او بود شاد
وراشاه بشانده بر دست راست	ندانست مؤبد که جایش کجاست

در جای دیگر فردوسی میگوید که بیچیزان وزحمتکشان بآئین مزدک گرویدند.

بر او شد هر آنکس که درویش بود

و گسرنانش از کوشش خویش بود

در جای دیگر از زبان مزدک میگوید:

زن و خواسته باید اندر میان	چودین بهی را نخواهی زبان
بدین دوبرد رشک و آرز و نیاز	که با خشم و کین اندر آید برآز

بعضی معتقدند که قباد برای آنکه به نفوذ فراوان اشراف و روحانیون لطمه‌ای وارد سازد با آزمندی آنان بکاهد با مزدک از در دوستی درآمد. آری حقیقت

**نز دیکی مزدک
با قباد**

همانست که ابوریحان بیرونی از قول بعضی از ایرانیان نوشته و متذکر شده است که «گرویدن قباد بآئین مزدک از راه اضطراب بود؛ چه قدرت سلطنت در مقابل نفوذ پیروان این آئین اثری نداشت.»

اگر مزدک بدون تکیه بر مردم ناراضی افکار خود را با قباد در میان مینهاد بیشک قباد به اتکاء شخص مزدک با روحانیون و بزرگان که در تمام شئون اجتماعی و اقتصادی نفوذ عمیق داشتند از در مخالفت در نیامد بلکه آنچه بقباد نیرو و شجاعت بخشیده و یا او را از مزدک مرعوب ساخته است توده کثیری از مردم بودند که از مزدک و عقاید او پیروی میکردند.

تعالی راجع بقباد و آشنائی او با مزدک چنین مینویسد «این پادشاه تازمان ظهور مزدک پسر بامداد اهل نسا، با اسلوب پسندیده حکمرانی کرد مزدک دیوی بود بصورت مردی، با صورت زیبا و سیرتی زشت، گفتارش دلنشین و کردارش ناپسند، قباد فریفته سخنان چربوی شد و گمراه گردید، هنگام خشکسالی بزرگ که بسیاری از مردمان از گرسنگی بمردند مزدک از قباد پرسید (اگر کسی را تریاق باشد و از مار گزیده‌ای دریغ داری سزای او چیست؟) قباد گفت «مرگ» دیگر روز مزدک گدایان و مستمندان را برابر کاخ شاهی گرد آورده و بایشان وعده داد که آنچه را برایشان لازم باشد فراهم آورد، سپس از قباد پرسید (چست سزای کسی که بیگناهی را در خانه محبوس و خوردنی از وی مضایقه کند؟) فرمود «مرگ» مزدک بدربوزگان دستور داد تا انبارهای غلات را غارت کنند و مینداشتند که امر شاه را که بوسیله مزدک ابلاغ شده اجرا میکنند، شاه از اینکار متعجب شد و از مزدک توضیح خواست، مزدک گفت شاه در جوابی که به پرسشهای وی داد. خود به تقسیم آذوقه اجازه فرموده، طبقات پست مردم مزدک را چون پیغمبری گرامی میداشتند و او کار را بجائی رسانیده بود که میگفت. (خدا وسائل زندگی را آفریده تا همه به تساوی از آن بهره‌ور بشوند. و اختلاف در اثر زور و بیداد پیداشده، هیچکس را برزن و خواسته بیشتر از دیگری حقی نیست...) قباد از این تجاوزات چشم میپوشید، چه هم مزدک را گرامی میداشت و هم ویرا آن توانائی نبود که از بدکاران جلوگیری نماید...»

فردوسی نیز جریان نزدیکی قباد را با مزدک کم و بیش مانند تعالی توضیح میدهد با این ختلاف که مزدک خطاب بمردم گرسنه میگوید «بروید و هر جا گندم پنهان است بیرون آورید و بهای آنرا زر بسپارید.» و در

جواب اعتراض قباد میگوید ای شهریار، در نزد مردم گرسنه نان در شمار پازهر است.

اگر دادگر باشی ای شهریار در انبار گندم نیاید بکار بسیاری از مردمان مردند که جان آنها را انبار مردمان آسوده گرفته است.

قباد از گفتار او تنگدل و آشفته شد. پرشهایی کرد و پاسخهایی شنید و مزدک را مردی روشن و بیدار دل یافت کریستن سن دانمارکی معتقد است که اصلاحاتی که قباد برای رفع قحط و غلا کرد به اشاره مزدک بوده است «اصلاحاتی که این پادشاه با اشاره مزدک برای رفع قحط و غلا کرده است برای صلاح رعیت و از روی محبت و غمخواری نسبت بر عابای ناتوان بوده است و نیز اصلاحی که قباد راجع بخراج در نظر گرفت و عاقبت جانشین او موفق به اجرای آن شد همچنین مبتنی بر عدل و احسان و رحم و شفقت بوده است» نظام الملک در سیاستنامه مینویسد «مزدک گفت مال بخشیدنی است میان خلائق که بندگان خداوند و فرزندان آدم بهره‌چرا حاجتمند گردد، باید مال یکدیگر خرج میکنند تا هیچکس را در هیچ معنی درماندگی نباشد و مساوی باشند.»

قتل مزدک و مزدکیان در مورد قتل مزدک و یاران او مانند سایر خصوصیات اجتماعی این فرقه اطلاع دقیقی در دست نیست آنچه از مدارک موجود استنباط میشود در هنگام تعیین جانشین قباد بزرگان و موبدان کوشش فراوان کردند و نگذاشتند که کاوس فرزند ارشد قباد که با مزدکیان ارتباط و نزدیکی داشت بجانشینی قباد انتخاب شود در نتیجه انوشیروان دشمن سرسخت مزدکیان بجانشینی انتخاب شد، با روی کار آمدن انوشیروان زمینه برای مبارزه با مزدکیان فراهم گردید و چنانکه **کلمان هوار** مینویسد «فقط در آغاز سلطنت خسرو اول بود که شاهنشاهی ایران خود را باندازه کافی برای مبارزه با کمونیس قوی دید.»

پس برای مبارزه با این جماعت مجلس مباحثه و محاکمه ای تشکیل دادند و بگفته نظام الملک موبد خطاب بمزدک گفت «این بل و رباط و خیرات که میکنند نه از جهت مزدان جهان میکنند؟ گفت بلی. گفت چون

مالها میان یکدیگر مباح گردد خیرات که بکنند، مزد آن کرا باشد...»

و دیگر گفت «... مهتری و کهنتری در درویشی و توانگری است چون مرد، درویش باشد از جهت کسب معیشت لابد مزدوری توانگریش باید کرد، و چون مال مباح گردد مهتری و کهنتری از جهان برخیزد...» ظاهراً موبدان و سران دین و دولت ساسانی نمیخواستند این مطلب ساده را درک کنند که اگر مساوات برقرار شود همه تن بکار دهند دیگر احتیاجی بخیرات و کمک این و آن نخواهد بود و کهنتری و مهتری و درویشی و توانگری خود بخود از بین خواهد رفت، پس از پایان این مباحثه سربازان شمشیر در مزدک و یارانش نهادند و در هر شهر و دیار بکشتار آنان پرداختند

نظام الملک مینویسد هنگامیکه انوشیروان و قباد راجع بقتل مزدک و یارانش شور میگردند «قباد گفت... اگر امروز ما قصد مزدک کنیم کشتن او سهل است ولیکن تبع بسیار دارد، بگریزند و در جهان پراکنند و مردم را دعوت کنند و کوههای محکم بدست آورند.» و راجع بتعداد مزدکیان مینویسد چون قباد آمار آنان را خواست مزدک «چریده پیش قباد نهاد چون بشمردند بالغ بر ۱۲ هزار مرد بود از شهری و روستائی و لشکری.»

صاحب کتاب الاغانی راجع بقتل مزدکیان مینویسد «آنگاه فرمود تا تمام مزدکیان را بکشتند و در یک نمروز بین جازز، نهر وان و مدائن صد هزار زندیق بدار آویخته شد.»

فردوسی شماره مزدکیانی که نزد قباد آمدند صد هزار نفر میداند

بدشت آمد از مزدکی صد هزار برفتند شادان بر شهریار

این روایات، از ریشه عمیق نهضت مزدکی در توده مردم حکایت میکنند.

چنانکه دیدیم در میان مورخین و نویسندگان کسی که پیش از همه در توصیف مقام مزدک و یاران او از طریق بیطرفی خارج شده و از ایراد تهمتهای ناروا و اعمال اغراض طبقاتی خودداری نکرده است، نظام الملک وزیر ملکشاه سلجوقی است وی با آب و تاب زیاد توطئه خسرو اول را علیه مزدکیان

بیان میکنند و میگویند انوشیروان از مزدک خواست که عموم یاران خود را حاضر کند تا با دادن خلعت و شمشیر آنان را مجهز و آماده انتشار این مرام گرداند، مجالس جشن باشکوهی ترتیب داد، سپس در نهان فرمان داد تا در میدان و باغ مجاور ۱۲ هزار چاه بعمق یک گز و نیم کنند سپس مهمان ها را بیست بیست و سی سی بعنوان پوشیدن خلعت بدرون باغ روانه میکرد و چهارصد پهلوان مسلح بیدرنگ آنان را لغت و پا در هوا در چاه میکردند تا جمعیت تمام شد

سیس نظام الملك مینویسد « نوشیروان و قباد و مزدک مانند نوشیروان گفت همه را خلعت پوشانیده ایم و آراسته در میدان ایستاده اند ، برخیزید و چشمی برافکنید قباد و مزدک برخاستند و در آن سرای شدند و از سرای بیدان شدند ، مزدک چندان که نگاه کرد همه روی میدان پایهادید در هوا ، نوشیروان روی سوی مزدک کرد و گفت ... تو آمده ای تا پادشاهی از خاندان ما بیری باش تا تو را خلعت فرمایم ... فرمود تا مزدک را تا سینه در چاه کردند چنانکه سرش بالا بود و پایهای در چاه آنگاه برگردنش کج فروریختند ... گفت اکنون در گروندگان خویش نظاره کن ... در میدان بگشادند تا مردم شهری و لشکری در آمدند و نظاره میکردند ... »

پس از این فجایع و خونریزیها بطوریکه صاحب اغانی مینویسد:
خبر اول بلقب انوشیروان یعنی « صاحب روان جاوید » خوانده شد .
به این ترتیب می بینیم که کینه توزی هیئت های حا که با جنبش های توده ای سابقه ای بس کهن دارد .

همانطور که در روم قدیم امثال اسپار تا کوس و یاران و پیروانش را از دم تیغ ظلم و زور میگذرانند و بردگان عاصی یونانی را بگناه مطالبه حق زندگی در خاک و خون غرقه میکردند در مین باستانی مانیز بار هادین و دولت دست بدست هم دادند و برای حفظ موقعیت طبقاتی اشراف هزاران نفر از زحمتکشسان را بگناه حق طلبی بطرزی ناجوانمردانه از پا در آوردند

احمد قاسمی در این باره مینویسد « ما از زندگی مردمی گفتگو میکنیم که عقایدی برخلاف عقاید رسی زمان خود ابراز داشته و در راهی قدم گذاشته

**اتهامات ناروا
بمزدک و یاران او**

که با مصالح طبقات حا که آن زمان مخالف بوده است ، بقول یکی از جامعه شناسان ، بدبیهات هندسی نیز اگر با منافع آزمندان مبیانت داشته باشد یقینا در مقام انکار آنها بر میآیند ، پس جای تعجب نیست که سراسر مورخانی که نانخور طبقات حا که بوده اند ، در مقام انکار عقاید مزدک و مسخ چهره حقیقی او بر آمده باشند ، امروز که قرنهای از زمان مزدک دور شده و به «عصر دانش» پا گذاشته ایم ، هنوز ابراز عقایدی که با باطل افسانه ای برخورد مینماید ، موجب هزاران تهمت و افترا میشود ، پس عجب نیست که عقاید مزدک را در همه جا در میان عشائری از تهمت و افترا و ناسزا پوشیده به بینیم ، این نسبت ها خاص مزدک نبود ، بلکه هر کس از ستیزکاران روگردان شد و قدمی بسوی افکار نو برداشت مشتی لجن بسرو روی او پرتاب کردند ... بهر حال مسلم است که مزدک برای اجرای عقاید کلی اجتماعی خویش راه هائی داشته و قوانینی آورده است ، آئینی که توده های مردم را جمع کرد ، و نیروئی بوجود آورده و سالها در میان عده کثیری از مردم جاری بوده نمیتوانسته است مبتنی بر هرج و مرج و تاراج و چپاول باشد ، ما در خلال نوشته های مورخین می بینیم که مزدک يك مرد حادثه جو و بی نظم نیست بلکه مردی است که در زندگی پابند قاعده و قراری بود ... البته وقتی که دشمنان طبقاتی مزدک خواسته اند او را رسوا کنند کلیاتی از افکارش را گرفته و نتیجه هرج و مرج از آنها خواسته اند ... مسلما مزدک علیه مقررات خشک و آزار دهنده طبقاتی برخاسته و تحریم مزاجت میان طبقات را بر انداخته و شاید هم مقررات آزادانه تری آورده است ، ولی اینکه مزدک مجوز هرج و مرج خانواده بوده باشد و هیچگونه راه حلی برای حفظ اجتماع نشان ندهد بهیچ وجه معقول بنظر نمیرسد ،

کریستنسن میگوید « گاهی نیز در میان تفسیرات کینه آمیز عقاید اشتراکی که طرف تنفر مولفین شرقی و غربی است جملاتی دیده میشود که از جنبه های بشر دوستی این افکار انقلابی ... سخن میراند . » کریستنسن در جای دیگر اضافه میکند « که هیچیک از نویسندگان زمان قباد از قوانینی که این پادشاه درباره مشترک بودن اموال و اثاثیه وضع کرده است سخن

نرانده اند ... شاید فقط مالیاتهایی به اغنیایسته باشد تا از عواید آن تخفیفی در عسرت بیچارگان بدهد یا اقداماتی نظیر آن کرده باشد»
 و باز میگوید «هیچ ماخذی دلالت بر این نمیکند که قباد ازدواج را منع کرده باشد و اگر هم چنین خیالی داشت اجرای آن غیر مقدور بود ، ممکن است بوسیله قوانین ، چند قسم ازدواج آزاد تری مرسوم کرده باشد .»

گریستن سن گواهی میدهد که «هیچیک از منابعی که در ایام پادشاهی قباد یا کمی بعد از آن نوشته شده قباد را صاحب اخلاقی فاسد معرفی نمی نماید ... بعقیده او آئین مزدک اثر نوع پروری و عاطفه ای در اخلاق شاهنشاه ایران گذاشته بود .»
 دیگر از متفکرین و دانشمندان بنام ایران باستان برزویه طبیب است که شمه ای از عقاید و افکار او در فصل قبل از نظر خوانندگان گذشت از سایر متفکرین و صاحب نظران ایران باستان بعلمت جمله اسکندر و حوادث تاریخی دیگر اثری در دست نیست .

ایجاد باستانی ایران

قدمت اعیاد و جشنهای باستانی ایران بطور صریح معلوم نیست . ظاهراً از عهد ساسانیان جشنهای سالیانه ای در میهن ما معمول بود که بیشتر مربوط به امورد هقانی بوده و هر یک از آنها یادگار یکی از وقایع تاریخی یا پهلوانی عهد قدیم بشمار میرفته است .

در این اعیاد مخصوصاً در عید نوروز و مهرگان ضمن اجرای تشریفات مذهبی مردم بخوشی و شادی مشغول میشدند و با نواختن آهنگهای نوروز بزرگ و نوروز کیقباد و نوروز خردک و ساز نوروز و باد نوروز و غیره و خواندن آوازا جشنی بزرگ برپا میکردند

از دوره ساسانیان کلمه نوروز متداول شده
 عید نوروز است و تنها عیدی است که از دیر باز تا کنون مورد

علاقه و استقبال عموم بوده است ، عید نوروز که آنرا (نوک روز) میگفتند مدت ۶ روز متوالی دوام داشت ، در این مدت زحمتکشانشان دست از کار میکشیدند ویشادی و طرب میپرداختند؛ در روز اول مالیاتهای وصول شده را نزد شاه میآوردند و شاه بزل و نصب حکام میپرداخت و سکه میزد آتشکده ها را پاک و طاهر میکردند و هر کس خانه و کاشانه خود را آراسته مینمود ، مردم صبح زود برمیخاستند و بکنار نهرها و قناتها رفته پس از شستشو بیکدیگر آب می پاشیدند و شیرینی تعارف میکردند و صبحگاهان قبل از آنکه کلامی اداء کنند شکر میخوردند و برای حفظ سلامتی به بدن خود روغن میمالیدند اغلب شعرا و مورخین راجع به این عید و مراسم آن مطالبی ذکر کرده اند . و اغلب تصور میکنند که از قدیم این عید بروز اول بهار اطلاق میشده در حالیکه بعضی معتقدند که عید نوروز از عهد ساسانی متداول شده و از آغاز امر بروز اول بهار اطلاق نمیشده و محل ثابتی در سال شمسی نداشته است بلکه مانند اول محرم سال عربی با گذشت زمان در فصول اربعه سیر میکرده است ، لیکن بعدها برای اینکه مبدأ ثابتی بدست آید روز اول فروردین را نوروز خواندند و اینکار ظاهراً بامر ملکشاه سلجوقی در سال ۴۶۷ هجری قمری پس از مشاوره با منجمین زمان صورت گرفته است و از این پس مقامات رسمی دولتی اول بهار را نوروز خوانده اند نکته دیگری که توجه بآن ضروری است اینکه طبق نظر یکی از محققین معاصر در ایران قبل از اسلام سال جلوس هر پادشاهی مبداء و آغاز تاریخ بود ، و پس از مرگ او سال جلوس شاه جدید مبداء تاریخ میشد ، و چون پس از یزدگر کسی پیادشاهی ساسانی نرسید جلوس او مبداء تاریخ زردشتیان گردید ، و بهمین علت تا کنون زردشتیان تاریخ خود را با همان تاریخ یزدگر ردی حساب میکنند که سال اول آن با ۱۶ ژوئن ۶۳۲ مسیحی مطابقت دارد

جشن مهرگان

غیر از نوروز - (مهرگان) نیز یکی از اعیاد ملی و باستانی ایرانیان است نزد دوستان ایرانیان و زحمتکشانشان ایران ، نوروز جشن آغاز کار و مهرگان جشن پایان کار است ، جشن مهرگان ذلولود پیروزی و غلبه ملت ایران به ستمگری

ضحاک است ، مردم ایران در روزمهر از ماه مهر به بیدادگری اروپایان بخشیده اند ، طبری مینویسد « گویند روزی که در آن فریدون برضحاک غالب آمد روزمهر از ماه مهر بود ، مردم این روز را عید گرفتند و مهر گانش نامیدند ، چون رفع بلای ضحاک واقع بزرگی بود . »

در ایام مهرگان و نوروز معمولاً پارسبان مشك و عنبر و عود هندی بیکدیگر هدیه میدادند و بشادی و سرور مشغول میشدند ، از الحان و آهنگهای آن دوره اکنون جز اسامی الحان مهرگانی و مهرگان بزرگ و مهرگان خردک چیزی باقی نمانده است

چون ایرانیان باستان معتقد بودند که در روزمهرگان خورشید در جهان آشکار شد ، شاه نیز در این روز تاجی که صورت آفتاب بر خود داشت بر سر مینهاد و در مراسم جشن شرکت میجست

ابوریحان بیرونی فیلسوف و دانشمند بزرگ ایرانی مینویسد ، « روز بیست و یکم که رام روزنام دارد ، مهرگان بزرگ است ، علت برپا داشتن این عید پیروزی فریدون برضحاک است ... که مردم از شر او خلاص شدند و عید گرفتند و فریدون آنان را گفت که کج (کمر بند مخصوصی است) بر میان بندند و زمزمه کنند و به هنگام غذا از سخن گفتن بازایستند ، شکرانه آنکه ، پس از هزار سال ترس و هراس ، اکنون میتوانند با سودگی بزیند و این سنت عادی شد و باقی ماند . » همین دانشمند در جای دیگر میگوید « مردم ایران شهر از اول مهرگان تا ۳۰ روز تمام جشنها برپا میکردند و طبقات مختلف مردم ، همچنانکه در ذکر نوروز گذشت عید می گرفتند . و در این مدت هر طبقه ای پنج روز عید داشت . » پس از حمله عرب باز کم و بیش مراسم جشن مهرگانی صورت میگرفت لیکن پس از حمله مغل یکباره این جشن ملی از خاطر ها رفت تا در سالهای اخیر بار دیگر توده های وسیع ملت به اقامه این جشن قیام کردند و با تظاهرات اجتماعی این سنت دیرین ملی را بیاد آوردند

این جشن معمولاً روز دهم از ماه بهمن (آبان روز) گرفته میشد از رسوم جشن سده در عهد ساسانیان

جشن سده

هیچگونه اطلاعی نداریم ولی قرائن نشان میدهد که این جشن پیش از اسلام با مراسم باشکوهی معمول بوده است

غیر از اعیاد نامبرده عیدهای دیگری در ایران باستان معمول بوده که از آن جمله است جشن ۳۰ و همن ماه که مردم برای نزول باران (ابهریزان یا آبپریزان) به اقامه آن مشغول میشدند و جشن هلاک موجود است ضاره که که در آن هر کس هر قدر میتواند حیوانات موذی و غیر مفید را میکشت .

www.adabestanekave.com

اختلاف زیادی پدیدار شد و مقارن ظهور اسلام بحرانی سراسر محیط اجتماعی عربستان را فرا گرفت و بخوبی احتیاج بوجود قوانین و نظامات جدید احساس میشد، رونق بازار تجارت سبب گردید که اقلیتی از مردم از راه بازرگانی و دلالتی ثروت کلانی بدست آورند، همین بازرگانان، پس از بسته شدن راه ترانزیتی مکه بعثت کسادی بازار به استثمار شدید طبقات متوسط و پایین اجتماع مشغول شدند، و از راه رباخواری و بهره کشی از تولید کنندگان بر اختلاف طبقاتی بیش از پیش افزودند.

فصل چهاردهم

پیدایش تمدن اسلامی، علل ظهور و آثار آن

قبل از ظهور اسلام، بسیاری از قبایل عرب به پرستش مظاهر طبیعت و بت پرستی سرگرم بودند و خانه کعبه بتخانه اعراب بود و تا مدتی پس از ظهور اسلام ۳۶۰ بت از قبایل مختلف در آنجا موجود بود، ولی نباید فراموش کرد که قبل از طلوع اسلام بعضی از مردم در اثر مراودات تجاری و تماس با قوم یهود و نصارا از پرستش اصنام و خدایان متعدد دست کشیده و عبادت خدای واحد مشغول بودند.

قبایل مختلف عرب در طی زمان و در نتیجه تغییراتی که در وضع معیشت آنان پدید آمده بود از زد و خوردها و اختلافات داخلی دست کشیده و فکر تمرکز طلبی و اتحاد در زیر لوای قدرت واحدی در آنان رسوخ کرده بود، از طرف دیگر محرومین اجتماع عربستان و کسانی که در اثر استثمار و رباخواری ثروتمندان از پا در آمده بودند، خواهان اصول و نظامی بودند که به این طرز بهره کشی و حشیا نه پایان بخشد، علاوه بر این جمله، ناسازگاری محیط طبیعی و اقتصادی، فکر توسعه طلبی و نفوذ در کشورهای آباد و مساعد همجواری در عموم طبقات بیدار کرده بود و کوچ نشینهای عرب که با تمدن و آسایش ملل همجوار آشنائی کامل داشتند اعراب را بحمله و تعرض تشویق میکردند.

در این ایام مردم جزیره العرب و گردانندگان جنبش اقتصادی آن یعنی قبیله قریش، علاقه فراوان داشتند که اصل تمرکز و وحدت در «دین» و «دولت» رسوخ کند، یعنی بجای پرستش بتها و خدایان و اصنام گوناگون خدای واحدی را پرستند و با اطاعت از يك دولت واحد به زد و خوردها و اختلافات سابق خاتمه دهند.

مقارن ظهور اسلام در نظام اقتصادی و اجتماعی سکنه شبه جزیره عربستان تغییرات و تحولات تازه ای آشکار شده بود، زندگی عشیره ای بادیه نشینان متزلزل میشد و فتوداليسم جدید توأم با گله داری و شبانی در حال رشد و تکامل بود، بعضی از شهرهای عربستان از جمله مکه مرکز فعالیت های تجاری و بازرگانی شده بود، کاروانهای بزرگی که بگفته بعضی از مورخین مرکب (از ۱۵۰۰) شتر بود در بین شهرهای معمور و مراکز تجاری آمد و رفت میکردند و کالاهائی از قبیل انواع پارچه ها، بخور، احجار کریه و امتهه دیگر را بمصر و شام صادر مینمودند و از آنجا کالاهای مورد نیاز را همراه میآوردند.

علاوه بر این بازرگانان عمان، حضرموت، یمن، بصره، شامات و بیت المقدس و سوداگران رومی، حبشی و یمانی نیز در جنبش اقتصادی نوین شبه جزیره عربستان سهم بزرگی داشتند و غالباً نمایندگان آنها در شهر مکه که یکی از مراکز مهم فعالیت های اقتصادی آن دوره بود اقامت داشته یا آمد و رفت میکردند و بکار خرید و فروش اشتغال داشتند، در نتیجه این احوال بین زندگی شهر نشینان جدید و طرز معیشت بادیه نشینان و قبایل مختلف

ناگفته نماند که در این ایام طایفه توانای قریش تجارت مکه را در دست داشت و از مبادلات تجاری که بین اقیانوس هند و دریای روم صورت میگرفت، استفاده کلانی میکرد.

مخصوصاً قبیله قریش، برای آنکه بهتر بتواند بفعالیت‌های تجاری ادامه دهد، کوشش میکرد، که راه‌های تجاری مکه معمور و از دستبرد و تجاوز در امان باشد، و میل فراوان داشت که با ایجاد امنیت و تمرکز بجای ماه‌های محرم، صفر، ذی‌قعدة و ذیحجه در تمام ماه‌های سال جنگ و ستیز قدغن و بازار تجارت گرم و برقرار بماند، این قبیله تاجر پیشه بهیچوجه تعصب مذهبی نداشت و از مدت‌ها پیش از ظهور اسلام بابت‌های گوناگونی که هر قبیله به آنجا می‌آوردند بادیده عطوفت و تساهل مینگریست و همواره میل داشت که بت‌های خانه کعبه فزونی گیرد تا قبائل بیشتری با آنجا روی آورند و در نتیجه بازار تجارت گرم‌تر باشد.

به این ترتیب دیدیم که برخلاف تصور بسیاری از مورخین جنبش اجتماعی اسلام بی‌سابقه نبوده بلکه مبتنی بعلل و عوامل محرکه اقتصادی و اجتماعی چندی بوده است که بدون وجود آنها مسلماً چنین نهضت عظیمی تحقق نمییافت.

احمد قاسمی ضمن تحلیل جنبش اعراب و شکست ایرانیان چنین مینویسد «عموم تاریخ نویسان قدیم و حتی بعضی از مورخین جدید، چنین جلوه میدهند که جنبش عرب‌یک جنبش بی‌سابقه و بدون عوامل محرکه اجتماعی بوده است، یکی از نویسندگان فرانسوی میگوید: وقتی که دانشجوی اروپایی در صدد تتبع فتح عرب برمیآید، در موقع مطالعه کتابهای این موضوع، اینطور حس میکند که گویی در مقابل معمای اسرار آمیزی قرار دارد، هیچیک از این کتابها، علل و نتایج این گردباد بشری را که در عرض چند سال فاصله میان دریای چین و اقیانوس اطلس را فراگرفت برای او توجیه نمیکند، اگر هم مورخینی مانند جرجی زیدان پیدا شدند که بسابقه تاریخی عرب مختصر اشاره‌ای کردند، اشاره آنها بیشتر بر اساس تعصبات ملی بوده است که خواسته‌اند افتخاراتی برای عربها بچویند ولی تحلیل وقایع و نتیجه‌گیری از آنها را فراموش نموده‌اند...» سپس در پایان این بحث

علل جنبش عرب و شکست ایرانیان را بدین نحو خلاصه میکند :
«... ۱- تکامل زندگی اقتصادی که تمرکز در عربستان بوجود آید، مخصوصاً منافع تجارت پیشگان و امثال آنها در این بود که در عربستان يك نیروی بزرگ ایجاد شود.

۲- حملات مسلحانه ایران و روم لزوم ایجاد این نیرو را تقویت میکرد.
۳- برخورد مذاهب مختلف در عربستان از پیدایش يك سنتز جدید خبر میداد.

۴- مصالح تجارت و منافع تجار اقتضای نمود که مکه همچنان پایتخت مذهبی باقی بماند و این نیروی مذهبی همچنان پشتیبان تجارت قریش و امثال آنها باشد.

۵- کوچ نشینهای عرب در کشور ایران و روم چشم اعراب را بدنیای متمدن و نعمت‌های آن باز کرده و محرك حرص و طمع در آنان قوت گرفته بود، همانطور که دولت روم غربی در اثر کوچ نشینهای ژرمن و دولت خوارزمشاهی و کوچ نشینهای ترك راه را برای مهاجمات اقوام باز کردند کوچ نشینهای عرب در مجاورت ایران و روم بمنزله چنگالهایی بودند که آنها در بدن این دولت فرو کرده بودند و بوسیله آنها خود را بالا کشیدند

۶- جنگ ذوقار و زد و خورد هائی نظیر آن، بعرابها نشان داد که خیال آنها در مورد غلبه بر سایر اقوام خیال محالی نیست.

۷- جامعه طبقاتی ایران دوره پیشرفت خود را طی کرده و بحال در جازدن رسیده و امکان ادامه آن سپری شده بود يك تلنگر از خارج لازم بود که این هیولای مخوف ولی پوسیده از هم بپاشد.

۸- ناخشنودی توده‌های وسیع ملت ایران و عاصی شدن آنان از تحمل مالیاتها و سایر عوارض لشکر کشی‌ها باعث شد، که آنها در مقابل فریاد عرب که الغاء طبقات را اعلام میکرد چهره تسلیم نشان بدهند.»

پیشوای اسلام

محمد بن عبدالله ص پیشوای نهضت عظیم اسلامی یکی از

افراد قبیله حاکم عربستان یعنی قبیله قریش بود که در

نتیجه مسافرتها و مشاهده جنبش جدید اقتصادی و اجتماعی عربستان و ملل

همجوار قبل از دیگران بلزوم استقرار قوانین و نظامات تازه اجتماعی پی برد
و عنان این جنبش بزرگ را در کف گرفت.

حضرت در سال (۵۸۰ م) متولد گردید، قبل از تولد او پدرش عبدالله وفات
یافت، و مادرش نیز در هنگامیکه محمد ۴ ساله بود درگذشت. در نتیجه این احوال
جدش عبدالمطلب که مردی باتجربه و کاردان بود در سن پیری تربیت محمد ص
را بعهده گرفت و چون عبدالمطلب بدرود حیات گفت، تعلیم و تربیت محمد
بمهده ابوطالب که او نیز مردی عاقل و مطلع بود تفویض گردید.

دوران کودکی و آغاز جوانی محمد مقرون به انواع مصائب و مشکلات
بود، زیرا در این سنین حضرت بکارهای سخت و دشواری اشتغال میورزید.
محمد ص تا سن ۲۵ سالگی عمر خود را بتجارت و سیاحت گذرانید و با
اقوام و ملل مختلف و ادیان و مذاهب و آداب و سنن گوناگون آشنا شد
و از این راه سود مادی و معنوی فراوان حاصل نمود و چون قوم عرب را
از جمیع اقوام مجاور عقب مانده تر دید، فکر صلاح طلبی و روح طغیان
علیه نظام و اصول موجود در وی قوت گرفت.

بطوریکه «توماس کارلایل» مورخ انگلیسی در کتاب خود بنام
«قهرمانان» نوشته است محمد ص زمانیکه سن بلوغ و جوانی رسید در
سفرهای تجاری با عم خود مصاحبت و معاونت میکرد و در ضمن سفری که
پشام کرد سر جیاس راهب «بحیرا» را ملاقات و با اصول مسیحیت و تعلیمات
آن آشنا گردید.

وضع اجتماعی سکنه شامات و نهالیه های گوناگون مردم آن سامان در
افکار او تأثیری عمیق بخشید، محمد ص در سن ۲۵ سالگی با خدیجه که
زنی ۴۰ ساله بود ازدواج کرد، ثروت فراوان و کاردانی این زن در پیشرفت
کار و اجرای مقاصد محمد ص موثر افتاد.

با آنکه حضرت امی بود یعنی خواندن و نوشتن نمیدانست از تدبیر
و کاردانی بهره فراوان داشت، پس از اعلام پیغمبری خود، هنگامیکه تصمیم
گرفت بشهای خانه کعبه را خراب کند، خدام خانه کعبه قصد جان او کردند،
به همین جهت حضرت از مکه بمدینه مهاجرت کرد و این مهاجرت مبدأ تاریخ

مسلمین گردید (سال اول هجری از سال ۶۲۲ میلادی آغاز میشود).
محمد ص پس از تجهیز قوا و آمادگی کامل بکنه مراجعت کرد. و بشکستن
بشها اقدام نمود و با صدای رسا گفت جاء الحق و زهق الباطل ان الباطل
كان زهوقا پس از انجام اینکار هنگام حمل «حجر الاسود» بجای خود، بین
اعیان قریش اختلاف در گرفت و هر کس میخواست افتخار حمل آنرا بخود
اختصاص دهد پیشوای اسلام برای آنکه باین اختلاف پایان دهد کلیمی روی
زمین پهن کرد، سنگ را میان آن گذاشت و دستور داد که هر يك از سران
يك گوشه آنرا گرفتند و به این ترتیب متفقاً سنگ را بمحل خود رسانیدند،
رهبان اسلام چنانکه خود گفته است انسانی معمولی بود. «ان بشر مثلکم»
و از کلیه غرائز انسانی بهره مند بود بزن و بوی خوش و سایر مظاهر حسن
و جمال علاقه فراوان داشت. محمد (ص) ۹ زن عقدی داشت گوستاولوبون
با استناد بقران در کتاب خود متذکر گردیده که «... محبت پیغمبر بزن
تا این درجه بود که بکروز چشمش بزن زید که بدون لباس بود افتاد، میلی
در وی پیدا شد، فرمود قسارک الله احسن الخالقین وقتی که زید مطلع شد
او را طلاق داد و بحباله نکاح پیغمبر درآمد پس از آنکه محمد بن عبدالله
در سال ۶۳۲ میلادی رحلت نمود چون جانشین خود را ظاهراً انتخاب نکرده
بود صحابه و نزدیکان از طریق اجماع ابوبکر را بخلافت انتخاب کردند
خلفای راشدین یعنی ابوبکر (از سال ۶۳۲-۶۳۴) عمر، (از ۶۳۴ تا
۶۴۶) عثمان (از ۶۴۴ تا ۶۵۵) و علی ع (از سال ۶۵۵ تا ۶۶۰ میلادی)
بمقام خلافت رسیدند.

دموگراسی صدر اسلام

از میان خلفای راشدین ابوبکر، عمر و علی کم و
بیش از روش پیشوای اسلام تبعیت کردند و با صمیمیت و
علاقه به اشاعه اسلام و اجرای اصول آن همت گماشتند

و زندگی شخصی خود را از هر گونه پیرایه و آرایشی بری داشتند.
بنا بر روایت ابوالفدا حضرت محمد در اوان مرض و کمی قبل از آنکه
بدرود حیات گوید؛ بیازوی دو نفر از صحابه تکیه کرد؛ بمسجد رفت و بمنبر
موعظه برآمد و خطاب بمردم گفت:

«ای مردم؛ اگر پشت کسی از دست من صدمه دیده پشت من حاضر
است؛ بیاید تلافی کند - اگر بکسی ناسزائی گفته ام بمن ناسزا بگوید -

اگر مال کسی را گرفته‌ام بیاید بازستاند، از اینکه طرف دینه من واقع شود
برخود بیسی راه ندهد؛ زیرا در جبلت من کینه نیست. »
در این اتنا مردی سه درهم از او مطالبه کرد و حضرت بی‌درنگ
پرداخت.

ابوبکر نیز هنگامیکه دیده از جهان فرو بست جز یک دست لباس؛
یک شتر و یک خادم چیز دیگری از خود باقی نگذارد و در تمام مدت خلافت
روزی ۵ درهم برای معاش از بیت المال میگرفت؛ زندگی شخصی عمر؛
و مخصوصاً حضرت علی ع؛ با سادگی؛ صرفه‌جویی و عدالت مقرون بود.
از میان خلفای راشدین عثمان از این اصل عدول کرد و بستگان و
یاران خود را (مانند معاویه) بدون رعایت استحقاق و شایستگی بمشاغل
و مأموریت‌های مهم گسیل داشت.

از دوره او بازار تبعیض و حق‌کشی رواج گرفت؛ اراضی موقوفه
بدست یاران عثمان افتاد و راه و رسم دیرین ترك شد؛ از دوره او تجمل و
تشریفات در دستگاه خلافت راه یافت، مسعودی نقل میکند که عثمان و صحابه
عمارات مجلل و زیبایی برای خود ترتیب دادند. علی ع در دوران کوتاه
خلافت خود بعزت اختلافات گوناگون موفق به اجرای نقشه‌های بشردوستانه
خود نگردید و تا آنجا که توانست قسمتی از خرابیهای دوره عثمان را جبران
کرد و عمال صالح به نواحی مختلف اعزام نمود.

در دوره خلفای راشدین خلیفه در راس دولت قرار
داشت و مجلسی مرکب از مردان معمر و کاردان که
از بین صحابه انتخاب میشدند در حل و فصل امور

طرز انتخاب خلیفه

بخلیفه یاری میکردند.
« در دوره حکومت ملی؛ خلیفه باتفاق آراء اهل مدینه انتخاب می-
شده است؛ و این انتخاب مورد قبول مردم خارج شهر واقع میشد و
اعتراضی نمینمودند؛ تشریفات انتخاب در مسجد جامع بعمل می‌آمد؛ باین
معنی که همه مردم در آنجا جمع شده مراسم تحلیف را بعمل می‌آوردند... »
« نقل از کتاب عرب و اسلام »

چون دموکراسی اسلامی ریشه عمیق اجتماعی نداشت و بر پایه اقتصادی
و طبقاتی استوار نبود و از طرف دیگر چون توده‌های وسیعی که از دموکراسی
اسلامی بهره‌مند شده بودند متشکل و متحد نبودند؛ با تغییر زمامداران
صالح وضع دگرگون گردید و مردم اعتراض موثری در راه حفظ اصول
و سنن قدیم بعمل نیاوردند.

از زمان معاویه خلیفه اسلام مانند کشورهای ساطنتی جانشین خود
را معین میکرد و امرا در برابر او قسم وفاداری یاد میکردند و در اطراف؛
امرا و فرماندهان از طرف سلطان از مردم بیعت میگرفتند بیعت باین طریق
بود که شخص دستهای خود را در میان دستهای خلیفه قرار میداد و قسم یاد
میکرد که باو خیانت نکند.

خلفا معمولاً در روزهای جمعه برای نماز و ایراد خطابه و در سایر
ایام هفته برای اداء نماز یومیه بعنوان امام در مسجد حاضر میشدند و با مردم
تماس نزدیک داشتند ولی این راه و رسم بعدها فراموش شد و از خلفای
بنی‌امیه فقط معاویه، عبدالملک، و عمر دوم بر رعایت این اصل پابند بودند.

بطور کلی در حکومت بنی‌امیه اصول دموکراسی اسلامی به استبداد
مطلق تبدیل گردید و گاه مخالفین این دستگاه در مساجد از راه نطق، تناقض
اعمال خلفا را با مندرجات قرآن و سنت محمدی گوشزد میکردند، این
روش کم و بیش در دوره ۵ خلیفه اولیه عباسی نیز ادامه داشت یعنی کلیه
کارهای اساسی بدستور خلیفه و بر حسب میل و اراده او صورت میگرفت
ولی از دوره خلافت مامون شورائی از نمایندگان ملل تابعه اسلامی
تشکیل گردید تا در مهم امور نظر آنها را استعلام کنند و پس از شور و مطالعه
اتخاذ تصمیم نمایند.

گسترش نهضت اسلامی

مذهب اسلام از میان قبایلی بظهور رسید که در داخل
شبه جزیره عربستان و در بیابانهای بی‌آب و علف
در حال بادیه نشینی زیست میکردند، و طوایف گوناگون
آن غالباً با هم در جنگ و ستیز بودند، و چون جمعیت آنها رو بفرزونی بود،
برای تامین حوائج زندگی مجبور بودند وسیله‌ای برانگیزند و بخارج از
شبه جزیره خشک عربستان راه یابند. در جوار این کشور بی‌آب و علف دو